

دراہ کنگرہ

ارگان مباحث نخستین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران

شماره ۳ شهریورماه ۱۳۶۷

بها ۱۰۰ ریال

استراتژی و تاکتیک انقلابی در فعالیت جبهه‌ای

احمد

بحثی پیرامون وحدت و سیاست ائتلافی سازمان

سهراب

مسئله وحدت جنبش کمونیستی ایران و ضرورت هماهنگی و ائتلاف نیروهای ترقی‌خواه علیه رژیم جمهوری اسلامی امروز چنان روشن و بدیهی است که هیچکدام از جریان‌های جنبش کمونیستی حداقل در حرف آنرا نادیده نمی‌گیرند. کمتر نیرویی است که در توضیح این ضرورت مطالب فراوانی ننوشت باشد. سازمان ما نیز بسهم خود این ضرورت را طرح و از آن دفاع نموده است. اما علیرغم این، متناسب با توان و پتانسیل این جنبش، گام‌های موثری در این راستا برداشته نشده است. یکی از مهم‌ترین دلایل این مسأله تفاوت نظر پیرامون پاسخگویی به این ضرورت یعنی تفاوت در نوع نگاه کردن به امر وحدت و سیاست‌های ائتلافی از جانب جریان‌های مختلف بوده است. کوشش میشود در بخش اول این نوشته مسأله وحدت و سیاست ائتلافی کمونیست‌ها مورد بحث قرار گیرد و در بخش دوم بطور مختصر، به نقد و بررسی سیاست ائتلافی سازمان پرداخته شود.

بخش اول

الف - نکاتی پیرامون وحدت جنبش کمونیستی:

بحران عمیق و همه‌جانبه‌ای که در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، جامعه‌مان را فرا گرفته است، نافع تکامل جامعه و حرکت روبه‌پیش آن است. عامل تداوم، تشدید و تعمیق این بحران رژیم جمهوری اسلامی است. تنها راه اساسی غلبه بر این بحران سرنگونی رژیم کنونی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق است. دستیابی به چنین حاکمیتی بدون تأمین رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک ممکن نخواهد بود. برای اینکه طبقه کارگر بتواند به نیروی هژمونیک جنبش تبدیل شود قبل از هر چیز میبایست که از رسالت تاریخی خود و از اندیشه ضرورت هژمونی خود در جنبش خلق آگاه شود. اما طبقه کارگر به خودی‌خود نمی‌تواند به این رسالت تاریخی پی ببرد. این کمونیست‌ها هستند که باید آگاهی‌های دموکراتیک و سوسیالیستی را به درون طبقه کارگر ببرند و مبارزه کارگران را در راه اهداف فوق که بدون سازمانیابی در شکل‌های صنفی - طبقاتی و سیاسی‌شان متکثر نخواهد بود، هدایت نمایند. ولی خود کمونیست‌ها نیز در تفرقه و پراکندگی بسر می‌برند. وجود دهها جریان کوچک و بزرگ و انبوهی از محافل و عناصر منفرد، کارآیی جنبش کمونیستی را در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق بشدت پائین آورده است. بدون پایان دادن به این تفرقه و پراکندگی، کمونیست‌ها قادر نخواهند بود به وظایف اساسی خود پاسخ شایسته دهند. بنابراین دو وظیفه موازی در دستور کار جریانات مختلف جنبش کمونیستی قرار دارد. ۱ - شرکت در مبارزه طبقاتی به منظور متشکل کردن و ارتقاء مبارزه کارگران و توده‌های مردم برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق ۲ - در پیوند با وظیفه اول، هماهنگی، همکاری و در نهایت انسجام و وحدت جنبش کمونیستی و متحد کردن مجموعه نیروهای ترقی‌خواه ایران. از میان این دو وظیفه، گرچه وظیفه اول بسپارحیاتی و زیربنائی است ولی بهیچوجه بدون حرکت و اقدام عملی در راستای وظیفه دوم، به تنهایی قابل حصول نیست. به بیان دیگر این دو وظیفه کلیتی را بقیه در صفحه ۸

ائتلاف، اتحاد عمل و فعالیت جبهه‌ای امروز یکی از نیازهای حیاتی جنبش و مبارزه کارگران و زحمتکشان می‌باشد. بحق مباحثات رفقای سازمان ما و بخشهای دیگر جنبش کمونیستی مضامین و اشکال این عرصه از فعالیت را جزء یکی از موارد اصلی مباحث و گفتگوهای خود قرار داده است. اهمیت مبحث جبهه، از زاویه دیگری نیز برجسته شده است. مبحث جبهه، حلقه‌ای از نقشه سیاسی و استراتژیک شده است که درک‌های موجود از چشمانداز و وظایف انقلاب آتی را در بعد سیاسی و پراتیک آشکار می‌سازد و هر ادعائی را در این زمینه محک می‌زند. مقوله جبهه یکی از آن حلقه‌هایی گشته است که جهت‌گیری عمومی و اهداف استراتژیک حاکم بر حرکت‌های کنونی نیروهای مختلف را از حالت انتزاعی خارج می‌کند و به روی صحنه می‌آورد. از این چه بهتر! ما به روشنی و صراحت هویت‌های سیاسی - ایدئولوژیک نیاز داریم. اعتقادات هر جریان را باید بصراحت دریافت و خط و مرزها را تشخیص داد. خرده اختلافات را از اختلافات اصولی جدا کرد، تا در پرتو مبانی اصولی مشترک نیروهای مارکسیست لنینیست انقلابی، حصارهای مصنوعی ناشی از فرقه‌گرایی و گروه‌ستایی را فرو ریخت و انرژی و توان عظیم این بخش از جنبش را در خدمت سازمانیابی و ارتقا آگاهی طبقاتی کارگران و همچنین طرد هر چه بیشتر انحرافات همچنان جان‌سخت اپورتونیستی راست و "چپ" بکار گرفت.

لزوم تدقیق هر چه بیشتر تئوری، سیاست و خط‌مشی مربوط به جبهه، در شرایطی که از سوئی امر ائتلاف و هماهنگی نیروهای انقلابی و دموکراتیک جامعه بعنوان ضرورتی انکارناپذیر پیش‌روی جنبش کمونیستی قرار گرفته است و از سوی دیگر بخش انقلابی این جنبش در کلیت خود هنوز مرحله بازسازی نظری یک رشته مفاهیم بنیانی برنامه‌ای و پراتیک راه علیرغم دستیابی به خطوط اساسی دیدگاه سیاسی و تئوریک انقلاب ایران به پایان نبرده است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌گردد. اگر ما به قاطع مهم و پرتحول جنبش انقلابی و کمونیستی ایران طی همین دو دهه‌ی اخیر نظری بیفکنیم بخوبی مشاهده خواهیم کرد که کدداشتها و ناروشنیهای تئوریک و سیاسی و کنبود تجربه پراتیک سیاسی بخصوص در عرصه‌ی پیشبرد سیاست مستقل پرولتری و رابطه آن با ائتلاف و حمایت از سایر اقشار و طبقات اجتماعی و سیاسی جامعه، در کنار دیگر زمینه‌های بروز انحرافات به چه غفلتها، زیکراگها، تغییرات و انشعاباتی منجر شده است، و در تداوم خود چه تأثیر مخربی در اتخاذ تاکتیک‌های چپ‌روانه و آتارشیستی از سوئی و از سوی دیگر سیاست رفرمیستی و دنباله‌روانه، تا حد قرار گرفتن در کنار یکی از سیاهترین و ارتجاعی‌ترین حاکمیت‌های عصر حاضر داشته است.

در تعقیق هر چه بیشتر مباحث نخستین کنگره‌ی سازمانی، کوشش می‌شود در ادامه نوشته‌ی "در جبهه مبارزه مردم! بسوی جبهه انقلاب!" که در نشریه "در راه کنگره" شماره ۱ منتشر شد، ضمن تدقیق مباحث پیش گفته، جوانبی دیگر از تئوری و پراتیک مربوط به جبهه را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. نوشته حاضر در دو بخش تنظیم شده است، در قسمت نخست عمدتاً نقد و بررسی دیدگاهها و مواضع راست‌روانه جنبش کمونیستی در قبال جبهه و در بخش دوم موضوعات و مباحث مربوط به جبهه‌ی انقلاب - (از جمله طرح ارائه شده از طرف کمیته مرکزی سازمان و کمیته مرکزی سازمان آزادی کار ایران (فدائی)) - رابطه آن با جبهه مبارزه مردم و نقش نیروهای انقلابی و ترقی‌خواه در ارتقا این

بقیه در صفحه ۲

تقی

حیدر کشاورز

نکاتی پیرامون دموکراسی در برنامه و تاکتیک انقلابی

نکاتی پیرامون ضرورت تغییرات جدی در اساسنامه

آخرین تحلیل، دستیابی به تحولات ژرفی را که طبقه کارگر در راه آن می‌رزد تسهیل خواهد کرد.

اگر با فرهنگ مبارزه از بالا و بوروکراتیک حزب توده آشنا باشیم خواهیم دید که این حزب همانگونه که پایه اجتماعی خودش را طبقه کارگر می‌داند و درغیاب وجود حداقل‌های پیوند با این طبقه، نمایندگی آنها را یدک می‌کشد، برای گروه‌های دیگر غیر چپ نیز بهمین ترتیب پایه‌ی اجتماعی قائل است و بنابراین، منظور از وسعت "پایه اجتماعی اتحادها" گسترش رنگارنگی طیف سازمان‌هایی است که اتحادها را می‌سازند. این پایه اساسی در دیدگاه توده‌ای نسبت به اتحادها اساساً در نقطه مقابل دیدگاه لنینی نسبت به فعالیت جبهه‌ایست که عمده‌را بر فعالیت در پائین و گشادن توده‌های هر چه بیشتری به مبارزه می‌داند. برخورد بوروکراتیک و مایه از جیب دیگران گذاشتن برای تقویت مواضع "طبقه کارگر" از آنجا که از طرف حزبی صورت می‌گیرد که پایه‌ای ندارد، در بهترین حالت تنها می‌تواند مورد استفاده و بهره‌برداری دیگران قرار گیرد و طبقه کارگر بهتر سرکوب شود. تجارب گذشته‌های دور و نزدیک حزب توده و از جمله تجارب مربوط به تلاش برای ایجاد جبهه متحد خلق برهبری خمینی این مساله را آشکار ساخته است. در یک کلام می‌توان گفت حزب توده اصلی‌ترین راه بقدرت رسیدن را از طریق شرکتش در جبهه‌ای از احزاب دیگر می‌داند و تمامی وظایف خود را تابع این مقصود نموده است. برای حزب توده اتحاد و ائتلاف در جبهه احزاب سیاسی هم استراتژی است هم تاکتیک. خود این گروه این مساله را بدین صورت در طرح جدیدش راجع به "جبهه صلح و آزادی" مطرح می‌کند: "هر گامی که ما در جهت گسترش چارچوب اتحادها برمی‌داریم گامی است در سمت دستیابی به هدفهای برنامه‌ای خود."

تفاوت در گفتار، هسانی در عمل

منطق استراتژی و تاکتیک جبهه متحد خلق از دیرباز توسط جناح‌های مختلف حزب توده مورد توافق بوده و اختلاف این جناحها تنها محدود به نیروی رهبری‌کننده این جبهه بوده است. اکنون که این جناحها در گروه‌بندی‌های متفاوت بعد از روند فروپاشی حزب توده به فعالیت پرداخته‌اند باز هم می‌توان وحدت برخی از نمایندگان آنها را در پایه‌های نظری جبهه متحد خلق یا "جبهه ائتلافی دموکراتیک" "حزب دموکراتیک مردم ایران" مشاهده نمود. این گروه متأثر از گرایش رادیکال بازیابی سیاسی ایدئولوژیک در گذرها و اعضای انقلابی خود، برخی نظرات چپ انقلابی را در نوشتجات خود تکرار می‌کند. اما در عمل با همان استدلالی که حزب توده تحت عنوان "واقع‌بینی" مرحله ملی - دموکراتیک برای انقلاب ایران می‌رسد، مرحله‌ای یا فازی ناگفته تحت عنوان جمهوری طرفدار آزادیهای دموکراتیک و حقوق بشر دست می‌یابد. آنها بدین طریق نشان می‌دهند که عملاً مبارزه برای استراتژی انقلابی را بی‌رابطه با وظایف امروز دانسته و بدین طریق نتایج تلاشها و مبارزات ایدئولوژیک درون حزبی گذرها و اعضای انقلابی و صادق را در حد ابزار مصالح گروهی خارج از حزب توده کاهش می‌دهند.

استراتژی انقلابی در جنبش کونیستی بنا به الزامات عینی و اجتماعی جامعه ما و با توجه به شرایط و تجارب جهان معاصر انقلاب ایران را در مرحله ضدامپریالیستی دموکراتیک با ست‌گیری سوسیالیستی و یا ضدامپریالیستی دموکراتیک و ضد سرمایه‌داری ارزیابی نموده و چشم‌انداز انقلابی را با این مختصات فرمولبندی نموده است. در اوضاع سیاسی کنونی ایران بی‌تردید یکی از مبرمترین مطالبات مردم مهار و محور رژیم استبدادی جمهوری اسلامی است که هر گونه جلوه آزادی را نابود کرده و دخالت خود را حتی در تمامی زوایای زندگی خصوصی مردم رسوخ داده است. با این وجود ما دچار توهم نیستیم که دنبال صرفاً آزادیهای سیاسی در جامعه ایران برویم ولی منابع دشمنی با آزادی را دست‌نخورده بگذاریم. استراتژی انقلابیون کونیست ایرانی از دموکراسی نه‌تنها آزادیهای سیاسی بلکه قدرتی که دموکراسی را برای طبقه کارگر، توده‌های زحمتکش و خرده‌بورژوازی و خلقها پایه‌ریزی و از آن دفاع می‌کند می‌فهمد. آزادیهای سیاسی و سایر مکانیزمهای ساختاری، ابزارهای اعمال این قدرت هستند و بحق باید از آنها پاسداری کرد اما بدون اینکه توده‌ها قدرت تعیین سرنوشت خود را داشته باشند در جامعه ما این ابزارها نمیتوانند بنحوی پایدار تأمین شوند. از این نظر علیرغم اهمیت این مکانیزمها محدود کردن مبارزه در راه دموکراسی به دموکراسی سیاسی شری جز به بندکشدن جنبش کارگران و زحمتکشان ندارد. کارگران و زحمتکشان در تعیین سرنوشت خود به مبارزه ضدامپریالیستی و مبارزه ضد سرمایه‌داری ناگزیرا روی می‌آورند و به منابع تضاد اساسی جامعه ما یعنی مدافعین نظام سرمایه‌داری وابسته تهاجم می‌کنند. پس دموکراسی برای تعیین سرنوشت کارگران و توده‌های خلق و خلقهای تحت ستم با مبارزه ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری وابسته پیوند

مبارزات به سطح سرنوشتی رژیم و همچنین تدمیق سیاست و خط مشی انقلابی در شرایط ایجاد جبهه‌ای با برنامه‌ی بورژوازی و خرده‌بورژوازی در قیل و بعد از سرنوشتی رژیم و استقرار حاکمیت این جبهه، مورد بررسی قرار می‌گیرند.



اصلی‌ترین وظیفه کونیستی در شرایط کنونی از پراکندگی جنبش کونیستی و کارگری و عدم پیوند ارگانیک این دو باهم و اصلی‌ترین مساله مربوط به سرنوشت خلق و سرنوشت انقلاب آتی آنها، سازمانگری هژمونی طبقه کارگر ایران است. این هدف کانون و تمرکزگاه تمامی فعالیت‌هایی است که انجام می‌دهیم، و عیار صحت و درستی هر اقدام ما را حد پای‌بندی به این اصل و نتایج عملی حاصله در راستای این هدف معین می‌کند. ماهیت انقلابی یا رفرمیستی هر تاکتیک، نقشه و برنامه سیاسی و یا فعالیت تشکیلاتی ما تابع این وظیفه و هدف مرکزی است. این امر یعنی سازمانگری هژمونی طبقه کارگر نیز به صرف بیان در آغاز یا انتهای هر قطعنامه‌ای تعیین نمی‌یابد و امروز حتی حزب توده مدعی است که ۴۷-۸ سال است در این راه مبارزه کرده و می‌کند. خیر! در گفتار طرفدار هژمونی طبقه کارگر بودن کافی نیست. باید در این راه مایه گذاشت و تابعیت هر تاکتیک، نقشه یا برنامه سیاسی‌یی که ارائه می‌شود از اصلی‌ترین هدف کنونی کونیستها تعریف و تعیین پرولتری آن تحقیق شده باشد. بر چنین مبنائی می‌بینیم طرح‌هایی همچون "جبهه متحد خلق"، "جبهه دموکراتیک ائتلافی" و بالاخره "جبهه میانی" برای سرنوشتی رژیم و برقراری "دموکراسی" به این هدف محوری کونیستها چه پاسخی می‌دهند.

استراتژی و تاکتیک اپورتونیستی در جبهه

استراتژی اپورتونیستی موجود در جنبش کونیستی ایران طبقه کارگر را نیروی حمایتی در انقلاب آتی می‌داند و تحت عنوان "واقع‌بینی" نقش رهبری‌کننده انقلاب را به اقلیت و طبقات میانی و یا بورژوازی (بنا به تالیلات جناح دیگر این دیدگاه) واگذار نموده و می‌نماید. البته اگر چشم بر تمامی واقعیات دنیای معاصر ببندیم و اضافه بر آن شرایط مشخص اجتماعی و سیاسی ایران را نیز نادیده بگیریم و تمامی تجارب انقلاب بهمین را نیز جدی نگیریم می‌توان "واقع‌بین" شد و این استراتژی را یعنی انجام وظایف عام دموکراتیک توسط انقلابی برهبری خرده‌بورژوازی و یا بورژوازی را فهمید. ولی وقتی که باید بر بخش اصلی عینیات جنبش که به نقش طبقه کارگر مربوط است چشم بست تا رسالت طبقات غیر پرولتری را در رهبری انقلاب نتیجه گرفت، وقتی از میان تمامی نقاط قوت و ضعف تنها بر این باید انگشت نهاد که طبقه کارگر هنوز پراکنده است و آگاه نشده است، باید گفت این "واقع‌بینی" مربوط به کسانی است که می‌خواهند از آب روغن بگیرند.

این‌ها روشن است. آنچه در مباحث جبهه برای کونیستها مفید است، توجه به برخی پایه‌های فکری اپورتونیسم درباره این مساله مشخص است. "جبهه متحد خلق" در میان تمامی طرح‌های دیگری که تاکنون این دیدگاه اپورتونیستی راجع به جبهه داده است از همه معروفتر است. جبهه متحد خلق جزئی از استراتژی اپورتونیستی انقلاب ملی - دموکراتیک است که حزب توده و در سالهای اخیر رهبری "اکثریت" الحاق هر چه توانسته‌اند برای تشکیل آن گفته و نوشته‌اند. تشکیل جبهه به نحوی از انحاء، در شرایط گوناگون و با اقلیت و طبقات رنگارنگ بنا به مقتضای روز، توسط این دیدگاه دنبال شده است و علیرغم دستیابی به کمترین موفقیتی همچنان دنبال می‌شود.

جبهه برای حزب توده تقریباً همه چیز است. برای آن هر امتیازی حاضر است بدهد. چرا چنین است؟ حزب توده در جبهه متحد خلق حیات خود را می‌بیند و بدون آن هیچ چشم‌انداز دیگری وجود ندارد. حزب توده اثبات هویت اجتماعی خود را تنها از این طریق می‌داند و نمی‌تواند غیر از این بداند. نقشه این دیدگاه آنتسکه وقتی در اتحاد‌های هر چه وسیع‌تر شرکت کند و در رابطه با نیروهای سیاسی دیگر حضور داشته باشد این موضع طبقه کارگر است که در جامعه تقویت می‌شود و می‌گوید قدرت مقامات و موقعیتهای کسب شده توسط حزب توده، در خدمت تحولات ژرف قرار می‌گیرد. حزب توده به امر "قدرت فکر می‌کند اما نه از طریق انقلابی و قدرت تشکل طبقه کارگر و زحمتکشان، بلکه از بالا. این متد برخورد بوروکراتیک با امر قدرت و تکیه بر نفوذ احزاب و سازمانهای سیاسی دیگر با دادن هر امتیازی به آنها برای کسب هویت اجتماعی از طریق شرکت در جبهه، در آخرین طرح حزب توده درباره "جبهه صلح و آزادی" نیز راهنمای عمل و آشکارا منعکس است. این دیدگاه اپورتونیستی اعلام می‌کند "هر قدر پایه اجتماعی اتحادها وسیع‌تر باشد به همان اندازه موضع طبقه کارگر در جامعه بیشتر تقویت خواهد شد و این نیز در

دارد. غیاب اولی، نابودی دومی و فقدان دومی نیز محو اولی است. از اینجاست که درک درست جنبش واقعی انقلابی مردم جامعه ما و کمک به سازماندهی و بکارگیری انرژی تاریخساز آن با درک انقلاب دموکراتیک ضدامپریالیستی با سنگگیری سوسیالیستی و با درک قدرت دموکراسی خلقی همبستگی دارد. کونیستهای انقلابی که اصلیترین وظیفهشان سازماندهی مبارزه توده‌هاست نمی‌توانند با چشم‌پوشی به مضمون عینی و واقعی مبارزه و جنبش مردم که از پیوند عناصر سه‌گانه فوق‌الذکر ساخته می‌شود، وظیفه خود را انجام دهند. هیچیک از عناصر سه‌گانه فوق قابل اغماض نیست. دفاع از دموکراسی در انقلاب ایران، الزاما به دفاع از جنبه ضدسرمایه‌داری آن که در حرکت مصادره‌ها، تشکیل شوراها، اعمال و کنترل توده‌های در عرصه‌های مختلف زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و نهادها و ارگانهای مربوطه بروز خواهد کرد می‌انجامد. نمی‌توان در مبارزه ضدامپریالیستی توده‌ها و از بین بردن بند و زنجیرهای اقتصادی اسارت‌آور به امپریالیسم جهانی بسرگردی امپریالیسم آمریکا از فردای سرنوشتی دشمن و استقرار قدرت جدید بی‌توجه بود و باز هم مدافع سازماندهی جنبش انقلابی و دموکراتیک باقی ماند. بر پایه این ارزیابی از روندهای عینی و چشم‌انداز آتی ایران و با توجه به نیروهای محرکه انقلاب ایران در طرح استراتژی انقلابی سازماندهی جبهه‌ای از کارگران، زحمتکشان، خرده‌بورژوازی و خلقهای تحت ستم برهبری طبقه کارگر از مدت‌ها قبل مطرح شده است. بی‌تردید سازماندهی انقلاب و سازماندهی جبهه‌ی انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک مردم ایران در نتیجه تلاشهای مداوم ما در شکل‌دادن مناسبات نیروهای اصلی سازنده آن و در شرایط مختلف می‌تواند و می‌باید با اقدامات تاکتیکی بسیار متنوعی صورت گیرد. اما در تمام تنوع و گوناگونی مجموعه تاکتیکی همواره دو اصل راهنما و غیرقابل سازش را می‌باید بازسازی کرد و از آنها در هر شرایطی دفاع نمود. اول آگاهی کارگران به رسالت خود برای رهبری انقلاب دموکراتیک ضدامپریالیستی با سنگگیری سوسیالیستی و ثانيا تلاش عده برای به حرکت و فعالیت درآوردن توده‌ها. اینها همان عناصر اساسی هستند که رابطه اهداف استراتژیک ما را با فعالیتها و اقدامات تاکتیکی‌مان برقرار و این فعالیتها و تاکتیکیها را تبدیل به گامهایی در راستای اهداف ما می‌نمایند. باید در مورد هر اقدام و منجمله در مورد اتحادها و ائتلافهای خود، آنها را بنحوی پایه‌ریزی کنیم که مانع ارتقا آگاهی کارگران و توسعه حرکت و فعالیت توده‌ها نگشته و برعکس به رشد آگاهی عمومی و حرکت و جنبش بیانجامد.

بنا به طبیعت دیدگاههای استراتژیک و مرحله‌ای "جبهه متحد خلق" و "جبهه صلح و آزادی" و "جبهه ائتلافی دموکراتیک" جایی برای سوال درباره پیوند این اتحادها با جبهه انقلابی ضدامپریالیستی دموکراتیک برهبری طبقه کارگر نیست. این جبهه‌ها دست کم در عمل هم استراتژی هستند و هم تاکتیک.

"جبهه میانی" تداوم تناقض میان تاکتیک و استراتژی

متاسفانه درون سازمان ما نیز نویسندگان "برخی میانی" و "مقدمه‌ای بر مباحث جبهه" در طرحهایی که ارائه داده‌اند بر خلاف ادعای آنها به اعتقادات استراتژیک سازمان، به منطق نادرست دیدگاههای حزب توده تکیه کرده‌اند. ارائه طرح "جبهه میانی" برای دموکراسی اساسا از این زاویه مورد نقد است که با بهانه معروف "واقع‌بینی" و تحت عنوان فاصله زیاد تا تشکیل جبهه استراتژیک مود اعتقاد سازمان و با ردیف کردن و حتی درشت کردن ضعفهای طبقه کارگر، رابطه بین اهداف تاکتیکی را با اهداف استراتژیک قطع نموده و بدون بیان صریح، برای مرحله‌ای از انقلاب که در پیش رو داریم سازماندهی ایجاد جبهه‌ای اساسا فرمیستی را در دستور قرار می‌دهد.

انفصال تاکتیک و استراتژی در سازمان ما چیز جدیدی نیست و علی‌القاعده می‌بایست نتایج زیانبار آن، همواره و در هر شرایطی جلو دیدگان ما قرار داشته باشد. از فردای ۱۶ آذر ما با این پدیده روبرو بوده‌ایم، در آن زمان ما بنا به دلایلی معین و برحق با وحدت انحلال‌طلبانه و با میانی نظری راست روانه و بالاخره روشهای بوروکراتیک حزب توده و رهبری غالب اکثریت مرز کشیدیم و محور این اختلافات اعتقاد ما به استراتژی مخالف استراتژی حزب توده بود و در این باره مباحث تئوریک را نیز مطرح می‌نمودیم. اما این مرزبندی استراتژیک که کل سازمان بر آن هم عقیده بوده، در عمل بدلائلی که خارج از بحث حاضر است، به تغییر در مواضع سیاسی و پراتیک ما بیانجامید و مرزبندی ما به نتایجی در راستای سازمانگری اقدام انقلابی فرارنوئید. علیرغم ادعاهای ما در مرزبندی با استراتژی حزب توده، نتایج عملی ادعایمان که باید پیش از هر امر به تغییر جهت برخورد ما با رژیم اسلامی از موضع حمایتگر آن رژیم، به موضع سرنوشتی آن منجر می‌شده، تجلی نیافت.

تاکتیک حمایتگر، برای استراتژی سازمانگری هژمونی طبقه کارگر البته انفصال و تناقضی غیرقابل پوشش بود. توده‌ایها و اکثریتها در آن زمان از ما سوال می‌کردند: ما چه خط سیاسی را پیش می‌بریم، چه تبلیغاتی را انجام می‌دهیم؟ چه کار سازمانگرایان را درون کارگران سازمان می‌دهیم که آنها نمی‌کنند؟ البته رهبری اکثریت و حزب توده برای فرار از مباحث نظری و تئوریک بطورحده از طرف سازمان ما و اغتشاش آفرینی در بین نیروها و پاسداری از مواضع انحرافی استراتژیکشان به چنین روشهایی دست می‌زدند ولی آنها در نتیجه انفصال بین استراتژی و تاکتیک ما فرصت یافته بودند که چنین حربه‌ای را بکار گیرند. این تنها صدمه ناچیزی از وجود انفصال بین تاکتیک و استراتژی ما بود. صدمه اساسی‌تر آن همانطوریکه امروز آشکار است جدائی تاسف‌بار ما از صف کارگران و زحمتکشان و نیروهای انقلابی و ترقیخواه بوده است. امروزه نیز همین انفصال بین تاکتیک و استراتژی در ساله جبهه باز هم از چشم رهبران حزب توده پوشیده نمانده و در دفاع از همان اهداف و دیدگاههای اپورتونیستی خود "برخی میانی" را دیدگاهی واقع‌بین یافته، و آنرا به دست کشیدن از منشا تناقضات، یعنی استراتژی جمهوری دموکراتیک خلق دعوت میکنند.

از توده‌ایهایی که میخواهند میانبر بزنند و از بالا و با تکیه به نفوذ احزاب دیگر، نفوذ "طبقه کارگر" را در جامعه زیاد کنند ما نمی‌توانیم سوالی داشته باشیم. علت میانبرزدن آنان انتخاب راه کمترین مقاومت‌هاست. اما حق است اگر از رفقای خود بپرسیم شا که از ضعفهای طبقه کارگر نام می‌برید و آنها را دلایل اتخاذ مشی "جبهه میانی" اعلام می‌کنید، برای رفع ضعفها چه پیشنهادی دارید؟ اگر طبقه کارگر متشکل و آگاه بود دیگر چه جایی برای این مباحث بود؟ برای آگاه و متشکل کردن طبقه کارگر چه پیشنهادی دارید؟ آیا با مطلق کردن دموکراسی سیاسی و فراموش کردن درک استراتژیک چه انقلابی راجع به پیوند دموکراسیسم و ضدامپریالیسم و ضدسرمایه‌داری، پیشروان طبقه کارگر از رسالت خود راجع به رهبری انقلاب آگاه شده و ضعفهای آنها کاهش می‌یابد؟ آیا یک‌جانبگی دیدگاههای ما در دوره "ترقی اجتماعی" راجع به تجزیه دموکراسی و مبارزه ضدامپریالیستی بخشی از پیشروان طبقه کارگر، و منجمله اعضا و هواداران سازمان ما را فلج نساخته بود؟ آیا تضعیف کونیستها درون کارگران و زحمتکشان و پراکنده شدن پیشروان آنها هیچ ارتباطی با پشت کردن ما به مبارزات ضدسرمایه‌داری آنها نداشته است؟ ارزیابی یک جانبه از گذشته جنبش کونیستی ایران و همه چیز را بطور کلی در سستی دگم خلاصه کردن و چشم‌پوشی بر ریشه‌های عمیق دیگر جوانب دیدگاه برنامه‌ای و پراتیک کونیستها، تنها به یک نتیجه می‌تواند برسد و آنهم زانوزدن در مقابل ضعفها و پراکندگی جنبش طبقه کارگر و کونیستهاست.

از دیدگاه استراتژی انقلابی، انقطاع و تکه‌تکه کردن عناصر و وجوه سه‌گانه جنبش انقلابی مردم ایران و انجام متوالی و یک به یک آن مثلا اول سرنوشتی رژیم و تامین دموکراسی سیاسی و متعاقب آن بنا به شرایط، پرداختن بوجوه دیگر جنبش (آنهم در جامعه‌ای چون ایران) طرحی ذهنی و مفایر تئامی تحلیلها و تجارب حتی انقلاب بهمین است. بنابراین بهیچ دلیلی و مطلقا بهیچ دلیلی ما تا زمانی که به استراتژی انقلابی دموکراتیک ضدامپریالیستی با سنگگیری سوسیالیستی وفاداریم، هیچ نوع جبهه‌ای استراتژیک جز جبهه کارگران و زحمتکشان شهر و روستا تحت رهبری طبقه کارگر را نمی‌توانیم برای این مرحله از انقلاب ایران طرح کنیم. تمامی ائتلافها و اتحادهای ما تحت عناوین مختلف تنها تاکتیکی هستند که می‌باید با تدقیق اصولی اهداف آنها، شرکت ما در آنها در خدمت رشد فعالیت توده‌ها و رشد آگاهی عام آنها قرار گیرد. اما "برخی میانی" با فراموش کردن عملی طرح استراتژی انقلابی، "جبهه میانی" را برای سرنوشتی و دموکراسی ارائه می‌کند و با رواج روشهای مضر برای آگاهی و تشکل کارگران تحت عنوان "مباحث سازنده" بجای تبلیغات و افشاگریهای همه‌جانبه سیاسی، به در پیش‌گرفتن مشی ائتلاف با لیبرالها می‌رسد، و علیرغم گفتارش درباره هدف مرحله کنونی انقلاب یعنی دموکراسی خلقی، در عمل سازماندهی جنبش، در راستای دموکراسی سیاسی را در مقابل خود قرار می‌دهد. امری که بی‌تردید توهمی بیش نیست و به پراکندگی بیشتر جنبش کارگری خواهد انجامید. رفقای مدافع این نقشه تاکنون نگفته‌اند که "جبهه میانی" از نظر آنها یک تاکتیک است یا نقشه‌ای استراتژیک، با فرض اینکه برای مقاصد تاکتیکی معینی این جبهه پیشنهاد شده است، از تعیین پرولتاری و انقلابی این تاکتیک چگونه دفاع می‌شود؟ رفقا باید روشن کنند، اگر درکی مفایر راه میانبر حزب توده برای توسعه نفوذ طبقه کارگر در جامعه از طریق "بالا" دارند آن راه کدام است؟ و چگونه با ارائه آلترناتیو دموکراسی سیاسی، کارگران را به رسالت خود برای رهبری انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک با سنگگیری سوسیالیستی آگاه می‌نمایند؟ شاید رفقا مطرح کنند شرکت در چنین جبهه‌ای بهیچ‌وجه مانع تبلیغ مستقل ما در مورد حکومت مورد

دموکرات و خلقی اقدام، و راه را بر سازشکاری آنها ببندند. موضع رفقای تدوین کننده‌ی "برخی میانی و..." و "مقدمه‌ای بر مباحث جبهه" با مرزبندی یک‌جانبه با مشت‌ی دگم و ارائه طرح جبهه میانی برای سرنگونی و دمکراسی و پذیرش ائتلاف با لیبرالها که در اساس همان اهداف و سیاستهای تعقیب شده از طرف جناح حاکم بر حزب دمکرات بوده است نتوانسته است در حد خود کنگی به حزب دمکرات باشد.

کمونیستهای ایران می‌باید برای تقویت جنبش انقلابی و دمکراتیک، با توجه عمیق به انعکاس الزامات عینی انقلاب ایران در این احزاب از انعطاف غیراصولی در مقابل گرایش‌های متزلزل آنها جلوگیری کنند و این امر حتی بنفع تقویت خود این احزاب نیز خواهد بود و از این طریق جنبش دموکراتیک نیز تقویت خواهد شد.

رویداد قابل توجه دیگر در ماههای اخیر، کنفرانس، تسمیات و گفتگوهای است که برخی محافل لیبرال برای جبهه سرنگونی و استقرار جمهوری یا "دمکراسی" انجام می‌دهند. بر کسی پوشیده نیست که این محافل در واقع امر، پشت جبهه اپوزیسیون قانونی رژیم هستند و تاکتیکهای آنها در هماهنگی با هم و برای به اجراء آوردن استراتژی آنها در "استحاله" رژیم عملی می‌شود. محافل لیبرال مقیم اروپا و امریکا تاکتیک جبهه برای سرنگونی و دمکراسی را برای تیزکردن سلاح استحاله اپوزیسیون قانونی رژیم مفید می‌دانند.

در شرایط کنونی اگر اوضاع سیاسی جامعه بر همین منوال پیش برود و این دسته از لیبرالها به تداوم ترقی‌های خود در جهت شکل‌دهی چنین جبهه‌ای اقدام کنند پاسخ رفیق نویسنده‌ی "برخی میانی" که معتقد است "موضع کمونیستها باید این باشد که لیبرالهایی که سرنگونی رژیم خمینی را بپذیرند و نظام سلطنتی را نیز نفی نمایند، میتوانند در ائتلاف علیه رژیم شرکت نمایند" چیست؟ توصیه به لزوم شرکت در این ائتلاف می‌شود؟ که به نظر ما بسیار بعید می‌رسد و یا اقدام به افشا آن و گاستن از دانه‌ی نفوذ آن در بین نیروهای ترقیخواه و دموکراتیک که علی‌الاصول می‌بایست از شرکت در چنین جبهه‌ای خودداری کنند می‌کنیم؟ اگر حالت دوم است سهم و مسئولیت خودمان در فراهم شدن چنین بستری چه بوده است؟ آیا تبلیغات ما در یکساله گذشته کمترین اثری در مقابله با این گرایش‌ها داشته است یا درست عکس آن عمل شده است؟

بی‌تردید طرح جبهه‌ی لیبرالها، می‌بایست پیشاپیش از طرف انقلابیون با توضیح ماهیت چنین نیروهای و اهداف مشخص آن افشا می‌شد. کارگران، زحمتکشان و خلقهای تحت ستم ایران باید بدانند که از طریق جبهه سرنگونی و "دموکراسی" که پشت جبهه برای اپوزیسیون قانونی رژیم بازمی‌شود به دمکراسی نمی‌رسند. صف نیروهای مترقی و انقلابی باید دائما با تلاش مشترک این نیروها، حفظ و مستحکمتر شود، اما در غیاب چنین تلاشی و متأسفانه با همسوئی ناشی از خیالپردازی با جبهه ائتلافی لیبرالی، چه چیزی جز اغتشاش در صف نیروهای مترقی و تبدیل شدن آنها به زائده‌ی لیبرالها برای رسیدن به هدف خود یعنی استحاله رژیم حاصل می‌شود؟ سازمان ما باید بتواند به‌راه سایر نیروهای انقلابی کمونیست، اهداف سازشکارانه و خیانتکارانه لیبرالها را افشا و کک کند تا نیروهای ترقیخواه و متحدین طبقه کارگر را با هم نزدیک و نزدیکتر گرداند. این تلاشی در راه تقویت جنبش دموکراتیک هم خواهد بود.

پیامدهای سیاسی و تئوریک طرح "جبهه میانی" برای سرنگونی و دموکراسی که در بالا بمروری از آن اشاره کردیم، پیامدهای اتفاقی و تصادفی نیستند و تاکتیک متناقض با استراتژی انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی پیامدهای دیگری داشته و خواهد داشت که سازمان ما می‌توانست و میتواند از آنها احتراز کند. رفقای تدوین‌کننده طرح "جبهه میانی" باید تلاش کنند تا هدف تاکتیکی خود از این طرح را بطور صریح و روشن اعلام نمایند و رابطه آنرا بدون گفتار کلی با مساله تلاش مشخص سازمان در جهت تحقق استراتژی انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی آشکار سازند. بی‌تردید اگر رفقا در ارائه طرح برای ائتلاف و اتحاد عمل که امری مبرم است، راجع به مساله رشد آگاهی کارگران و زحمتکشان به رسالت انقلابی‌شان و نیز به توسعه جنبش توده‌ها در پائین فکر کنند، به گسست بین تاکتیک و استراتژی مبتلا نگشته و به نتایج درست‌تری دست خواهند یافت. امری که انجام آن در حد خود به انسجام سازمان و تقویت دیدگاه انقلابی در جنبش کمونیستی خدمت خواهد کرد.

جبهه‌ی انقلابی و ضرورت طرح‌های تاکتیکی ائتلافی

جبهه‌ی انقلابی مطابق طرح استراتژیک انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک با سنگتیری سوسیالیستی، جبهه‌ای از کارگران، خرده‌بورژوازی شهر و روستا و خلقهای تحت ستم برهبری طبقه کارگر خواهد بود، رهبری طبقه کارگر در این جبهه با گردآدن توده‌های کارگر و خلق حول اجرای برنامه انقلاب

نظر خود، یعنی جمهوری دمکراتیک خلق نخواهد بود. ما برای یک لحظه چشم بر تمامی واقعبینان چندساله‌ی گذشته خود مبنی بر فراموشی اهداف استراتژیک سازمان و اتخاذ تاکتیک متناسب با نیازها و مصالح روز می‌بندیم و همچنین تناقض سرمیت تشکیل جبهه‌های هر چه وسیعتر را، برای استقرار دموکراسی در ایران، در شرایط عدم حداقل تلاش و هماهنگی مابین سازمانهای چپ و انقلابی و عدم پیوند با توده‌ها و طبقه کارگر را نیز نادیده می‌گیریم، و از رفقا سوال می‌کنیم این تبلیغات، کی؟ چگونه؟ و به کجک چه ابزارهایی می‌بایست انجام پذیرد؟ واقعبینان این است که، تمامی شواهد، از زمان طرح "جبهه میانی" برای سرنگونی رژیم و استقرار دمکراسی تاکنون، خلاف این مسیر را نشان می‌دهد.

از زمان طرح مباحث جبهه تاکنون در جهت دفاع از دیدگاه و طرح "جبهه میانی" و اثبات و تبلیغ آن مجموعه مقالاتی تحت عناوین مختلف در ارگان مرکزی سازمان منتشر شده. یکی از این مقالات، نوشته "بیادبود جزئی" در شماره ۴۶ نشریه فدائی است. مجموعه دستاوردهای گرانمای نظری و عملی رفیق بیژن بر جنبش ما پوشیده نبوده و نیست و حق است این دستاوردها چه از نظر مضمون و چه به لحاظ مدت و برخورد خلق مورد مطالعه و بررسی مجدد قرار گیرند. ما سازمان خود را در بسیاری از دیدگاههای برنامه‌ای از جمله تحلیل ساخت اقتصادی، مرحله انقلاب دموکراتیک توده‌ای، رسالت طبقه کارگر در رهبری انقلاب، ارزیابی از جنبش کمونیستی ایران و مقام و موقعیت حزب توده در این جنبش و... ادامه دهنده راه رفیق بیژن و هم‌زمان دانسته‌ایم و مرز دیدگاههای استراتژیک سازمان را در مقطع ۶۱ آذر با دیدگاههای استراتژیک حزب توده پیش از هر امری از این منبع برگرفته‌ایم. با همه اینها تجارب انقلاب بهمین برما روشن ساخت که در جوانی از دیدگاه رفیق بیژن تجدیدنظر کنیم. یکی از این جوانب درک بیژن از دیکتاتوری فردی شاه و نقش مبارزه با این دیکتاتوری در استراتژی تامین رهبری طبقه کارگر بود. کمونیستها بعد از پیروزی انقلاب بهمین با واقعبین عظیمی روبرو شدند. آنها دیدند که جنبش عام ضد دیکتاتوری با قدرت عظیم خود دیکتاتوری شاه را درهم شکاند اما در ارائه آلترناتیو برحق جایگزین، عقیم ماند و دیکتاتوری ارتجاعی و قرون وسطائی دیگری از دل جنبش ضد دیکتاتوری سر برآورد و به درهم شکستن این جنبش کمر بست. این واقعبین گنج‌کننده و تگان‌دهنده منشا بررسی‌های گوناگون، و ارائه احکام متنوعی گشت. در مرکز این بررسی‌ها به ضرورت شکل مستقل طبقه کارگر و جلوگیری از حل شدن آن در جنبش دموکراتیک تاکید، و بر مطلق کردن دیکتاتوری در دیدگاه ر. بیژن بعنوان نتیجه‌ای از تحلیل سیاسی که مبنای پراتیک ما قرار گرفته بوده و در پرورش کارگران با درک رسالت خود در رهبری انقلابی مانع ایجاد کرده است انتقاد شد. این انتقاد یکی از درسهای سازمان ما بوده است و در نوشتجات اخیر سازمان نیز بدرستی منعکس شده است. اما نوشته "بیادبود جزئی" در شماره ۴۶ نشریه فدائی در جهت تبلیغ جبهه میانی برای دمکراسی بناگاه آموزشهای انقلاب بهمین را نیز یکجانبه می‌کند و مبارزه علیه دیکتاتوری را بعنوان تحلیل و استراتژی که روند انقلاب بهمین صحت آنرا روشن کرده است اعلام می‌نماید.

لطفاً ناشی از رواج دیدگاههای "جبهه میانی" و جبهه وسیع برای تحقق دمکراسی و... موضوعی صرفاً مربوط به آینده نیست. نزدیک به یکسال از طرح مباحث مربوط به جبهه میانی می‌گذرد. در این فاصله دو رویداد نسبتاً مهم در رابطه با دو جریان اصلی تشکیل دهنده این جبهه یعنی حزب دمکرات کردستان ایران و لیبرالهایی که "سرنگونی رژیم را می‌پذیرند" صورت گرفته است.

انشعاب در حزب دمکرات کردستان واقعه‌ایست تأسف‌بار و همانطور که سازمان ما نیز اعلام کرده است می‌بایست مجموعه‌ی جریانات انقلابی و ترقیخواه ایران و خود آنها نیز تلاش کنند تا از جو خصومت بین آنها کاسته شود و ضمن پذیرش موجودیت مستقل یکدیگر به وظایف خود در این مرحله از مبارزه جنبش خلق کرد پاسخ دهند.

هر چند علت اصلی این انشعاب همانند بسیاری دیگر از انشعابات در میان سازمانها و احزاب مختلف، قبل از هر چیز جنبه درونی خواهد داشت و انعکاسی است از مجموعه تغییر و تحولات سیاسی و طبقاتی در سطح جامعه و بازتاب آن بر فعالیت هر جریان، و از جنبه‌ی دیگر نبود مکانیسمهای اصولی حل اختلافات که بتواند به سهم خود در تسریع و یا کندکردن آن موثر باشد، ولی نقش سازمانها و جریانات سیاسی دیگر اعم از انقلابی و ترقیخواه و یا ضدانقلابی و سازشکار - که خود نیز جزئی از همان روندهای تاثیرگذار هستند غیرقابل اغماض می‌باشد. اگر ما از تاثیرگذاری انقلابی خود بر مجموعه جریانات و عناصر متشکله جنبش انقلابی و ترقیخواه، صرفاً مذاکره و توصیه‌های دوستانه و رفیقانه را نمی‌فهمیم. کمونیستها وظیفه دارند با ارائه طریق از دیدگاهی انقلابی و رادیکال و مبارزه قاطع با ناپیگیری و متزلزل احزاب

ضد امپریالیستی دموکراتیک با سنگبری سوسیالیستی متحقق می‌شود. این برنامه توسط جمهوری دموکراتیک خلق بعنوان روند پایدار بعد از انقلاب پیروزند در جامعه، به اجرا درمی‌آید.

تجارب بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد در اوضاعی کمابیش شبیه ایران، که ضمن ضرورت سرنگونی رژیم بعنوان سد عمده پیشرفت مبارزه طبقاتی، هنوز صف‌بندیهای طبقاتی - سیاسی و مواضع و تمایلات گروه‌بندیهای مختلف اجتماعی بصورتی نیست که برنامه طبقه و یا قشر معینی از جامعه مورد تأیید کامل اکثریت توده‌ها قرار گیرد و حول آن بتوان رژیم را سرنگون، و حاکمیت پایدار جدید را مستقر نمود، می‌تواند حالتی گذرا و حکومتی موقت قدرت را بدست گرفته و طی یکدوره کوتاه انتقالی شرایط استقرار نظام جدید را فراهم نماید روند دوری انتقال که در ایران با کنارزدن مانع عمده پیشرفت و تکامل جامعه یعنی رژیم جمهوری اسلامی فرامی‌رسد خود یکی از دوره‌های حاد مبارزه طبقاتی خواهد بود و طی این دوره تغییر و تحولات سیاسی مهمی می‌تواند در سطح جامعه بوقوع بپیوندد.

حکومت موقتی که پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در ایران می‌تواند روی کار بیاید در صورتی قادر است خصیصه‌ی انقلابی بودن را در خود داشته باشد، و در حد خود به تداوم این مبارزه یاری رساند، که ضمن درهم شکستن مقاومت نظامی و سیاسی ارتجاع و پایگاه اقتصادی و اجتماعی آن، باروندهای اساسی انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک و ضد سرمایه‌داری همخوان باشد. از آنجا که حاکمیت انقلابی موقتی که مسئولیت انتقال قدرت به نظام جدید را بعهده خواهد داشت خود قبل از هر چیز محصول مبارزات طبقاتی پیش از انقلاب، و بعنوان عاملی مهم در سیر رویدادهای استقرار نظام جدید عمل خواهد کرد، و کمونیستها بنا به طرح استراتژیک خود که فوق‌البدان اشاره داشتیم می‌بایست حداکثر تلاش خود را بکار گیرند که این حاکمیت خود ایزاری در خدمت استقرار جمهوری دموکراتیک خلق گردد، لازم است که از هم‌اکنون برای این چشم‌انداز تدارک لازم دیده شود.

در پاسخ به این ضرورت تاکنون در میان بخشی از نیروهای انقلابی و کمونیست مباحثی جریان داشته است و طرحهایی نیز ارائه شده است. طرح جبهه‌ی دموکراتیک - ضد امپریالیستی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تشکیل دولت انقلابی موقت که در بیانیه مشترک وحدت سازمان ما و سازمان آزادی کار ایران (فدائی) منتشر شده است از آن جمله است.

طرح و رؤس اصلی برنامه‌ای که در جمع‌بندی مباحثات وحدت منتشر شده است از مضمون ضد امپریالیستی دموکراتیک و ضد سرمایه‌داری جنبش انقلابی مردم ایران در خطوط عام دفاع، و در انطباق با استراتژی مرحله کنونی انقلاب ایران، از شرایط ضرور برای ابزار انتقالی بودن و توان مستقر کردن نظام جدید توسط دولت موقت انقلابی برخوردار است. با تکمیل این طرح در بند مربوط به وظایف دولت موقت در زمینه آزادیهای سیاسی بی‌قید و شرط از جنبه اهمیت و نقش نهادهای توده‌ای قدرت و تشکلهای توده‌ای صنفی - سیاسی و حتی فعالیت آزاد در این عرصه، طرح و برنامه پیشنهادی بیانیه به شعارهای استراتژیک انقلابی تشخیص پراتیک‌تری خواهد داد. در شرایط کنونی از طریق این طرح و برنامه آن می‌توان چشم‌انداز جبهه‌ی انقلاب را تصویر نمود و به توضیح مشخص‌تر و روشن‌تر اهداف و روش دموکراتیک کمونیستها درباره قدرت سیاسی آتی برای توده‌ها و متحدین کارگران و کمونیستها پرداخت.

کمونیستها می‌بایست همواره از طرحهای استراتژیک خود دفاع کرده و با اتکا به کار تبلیغی و ترویجی دائمی حقانیت آنها را در دامنه‌های وسیع‌تری اثبات نمایند. این وظیفه می‌تواند در زمینه جبهه‌ای با برنامه‌ی واقعا انقلابی برای سرنگونی رژیم و تشکیل دولت موقتی که قدرتی منطبق بر مبارزات ضد امپریالیستی دموکراتیک با سنگبری سوسیالیستی باشد ادامه یابد. از سوی دیگر باید توجه داشت که مبنای سطح مبارزات مردم در چشم‌انداز، عاملی موثر در اتخاذ تاکتیکهای گوناگون، و از دیدگاهی انقلابی، برای ائتلاف باشد. اتخاذ چنین تاکتیکهایی ائتلافی اثر اصولی باشند، چه زمانی که باید به جنبش متحد سرنگونی ارتقا یابند و چه در شرایطی که باید به قیام مسلحانه دست یازید، خود وساطتی مهم در پیشرفت مبارزات مردم می‌باشند. در شرایطی که سازماندهی قیام مسلحانه توده‌ها در دستور است نیروهای سیاسی انقلابی و ترقیخواه می‌توانند و می‌باید حول برنامه دولت جایگزین که می‌تواند بنا به تناسب قوا طرح و برنامه دولت موقت انقلابی از دیدگاه انقلابیون کمونیست، و یا طرح و برنامه‌ای دیگر باشد همکاری کنند. اما در شرایط دیگر که توده‌ها در آستانه قیام نیستند، کمونیستها مثل هر نیروی سیاسی دیگر ترجیح می‌دهند از هر گونه ائتلافی که مبنای توهمی نسبت به آلترناتیوهای نیروهای سیاسی و طبقاتی دیگر باشد اجتناب ورزند. سطح جنبش مردم ایران در شرایط کنونی بنحوی است که تاکنون توافقیهای سریع حول طرحها و برنامه‌های ارائه شده برای سرنگونی جمهوری اسلامی و آلترناتیو جایگزین حاصل نشده است. نزدیک به دو سال است که بحثهای مربوط به جبهه در میان نیروهای انقلابی و

ترقیخواه جریان داشته‌اند ولی تاکنون هیچ جبهه‌ای تشکیل نشده است. این امر یخویی نشانگر آنست که نقش عامل جنبش توده‌ها مرمیتی برای ایجاد جبهه‌ای با آلترناتیو مشخص و مورد توافق جایگزین را به دستور و حکم روز نیروهای انقلابی و ترقیخواه سیاسی تبدیل نکرده است. طبیعتا برای کمونیستها این سوال مطرح است که چگونه شرایط را میان توده‌ها در حد خود تغییر دهند و کمک نمایند که جنبش متحد سرنگونی شکل گیرد و در عین حال نیز از امکانات خود برای گسترش تقویت نفوذ جبهه واقعا انقلابی و دموکراتیک بهره‌گیری کنند. از جمله وظایف کمونیستها این است که بتوانند ضمن ائتلاف و همکاری با نیروهای مترقی توضیح و تشریح حقانیت طرح و برنامه خود برای جبهه را بپذیری، و ضعفهای برنامه‌های دیگران برای جبهه را روشن نمایند. از همین دیدگاه هست که ما قبل از این درباره‌ی جبهه‌ای برای صلح، کار، آزادی در راستای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی صحبت داشته‌ایم، و در ادامه این نوشته تلاش خواهیم کرد تا ضمن یادآوری برخی از رؤس پیشنهادی خود نشان دهیم که راه درست برای رشد و ارتقا مبارزات مردم تا حد سرنگونی از جمله مستلزم پای‌بندی بر مضمون ضد امپریالیستی دموکراتیک و ضد سرمایه‌داری برنامه جبهه و اقدام عملی در جهت فعالیت ائتلافی برای صلح، کار، آزادی در راستای سرنگونی است.

همانطوریکه در مقاله "در جبهه مبارزات مردم، بسوی جبهه انقلاب" اشاره داشتیم جبهه صلح، کار، آزادی می‌تواند به نیازهای مبرمی از مبارزات کنونی توده‌ها پاسخ دهد. خواسته‌های مبرم کنونی صلح، کار، آزادی در اشکال متنوع در جریان مبارزات مردم بیان میشوند. با تغییر و تحولاتی که حول مساله صلح در جریان است و حتی با استقرار آتش‌بس همانطوریکه قبلا اشاره شده است باید چشم‌انداز توسعه حرکت‌های توده‌ای را علیه رژیم بررسی نمود. بی‌تردید رژیم جمهوری اسلامی با این عقب‌نشینی از مواضع جنگ طلبانه‌اش و بخصوص در شرایط شکست آشکار آن، بسیار ناتوانتر از هر زمانی از مقابله با اعتراضات برحق توده‌هاست. این عقب‌نشینی رژیم از مواضع جنگ طلبانه بعنوان عاملی مهم در توسعه جنبش‌های توده‌ای در راستای سرنگونی است و طبیعتا به تغییر و تحولات مهمی در مواضع سیاسی و سازمانی نیروهای اپوزیسیون ترقیخواه و انقلابی باید و می‌تواند بیانجامد. تغییر و تحولاتی که حول مساله صلح در جریان است، از سویی به تغییر مطالبات مستقیم مردم و انتقال تمرکز آنها. از مساله مبرم صلح به مطالبات سیاسی و اقتصادی دیگری نظیر آزادیهای سرکوب و لگدمال شده در تمامی سلولهای جامعه و مسائلی نظیر نان، مسکن و کار می‌انجامد و از سوی دیگر در نیروهای سیاسی حاکم و اپوزیسیون قانونی و روابط آنها با امپریالیستها تغییراتی را دامن خواهد زد. این رویدادهای احتمالی که قبلا نیز بدان اشاره کرده بودیم در صورت پایان جنگ در مقابل ما هستند. این رویدادها در شعارها، سیاستها، ائتلافها و طرحهای سازمانی ما اجبارا منشا تغییرات مهمی می‌شوند. جنبش مردم که تاکنون پراکنده ولی واقعی بوده است با کاهش توان سرکوب و رعب و وحشت رژیم که یکی از نتایج اجتناب‌ناپذیر قوت اعتراضات توده‌ایست زمینه بارور شدن می‌باید و اشکال مختلف و بدیعی توسط توده‌ها در مبارزاتشان علیه رژیم بکار گرفته خواهد شد. بسیاری از خواسته‌های کنونی مردم در زمینه صلح، کار و آزادی بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی متحقق نمی‌شود، با این وجود و با وجود اینکه توده‌های ده‌میلیونی مردم آرزوی سرنگونی رژیم را دارند، جنبش متحد سرنگونی هنوز موجودیت ندارد. شعار امروز جنبش توده‌ها و تاکتیکی که به بسیج توده‌ها بیانجامد سازماندهی قیام مسلحانه و تشکیل دولت موقت نیست. در چنین شرایطی گفتیم علیرغم ضرورت تبلیغ جبهه‌ای منطبق با اهداف استراتژیک، کمتر احتمال می‌رود که برنامه جبهه دموکراتیک ضد امپریالیستی با مضمون عمیق ضد امپریالیستی دموکراتیک و ضد سرمایه‌داری را براحتی بتوان مبنای ائتلاف قرار داد و نیروهای دیگر از برنامه‌های خود انعطاف نشان دهند. و یا درست باشد که کمونیستها انعطاف اصولی را در شرایط کنونی تأیید کنند. جنبش پراکنده مردم باید متشکل شود، رشد کند و در جریان رشد خود آگاه شود تا درباره شعارهای تاکتیکی جنبش متحد سرنگونی بنا به تناسب قوا بشود تصمیم درست گرفت. اما پراکندگی نیروهای انقلابی و مترقی، حضور و فعالیت سازمان مجاهدین خلق با برنامه حکومت مذهبی و با انحصارطلبی و روشهای ضد دموکراتیک، حضور اپوزیسیون قانونی رژیم با استراتژی استحاله و نیز طیف رنگارنگی از ضدانقلاب سلطنت‌طلب موانع مهمی را در شکل و ارتقا جنبش مردم ایجاد می‌کند.

جبهه‌ای با (۱) پلاتفرمی بر اساس مبارزه برای صلح، کار، آزادی در راستای سرنگونی رژیم که بتواند به افشای فعال ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی سلطنت‌طلبان و نیز ماهیت ارتجاعی گرایش انحصارطلب و ضد دموکراتیک مجاهدین و طرد و منزوی کردن اپوزیسیون قانونی اقدام کند پاسخی است به نیاز مبرم امروز جنبش توده‌ها. نیروهای انقلابی و ترقیخواه که پایه کار خود را

بر سازمانگری جنبش مردم قرار می دهند و به عملیات جدا از توده برای انقلاب اعتقادی ندارند طبعاً می توانند مسئولیت خود را در قبال وضع کنونی و سطح جنبش بخوبی درک کنند. ما کمونیستها نیز باید در مبارزات جزئی و جاری کنونی شرکت کنیم. شرکت ما در مبارزات جاری همانطوریکه مارکس آموزش می دهد نه بخاطر تحقق این یا آن خواست جزئی بتنهائی است. نه! این مهم است اما ما از خلال این مبارزات اهداف انقلابی خود را دنبال می کنیم و بر مسیر ارتقا این مبارزات بسطح جنبش سرنگونی گام برمی داریم. در این مسیر البته ما مثل سایر نیروهای متحدان ترجیح می دهیم که بوظایف و اهداف مشترک خدمت کنیم. در عین حال برنامه و آلترناتیو خود و تنها خود را میان توده ها تبلیغ کنیم. مادر جریان ائتلاف و مبارزه صادقانه با متحدین خود در جبهه صلح، کار و آزادی و در راستای سرنگونی در عین حال هیچگونه گذشت و اغماضی نسبت به جبهه های از برنامه هایشان که مخالف منافع توده ها است نمی کنیم و با انتقاد سیاسی آشکار از آنها حقانیت برنامه خود را به اثبات می رسانیم، هیچ مانع و محدودیتی نیز در راه فعالیت خاص متحدینمان بعمل نمی آوریم. ما با فعالیت جبهه های به گسترش فعالیت واقعی جنبش توده های می پردازیم و برای این امر با جدیت مایه می گذاریم، در عین حال با توضیح برنامه خود سعی می کنیم که مدافعین استراتژی انقلابی طبقه کارگر را درون توده ها هر چه بیشتر و وسیع تر کنیم. از این طریق جبهه صلح، کار و آزادی به دو اصل پیش گفته که برای فعالیت های تاکتیکی همواره باید مورد نظر باشد وفادار می ماند. (۲)

جبهه صلح، کار و آزادی در راستای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی با خط مشی های مورد اشاره برای ما یک تاکتیک است. کمونیستها هویت اجتماعی خود را از طریق این جبهه و جبهه های تاکتیکی که برای سرنگونی می توانند تشکیل شوند کسب نمی کنند. هویت اجتماعی جنبش کمونیستی از پیوند ارگانیک وحدت جنبش کمونیستی با جنبش متشکل طبقه کارگر باید ایجاد شود. کار اصلی ما که هر تاکتیکی تابع آنست همین است. رادیکالیسم هر طرح جبهه ای یا را مثل هر تاکتیک دیگرمان حد همانگی آن با این کار اصلی معین می کند. ما نیابستی تصور کنیم که اگر طرح جبهه سرنگونی و "دموکراسی"، سرنگونی و شعار آلترناتیو جایگزین را همین امروز اعلام می کند پس بدین ترتیب جنبش توده ها بسرعت چشم انداز می یابد و مشکل سرنگونی جمهوری اسلامی حل می شود. اگر این طرحها را بخواهیم به این شکل ارزیابی کنیم بایستی تاکنون بارها "شورای ملی مقاومت" جمهوری اسلامی را سرنگون کرده بود. مشکل سرنگونی تنها مشکل ائتلاف گروهها نیست. مشکلات دیگر جنبش مردم را باید دید و بخاطر هدف عام سرنگونی از سایر وظایف بازماند. همانطوریکه اشتباهی راست روانه خواهد بود اگر در شرایط قیام به سطح پایین تری از جنبش، توده ها را دعوت کنیم، انحراف خواهد بود اگر بطور اراده گزایانه بخواهیم سطح جنبش توده ها را علیرغم تمام واقعیات در آستانه قیام گیریم و یا بدون اطلاع از رابطه این شرایط با تاکتیکهای کمونیستی، تاکتیکهایی را خارج از شرایط اتخاذ شده و بدون پیوند آنها با مجموعه وظایف و بیش از همه کار اصلی امروزمان یعنی تلاش برای سازمانگری هژمونی طبقه کارگر مورد قضاوت قرار دهیم.

ائتلاف مبرم است. ولی عدم سرنگونی رژیم صرفاً ناشی از عدم ائتلاف نیست. سرنگونی رژیم آزادی توده های میلیونی است، اما توده های میلیونی در آستانه قیام قرار ندارند و تاکنون نیز این چشم انداز طرح نشده است که طی یکی دو سال آینده چنین سطحی از مبارزه فرا خواهد رسید. بنابراین بسیار ضروریست که ما برای خود روشن کنیم که آیا ائتلاف برای سازماندهی سرنگونی و قیام مبرم است و یا برای سازمانگری مبارزات دیگر و جزئی تر و ارتقا آنها بسطح سرنگونی. بحث ما در اینجا درباره طرح شعار استراتژیک جبهه انقلاب نیست. ما در شرایط مشخص برای نیازهای مبرم جنبش اهداف تاکتیکی و شعارهای تاکتیکی خود را تعیین می نماییم. اتخاذ شعار اگر مطابق نیازهای واقعی جنبش و سطح آن صورت نگیرد، اگر در شرایط قیام بجای شعارهای ضرور مثلا به شعارهای صرفاً اقتصادی کارگران بپردازیم و یا برعکس در سطح پایین تر از سطح جنبش متحد سرنگونی شعارهای تاکتیکی برای شرایط قیام تنظیم نماییم، ناگزیر لغزشهایی صورت می گیرد. رفقای که از دیدگاه استراتژی انقلابی در جنبش کمونیستی دفاع می کنند و به طرحهایی برای دولت موقت با برنامه های پایین تر از برنامه انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک و ضد سرمایه داری می رسند و یا در انعطافهای خود حد آنرا معطوف به توافق می نمایند به گمان ما ممکن است از روی بی توجهی به شرایط مشخص و نیازهای جنبش توده ها دچار تحلیل نادقیق شده باشند. دولت موقت انقلابی اگر بخواهد محصول قیام توده ها و ابزار استقرار حاکمیت دموکراتیک خلق باشد باید بتواند با مضمون عینی و واقعی جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران، یعنی با مضمون دموکراتیک ضدامپریالیستی و ضد سرمایه داری آن بماند

یک کل تطابق داشته باشد. خلاف این تطابق از طرف دولت موقت انقلابی یعنی ممانعت و مخالفت آن دولت با ادامه انقلاب مردم، ما نیابستی هیچگونه تردیدی در این واقعیت بخود راه دهیم و بایستی کاملاً آگاه با دولتتهائی از این نوع روبرو شویم. بهره گیری از الگوی ارائه شده توسط لنین در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه مورد توجه ما نیز هست اما طرح لنین را باید در شرایط مشخص ایران و با پاسداری از اصول طبقاتی آن مورد استفاده قرار داد. لنین در شرایطی تمام برنامه حداقل بورژوا دموکراتیکی را برای دولت موقت انقلابی ضروری می دانست که واقعا آن برنامه می توانست شرایط ضرور برای رشد جنبش طبقه کارگر و توده ها را هموار کند. در شرایط کنونی جامعه ما، تنها اجرای تمام برنامه انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک با سنگینی سوسیالیستی می تواند راه رشد جنبش انقلابی مردم را باز و جامعه را در مسیر پیشرفت هدایت نماید در غیراینصورت از فرای انقلاب مبارزه برای توقف و تداوم انقلاب بین حکومت جدید و مردم آغاز می شود. صحنه آشکار جنگ بین انقلاب و ضدانقلاب از فرای اوج گیری قیام بهمین ۵۷ و ترس از کارشکنی های نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی و روحانیت از انقلاب مردم بیان واقعیت مورد اشاره ماست. اکنون باید روشن کرد حکومتی که از فرای بقدرت رسیدنش بدلیل اینکه انطباق تام با برنامه حداقل طبقه کارگر را ندارد و به مقابله با جنبش مردم روی می آورد چرا و بنا به چه امر مبرمی برای حل کدام مساله مبرمی از امروز باید توسط جبهه های که نیروی ما در خدمت آن قرار میگیرد تبلیغ شود؟ آیا ما نیابستی برعکس، تمام سعی خود را بر این قرار دهیم تا بجای شکل گیری چنین قدرتی، شرایط پیروزی انقلاب را با توده ها در میان گذاریم؟ می توانست در شرایطی که قیام در دستور روز است و می رود که قیام مردم به ایجاد حکومت جایگزین بیانجامد بنا به تناسب قوای واقعی طبقات برای هدف تاکتیکی معینی از شکل گیری حکومتی جدید و جایگزین جمهوری اسلامی دفاع کرد. ولی ما از امروز با دفاع از چنین حکومتی منطبق با برنامه انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک نیست در واقعیت امر خود را از مبارزه برای استراتژی انقلابی خود محروم می کنیم. حدود دو سال است که رفقای "راه کارگر" طرح خود برای جبهه ضدامپریالیستی - دموکراتیک را با برنامه های بورژوا دموکراتیک ارائه داده اند. به این طرح از زوایای مختلف می توان انتقاد داشت. اما در چهارچوب طرحهایی که از زاویه نگاه کردن به شرایط امروز و برای پاسخ دادن به ائتلاف از برنامه انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک و ضد سرمایه داری کوتاه آمده است مورد توجه قرار دهیم و به نتایج فرضی عملی آن فکر کنیم، اگر از دو سال پیش تاکنون و مثلا تا مدت نامعین دیگر "راه کارگر" با شرکت در جبهه فرضی به تبلیغ و توضیح این برنامه پرداخته باشد این امر چگونه می تواند بعنوان تاکتیکی در خدمت رشد آگاهی کارگران به رسالت تاریخی شان بیانجامد. ما توجه داریم که رفقای "راه کارگر" درکشان نسبت به فوری بودن برنامه حداقل و برنامه انتقالی شان چگونه است. به این نیز توجه داریم که آنها اعتقاد دارند و سعی دارند برنامه انقلاب را بنحوی تبلیغ کنند که در راه سازمانگری هژمونی طبقه کارگر پیش بروند. لیکن چرا مدتی نامعین باید برنامه ای را در عین حال تبلیغ کرد و حتی عمدتاً با آن جنبش را مورد خطاب قرارداد در حالیکه سرنوشت آن از هم اکنون روشن است؟ آیا بی توجهی به مسائل مبرم و تاکتیکهای ضرور سبب آن نمی گردد که به تعدیلهای غیراصولی در استراتژی روبرو گردیم و عملاً در فعالیت انقلابی خود دچار مشکل، در پیگیری اهداف انقلابی خود شویم؟ ما بنا به نتایج اجتناب ناپذیر فوق کوتاه آمدن از برنامه انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک با سنگینی سوسیالیستی را در برنامه دولت موقت انقلاب، جز در مقاطع مشخصی که سرنگونی رژیم در دسترس است و جنبش متحد سرنگونی به آستانه قیام می رسد، نادرست می دانیم. هدف تاکتیکی ما در شرایطی که جنبش متحد سرنگونی فرا می رسد از دولت موقتی غیرمنطبق بر برنامه انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک و ضد سرمایه داری نیز کاملاً روشن است ما می توانیم با توافق حول برنامه ای کمتر از برنامه حداقلمان و البته تا حد ممکن رادیکال همپای جنبش به سرنگونی رژیم بپردازیم برای اینکه ضمن کنارزدن مانع عمده تحول جامعه، توده ها امکان یابند تا با رشد تجربه شان نسبت به حکومت جدید مبارزه خود را ادامه دهند. دولتی که جایگزین رژیم جمهوری اسلامی می شود اگر تمام مضمون انقلابی جنبش توده ها را پاسداری نکند یعنی دولت جنبش انقلابی ضدامپریالیستی دموکراتیک و ضد سرمایه داری نباشد، به لحاظ اصولی نمی تواند بعنوان ابزاری برای فشار از بالا تلقی شود، با این وجود گسست ائتلاف موقتی که در چنین شرایطی فرامی رسد باید مورد مطالعه در شرایط مشخص قرار گیرد و نمی توان شکل این گسست را از قبل تعیین نمود. (۳)

تأثیر استراتژی و تاکتیک انقلابی از رفرمیسم در شرایط ویژه ائتلاف برای سرنگونی و تشکیل دولت جایگزین!

خرده‌بورژوازی در جنبش کارگری و کونیستی رزمید. برای مبارزه علیه پراکندگی باید نظریات تسلیم‌طلبانه و سازشکارانه را پیش از هر اقدامی رها کرد. باید رفت و تا زمانیکه فرصت هست و میتوانیم وضع را عوض کنیم تلاش ورزیم. در شرایط فرضی که تلاش ما به نتیجه مطلوب نرسید و اوضاع نامطلوبی مجدداً شکل گرفت (که از امروز تا آنجا فاصله‌ای معین وجود دارد)، آنوقت اتحادی موقت، مشروط و با هدفی معین و مشخص را در پیش گرفت.

در فعالیت سیاسی و در اقدامات تشکیلاتی آنچه پایه و مینا قرار می‌گیرد چارچوبی اهداف استراتژیک و برنامه‌های مورد پذیرش این و یا آن نیروی سیاسی است. زمانی که جناح راست "اکثریت" بر حاکمیت خلق بعنوان استراتژی یک مرحله از انقلاب اصرار دارد چارچوبی را برای فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود پایه‌ریزی می‌کند که در آن نسبت به چشم‌انداز رویدادها، نیروهای سیاسی و طبقاتی، دولت، توده‌ها و روابط کونیستها با آنها اصولی را ارائه و فعالیت سیاسی و سازمانگانه معینی را نتیجه می‌گیرد. در چارچوب خط حمایتگر از "خط امام" ما شاهد بوده‌ایم که نتایج آن به چه مناسباتی با نیروهای سیاسی، با دولت حاکم، با توده‌های کارگر و زحمتکش و با خلق کرد انجامید و چگونه علیرغم نیت خیر بسیاری از نیروهای صادق پیرو این خط حاصل کار به روبروئی با جنبش مردم و نیروهای سیاسی و طبقاتی مترقی و انقلابی ختم شد. ما از نمونه‌های متعددی در تجربه حزب توده میتوانیم مثال بیاوریم که نتایج سیاسی و تشکیلاتی ضایع‌بار چارچوب استراتژی رفرمیستی را نشان می‌دهند. در صورتیکه مبنای تحلیل، مناسبات با نیروهای سیاسی و طبقاتی، مناسبات با طبقه کارگر و توده‌ها در چارچوب استراتژی انقلابی دمکراسی خلقی به نتایج دیگر و انقلابی می‌رسند. کونیستها می‌بایست فعالیت خود را در این مرحله از انقلاب ایران بر این چارچوب بنا نهند و نیاستی تحت عنوان اینکه ما می‌توانیم دو برنامه را همزمان تبلیغ کنیم به انحراف کشیده شوند. در چنین صورتی حتی در حالتی که در شرایط ویژه‌ای به لحاظ تاکتیکی ائتلافی را برای سازمانگری قیام توده‌ها بر محور برنامه‌ای که مضمون و انطباق لازم را با برنامه انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک با سنگینی سوسیالیستی ندارد انجام دهند، باز هم پایه و راهنمای مناسبات کونیستها با نیروهای مختلف سیاسی طبقاتی و توده‌ها تحریف نمی‌شود و هدف ویژه خود از این تاکتیک را اصل بر برنامه خود قرار نمی‌دهند بلکه آنرا تابع برنامه خود می‌کنند. حفظ چارچوب برنامه استراتژیک انقلابی و تابع بودن تمامی تاکتیکهای ما منجمله تاکتیک ائتلاف برای سازمانگری قیام، آن اختلاف اساسی است که بین کونیستها و رفرمیستهای توده‌ای و اکثریتی مبنای اختلافات متعددی در نظر و عمل می‌شود. این آن اختلافی است که استراتژی "حاکمیت خلق" و امثالهم را انحراف رفرمیستی می‌سازد و در شرایط ویژه با تاکتیک ائتلافی برای سرنگونی رژیم و ایجاد قدرت جایگزین غیرمطلوب و ناگزیر یعنی تاکتیکی موقت و مشروط به اصول برنامه‌های خود با هر گونه انحراف از اصول سیاست طبقاتی و مستقل و تحریف مناسبات کونیستها با حکومت، توده‌ها و نیروهای سیاسی جلوگیری می‌نماید و این همان دلایلی است که هم انقلابیون کونیست و هم رفرمیستها را در اصرار بر طرح‌های استراتژیک خود مصر و سازش‌ناپذیر می‌سازد.

۱- چرا ما به فعالیت مشترک برای سازمانگری مبارزات مردم در عرصه صلح، کار و آزادی نام جبهه می‌گذاریم و آنرا در مقوله اتحاد عملها و ائتلافها قرار نداده‌ایم؟

بمنظر ما بین جبهه و اتحاد عمل و ائتلاف دیوار وجود ندارد. در وهله اول آنچه مهم است مضمون این فعالیت مشترک و توجه به اصولیتها و شرایط مشخصی است که بطور تفصیلی طی نوشته قبلی و مطلب حاضر مورد بررسی قرار دادیم. اما واقعیت این است که همانطوریکه جبهه نامیدن این فعالیت با مشکلاتی روبروست، ائتلاف نامیدن آن نیز مسائلی دارد. به نظر ما مشکلاتی از این دست عمدتاً به تعاریف و تجارب جنبش ما برمی‌گردند. برای نمونه ما توجه داریم که بنا به تجارب که موجود است فعالیت جبهه‌ای را در بسیاری موارد مترادف با ارائه آلترناتیو سرنگونی تلقی می‌کنند و به همین دلیل در مباحث متعددی مشاهده می‌شود که همزمان با ضرورت فعالیت جبهه‌ای، بحث فوراً به بررسی برنامه آلترناتیو و بررسی توازن قوا و... کشیده می‌شود و این خود منشا برخی اشتباهات در طرحهاست. بر این مینا شاید درست‌تر این باشد که برای مقابله با این امر ما تعریفی را ارائه دهیم که در شرایط کنونی جبهه میرم نیست ولی اتحاد عمل و ائتلاف میرم است. اما در اتحاد عمل و ائتلاف نیز درکهای نادرستی را شاهدیم. از جنبه‌های بسیار متعدد این فعالیت همچون تحلیل مشترک، تبادل تجارب، بهره‌گیری از امکانات مشترک سازمانگری مشترک و معمولاً جنبش ما از اتحاد عمل و ائتلاف اعلامیه‌ای مشترک با چند امضا زیر آنرا هر از چند گاهی می‌فهمد. درحالیکه از نظر ما مصالح سازمانگری

امون مدتی است که طرفداران جبهه‌ای برهبری ائتلاف میانی، یا طرفداران تشکیل جبهه‌ای برای ایجاد "حاکمیت خلق" در میان نیروهای "اکثریت" به ادعای جدیدی درباره اینکه هر کس نظرات آنها را نادرست تشخیص دهد به دمکراسی بورژوازی می‌رسد دست زده و آنها را با هیجان و شادمانی بیان می‌کنند. این دیدگاه فاکتگاهی از مواضع این یا آن جریان ارائه می‌کند تا حقانیت خود را در ادعایش اثبات کند. آنها اظهارات خود را تماماً با قافیه ملاحظه شرایط موجود و ضعف و ناتوانی‌هایی که بجا و بیجا به آگاهی و شکل کارگران نسبت می‌دهند جور می‌کنند. می‌گویند اصلاً همه چیز به استراتژی جمهوری دمکراتیک خلق برمی‌گردد که هدفی است مربوط به فاصله‌ای خیلی دور و تازه معلوم هم نیست که ارتباطی به شرایط ایران داشته باشد یا نه. می‌گویند چرا از دل جامعه خودمان شعار درنی‌آوردید و خلاصه اینکه با اطمینان بخود یک فاتح، سوال می‌کنند بالاخره برای انقلاب نزدیکی که فرامی‌رسد، طرفداران استراتژی جمهوری دموکراتیک خلق چه پیشنهادی دارند.

طبعاً طرح‌های پیشنهادی انقلابیون کونیست درباره‌ی جبهه و بر اساس استراتژی انقلابی باید به بسیاری از سوالات و از جمله سوالاتی که از طرف این نیروها مطرح می‌شود پاسخ مناسب بدهند. هر چند برای کسانی که نه تنها از پراکندگی طبقه کارگر خوشحالند و درد نمی‌کشند بلکه می‌خواهند تا دهه‌های آتی وضع بهین منوال حفظ شود، برای کسانی که هدفشان نه تغییر واقعیت جاندار و زنده، بلکه تن دادن و لخت بودن در شرایط است، برخوردارهای سفسطه‌جویانه پایانی نداشته باشد.

در توضیح اختلاف ماهوی این دو دیدگاه (جمهوری دموکراتیک خلق و "حاکمیت خلق" یا "حاکمیت ملی - دمکراتیک") و انعکاس آن در سیاستهای ائتلافی و همچنین وظایف سیاسی و سازمانی‌ایی که معتقدین هر کدام از این دیدگاهها در پیش می‌گیرند، ابتدائاً باید گفت جبهه در استراتژی و جبهه در تاکتیک را باید از هم تفکیک نمود. ما در استراتژی خود نه تنها جبهه‌ای برای "حاکمیت خلق"، "حاکمیت ملی - دمکراتیک" "حاکمیت جمهوری طرفدار حقوق بشر" و هر نوع حاکمیت دیگری که برنامه‌های کمتر از برنامه انقلاب ایران در این مرحله را داشته باشد نداریم، بلکه از لحاظ استراتژیک افشاگر بی‌امان این نوع آلترناتیوها در این مرحله از انقلاب هستیم. کونیستها نه تنها کارگران و زحمتکشان را برای ایجاد چنین آلترناتیوهایی دعوت نمی‌کنند، بلکه دست به افشای این گونه طرحها در میان آنها می‌زنند. کونیستها نه تنها هیچگونه امیدی را درون کارگران و زحمتکشان نسبت به این آلترناتیوها دامن نمی‌زنند، بلکه نهایت تلاش را بخرج می‌دهند تا در سایه تجربه به کارگران نشان دهند ماهیت واقعی و اهداف این آلترناتیوها چیست و چگونه طبقات دیگر از طریق این طرحها بر موج حرکت توده‌ها سوار می‌شوند تا مقاصد خود را و فقط مقاصد خود را با سرکوب توده‌ها، سرکوب دمکراسی و سرکوب مبارزه انقلابی تحقق بخشند. انقلابیون کونیست همانطور که قبلاً نیز متذکر شدیم در مقابل تمام این آلترناتیوها، آلترناتیو انقلابی جمهوری دموکراتیک خلق را طرح می‌کنند و سعی می‌کنند که کارگران و زحمتکشان حول این برنامه متشکل شوند. این سعی جنبش، تلاشی است برای رفع پراکندگی‌های جنبش کارگران و زحمتکشان. در عین حال بطور اصولی ممکن است تلاشهای ما به نتیجه مطلوب نرسد و شرایطی پیش بیاید که قیام توده‌ها و جنبش متحد سرنگونی شکل بگیرد و حاکمیتی از انواع حاکمیتهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی در آستانه تشکیل باشد. در آن شرایط که مختصات آن را از حال نمی‌توان قطعی کرد، آری در آن شرایط که سرنگونی و تشکیل قدرتی غیر از آنچه واقعاً برای رشد انقلابی جامعه ایران ضروریست در دستور است و می‌رود که شکل گیرد همانطوریکه اشاره داشتیم ما به لحاظ تاکتیکی در جبهه‌ای برای شکل دادن قدرت جدید می‌توانیم شرکت نمائیم. هدف ما از شرکت در چنین جبهه‌ای ذره‌ای نیز توهم نیست به وضع و حاصل این جبهه بدون تغییر ماهیت آن نیست. ما می‌دانیم چنین قدرتی از فردای پیروزی به خفه کردن مبارزه انقلابی مردم دست خواهد زد و یا به تلاش در جهت فراهم کردن شرایط سرکوب خواهد پرداخت. با این وجود ما در جبهه شرکت می‌کنیم و هدفمان از این شرکت نیز پیشروی جنبش مردم است. جنبش مردم برای سرنگونی، جنبشی که در جریان حرکت خود راه‌اندوختن تجربه را هموار می‌کند، جنبشی که در نتیجه پیروزی، برخی رفرمها را ممکن است میسر سازد. ما در چنین جبهه‌ای شرکت می‌کنیم و از فردای پیروزی نیز در موضع اپوزیسیون قدرت بورژوازی و خرده‌بورژوازی برآمده از این جنبش قرار خواهیم داشت. برخورد دیدگاه انقلابی کونیستهای ایرانی با "حاکمیت خلق" و امثالهم چنین است. آنها هیچگونه توهمی را که اینگونه حاکمیتها می‌توانند خواسته‌های انقلابی کارگران و زحمتکشان را متحقق نمایند رواج نخواهند داد. هیچگاه پرچم خود را زمین نمی‌گذارند. بخاطر پراکندگی جنبش کارگران و زحمتکشان، به آنها سراب حاکمیت خلق و امثالهم را نشان نمی‌دهند. نه! برای رفع پراکندگی باید نفوذ اندیشه‌های بورژوازی و

بقیه از صفحه ۱

جنتی پیرامون وحدت و سیاست ائتلافی سازمان

میسازند که پیشرفت هرکدام، موفقیت بیشتر در عرصه دیگر را بدنبال خواهد آورد. با این تاکید که جریانات مختلف جنبش کمونیستی در صورت نداشتن پیوند با کارگران و توده‌ها به فرض هم که با همدیگر وحدت نمایند، در نهایت بدون پیشرفت وظیفه اول پراکنده خواهند شد.

نیروهای جنبش کمونیستی ایران گرچه در حرف به این ضرورت اشاره می‌کنند و همتی بر انسجام و وحدت طبقه کارگر پای می‌فشارند (۱) و سهرت آنکه از عرصه ملی هم فراتر رفته شعار "کارگران سراسر جهان متحد شوید" را آذین‌بخش نشریه‌هایشان می‌نمایند، ولی در همان حال گام عملی و امیدوارکننده‌ای در راستای این شعار بر نمی‌دارند. گوئی کارگران و زحمتکشان ایران قادرند بدون وحدت در حزب سیاسی خود، بدون وحدت پیشاهنگ انقلابی خود به انسجام برسند. تا زمانی که این ضرورت از جانب جنبش کمونیستی میهنمان درک و جذب نشود، تا زمانی که گام‌های عملی و مطمئنی در راستای این هدف برداشته نشود قطعاً کارگران شعارهای مارا جدی نخواهند گرفت. آخر نمی‌شود ما هرروز درحال تجزیه و تکثیر باشیم در عین حال شعارهای وحدت‌طلبانه مان برای کارگران - نه برای خودمان، گوئی ما تافته‌ای جداافتاده از آنها هستیم! - لحظه‌ای هم فراموش نشود. این دیگر به ریشخند گرفتن طبقه کارگر است که نیروهای یک جریان درحالی که بجای حل دموکراتیک و رفیقانه اختلافاتشان شمشیر بر روی همدیگر می‌کشند، پس از تکثیر و تجزیه به دو جریان، هرکدام از این جریانات در بیانیه‌های جداگانه‌شان شعار "کارگران سراسر جهان متحد شوید" را سر دهند. کارگران و زحمتکشان قبل از هرچیز از نیروهای آگاه خود می‌آموزند و عمل آنها را راهنمای حرکت خود قرار می‌دهند. هیچ پیشاهنگی نمی‌تواند شعارهایش را مادیت بخشد مگر آنکه در عمل ثابت نماید که بیش از هرکس خود به این شعارها پای بند بوده و در پراتیک روزمره‌اش آنها را بکار می‌گیرد.

در بالا به تفرقه و پراکندگی در صفوف جنبش کمونیستی اشاره کردیم. عوارض این پراکندگی دردآور چنان جنبش کمونیستی ایران را تضعیف نموده که حتی کارآئی مجموعه این نیروهای پراکنده از جمع کمی و ساده آنها بسیار بسیار پائین‌تر است. چرا که این سازمانهای جداگانه جنبش ما انرژی زیاد و امکانات فراوانی را برای دوباره‌گاریها و چندباره‌گاریها تلف می‌کنند. از آنجا که توان هیچکدام از این جریانات پاسخگوی نیازها و ضروریات جنبش نیست طبعاً کیفیت کارها نمیتواند رضایت‌بخش باشد. نیروهای وسیع ولی پراکنده جنبش ما در مجموع به خرده‌گاری مشغولند. این یکی از دلایلی است که توده‌های مردم به هیچکدام از سازمانهای چپ اعتماد لازم را ندارند. از جمله عوارض این پراکندگی شکل‌گیری چندین کمیته مرکزی در جنبش است. این عناوین دهن پرکن زمینه شکل‌گیری نیروی ماند در برابر پایان دادن به وضع تاسف‌بار موجود را در این جریانات پراکنده پدید آورده است. اگر برخوردی آگاهانه و مسئولانه با این عارضه سازمان داده نشود، اگر حرکتی جدی و گام‌های عملی مشخصی در این راستا برداشته نشود، جنبش کمونیستی ایران به بیراهه کشیده خواهد شد. برای غلبه بر این ضعف قبل از هرچیز باید بطور عمیق این زخم کهنه بر بیگر جنبش کمونیستی را حس کرد و از سوزش دردآور آن به خود پیچید. دیدن این ضعف شرط اولیه و مقدماتی برای پرداختن به ریشه و علل آن است. ولی گفتیم که خود جنبش پراکنده است. لذا ریشه‌یابی هم نمی‌تواند از کیفیت لازم برخوردار باشد. از طرف دیگر نمی‌توان بدون پرداختن به علل این بیماری و ریشه‌های آن، از نیروهای جنبش کمونیستی توقع وحدت داشت. دعوت به وحدتی که از بهم‌پیوستگی قوت‌های این جنبش و طرد ضعف‌های آن شکل نگیرد، دعوتی مورد تأیید نیروهای جنبش نیست. بنابراین باید اشکالی به خدمت گرفته شود که بتوان از انرژی جنبش برای حل معضلات به‌بیشترین استفاده را نمود یکی از راههایی که هم در خدمت پاسخگویی به مسائل و معضلات انقلاب ایران و هم در خدمت وحدت و انسجام جریانات چپ است، سازمان دادن مبارزه ایدئولوژیک علنی بین گردان‌های مختلف جنبش کمونیستی است (۲). اما باید توجه نمود که اولاً این جریانات از انسجام لازم برخوردار نیستند یعنی در بین هر جریان تفاوت نظر حول مسائل و معضلات انقلاب ایران وجود دارد. ثانیاً هیچ جریانی نمی‌تواند مدعی شود که پاسخ این معضلات را آماده دارد. بهمین خاطر باید تمامی جریانات جنبش کمونیستی امکان طرح نظر بصورت علنی در سطح جنبش را برای فعالین خود فراهم نمایند. گروهها و سازمانهای مختلف نباید برای برخورد نظرات مختلف مانع ایجاد نمایند. چه اشکال دارد نظری در سازمان ما به وسیله فلان رفیق اکثریتی یا راه‌کارگری تکمیل شود و یا به وسیله همین رفقا و مجموعه نیروهای جنبش نقد شده و ضعف‌های آن آشکار گردد. طبعاً این مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی می‌بایست از برخوردهای گروه‌گرایانه، یکجانبه‌نگرانه و روشهای ناسالم و

مچ‌گیرانه خود را دور نماید و در فضای دموکراتیک، رفیقانه و با احساس مسئولیت نسبت به همدیگر و کل جنبش کارگری - توده‌ای، ادامه یابد. در چنین صورتی میتوان امیدوار بود که اصولیت‌ها به اعتبار استدلالهای منطقی که امکان طرح شدن را بدست آورده‌اند، زمینه پذیرش عمومی تری پیدا نمایند. برای دستیابی به این هدف باید مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل شوریک، سیاسی و تشکیلاتی - با حذف جنبه‌های امنیتی آن - به صورت علنی در سطح کل جنبش سازماندهی شود. این مسائل قبل از اینکه به این یا آن جریان مربوط شود، به کل جنبش کمونیستی مربوط می‌باشد. نباید این نظرات در درون سازمانهای مختلف زندانی شود. اگر همه کمونیستها از این پراکندگی رنج می‌برند، اگر همه کمونیستها به دنبال برنامه جامع و کامل طبقه کارگر برای انقلاب ایران هستند، اگر میخواهند که توده‌ها بار دیگر انقلاب شکست‌خورده‌ای را تجربه نکنند، اگر می‌خواهند به عمر این رژیم جاهل، جنگ‌طلب و آزادی‌کش اسلامی پایان دهند، پس باید یارو همدیگر در دستیابی به پاسخ این معضلات باشند. باید همدیگر را تکمیل نمایند. هدر دادن هر ذره‌ای از انرژی نیروهای این جنبش غیرقابل بخشش بوده و مردم آگاه میهنمان در آینده مسبب این سهل‌انگاری‌ها را نخواهند بخشید.

سازمان ما با علنی کردن مباحث کنگره خود، گامی ارزشمند در این راستا برداشته است. این حرکت باید به وسیله سایر جریانات جنبش کمونیستی کشورمان تکمیل شود. در صورت برداشتن این گام از جانب سایر جریانات سیاسی چپ، می‌توان در قدم بعدی صحبت از مکانیزم‌های متکامل تری برای گفتگوها و حل اختلافات با بهره‌گیری از خرد جمعی، نظیر نشریه مشترک را بیان کشید. سازمان دادن مبارزه ایدئولوژیک علنی در یک نشریه مشترک اولاً از ائتلاف انرژی فراوان جریانات مختلف جلوگیری به عمل می‌آورد ثانیاً امکان توزیع نشریه مشترک را در سطوح خیلی وسیع‌تر بوجود می‌آورد. درحال حاضر حداکثر هر جریان به میزان گسترده‌اش امکان خواهد داشت که نشریه‌اش را توزیع نماید. ثالثاً نیروهای منفرد و پراکنده که در حال حاضر انرژی‌شان عموماً تلف میشود را فعالتر نموده، امکان استفاده از توان و نظر آنها فراهم میشود. رابعاً نفس پذیرش نشریه مشترک از جانب جریانات چپ می‌تواند زمینه پیشداوریها، تندخوییها، برخوردهای سکتاریستی و گروه‌گرایانه را تضعیف نماید. (۳)

سازمان دادن مبارزه ایدئولوژیک علنی در سطح تمامی جریانات جنبش کمونیستی و انتشار نشریه مشترک واحد، نیاز امروز جنبش ماست. برای دستیابی به این هدف باید کلیه نیروهای جنبش کمونیستی، تمامی اعضا و هواداران سازمانهای سیاسی چپ، مبارزهای آگاهانه، جدی و رفیقانه را در درون سازمانهایشان شروع نمایند. تکمیل به وضع موجود خدمت به پراکندگی است. باید شجاعانه موانع و دشواریها را از سر راه کنار زد و جسورانه به تخریب حصارهای موجود که بین‌مان فاصله انداخته است، همت گماشت.

اما کمونیستها در صورتی موفق خواهند شد مبارزه ایدئولوژیک فعالی را علیه گرایشها و نظرات انحرافی موجود در درون جنبش کمونیستی و جنبش خلق پیش ببرند که همزمان در پراتیک سیاسی و در راستای ارتقاء و متشکل نمودن مبارزه کارگران و زحمتکشان حرکت نمایند. اساساً مبارزه ایدئولوژیک، بخشی جدائی‌ناپذیر از مبارزه انقلابی و در خدمت افزایش قدرت و شریکشی آن است. بدون شرکت در مبارزه سیاسی و حضور در عرصه اصلی مبارزه طبقاتی، مبارزه ایدئولوژیک شریکشی نبوده و زمینه‌های ذهنی‌گری، دسته‌بندی و برخوردهای بوروکراتیک تقویت میشود. به بیان دیگر، در صورت عدم حضور فعال در پراتیک سیاسی، مبارزه ایدئولوژیک به عرصه‌های عام نظری جدا از زندگی و جدا از مسائل جاری مبارزه کارگران و توده‌ها کشیده میشود و این مبارزه نمی‌تواند به ارتقاء آگاهی طبقاتی کارگران و توده‌ها و بسیج انقلابی آنها منجر شود. جدائی از این بستر است که مجموعه انحرافات برشمرده شده در بالا امکان نشو و نما پیدا می‌نمایند. علاوه بر اینها در شرایط کنونی به دلیل خارج شدن بخش قابل توجهی از گادرها و اعضا متعلق به جریانات مختلف جنبش کمونیستی ایران، زمینه تشدید و تقویت همان انحرافات وجود دارد. بدون فاصله گرفتن آگاهانه از فضای ذهنی محیط خارج از کشور، مبارزه ایدئولوژیک به سطح برخوردهای مچ‌گیرانه تقلیل پیدا می‌کند.

بدین ترتیب راه دیگر پاسخگویی به معضلات این جنبش، شرکت فعال کمونیستها در مبارزه سیاسی طبقاتی است. اما کمونیستها در سازمانهای متعدد پراکنده‌اند و سازمانهای عمده جنبش کمونیستی نیز از حداقل پیوند با کارگران و زحمتکشان برخوردارند. تبلیغات شدید ضد کمونیستی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی بر زمینه اشتباهات تاسف‌آور مجموعه ما کمونیستها بویژه اشتباهات راست‌روانه، سبب گردیده است که سازمانهای چپ نتوانند جذبه‌های برای مردم به عنوان آلترناتیو این حاکمیت داشته باشند. این درحالی است که توده‌ها هرروز بیش از پیش نه تنها از حاکمیت کنده می‌شوند، بلکه به مبارزه

نبودیم حرکت چشگیر و هماهنگی را برای اعتراض به این فجایع سازمان دهیم. راستی پاسخ ما کونیستها در آینده به مردم زحمتکش کنوریان و آن بخش از همزمانان که جان سالم بدر برده‌اند، چه خواهد بود؟

ب- "اتحاد چپ، ضرورتی که در راه تحققش باید رزمید"

برای گام برداشتن در راستای وحدت جنبش کونیستی ایران، برای شرکت هرچه فعال‌تر و موثرتر در پراتیک سیاسی، برای هماهنگ کردن جریانات وابسته به طبقه کارگر در مبارزه علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و بالاخره برای افزایش نقش و ثقل طبقه کارگر در انقلاب، می‌بایست مشی اتحاد چپ را در پیش گرفت. ضروریات برشمرده شده در بالا، زمینه‌هایی است که بر مبنای سه ساله اتحاد چپ را توضیح می‌دهند. (۵)

زمینه‌های فوق از جانب تمامی جریانات جنبش کونیستی مورد تأکید قرار گرفته است و هرکدام از این جریانات سیاستهای خاص خود را برای پایان دادن به این وضع ارائه نموده‌اند. رفقای راه‌کارگر برای وحدت حزبی، تمام سازمانها و جریانهای مجهول‌الهیوه را به تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران فرا خوانده و برای همکاری و اتحاد عمل، جنبه واحد کارگری را پیشنهاد کرده‌اند. رفقای اکثریت تمامی جریانات جنبش کونیستی را دعوت نموده که وحدت در حزب بوده را بپذیرند و در رابطه با هماهنگی نیروهای جنبش کونیستی، اتحاد عمل سیاسی با سایر سازمانهای م-ل را پیشنهاد نموده‌اند. سازمان ما علاوه بر وحدت جنبش کونیستی که با شعار "پیش بسوی تشکیل حزب طرازنویین طبقه کارگر" بیان گردیده، مشی تقویت ثقل انقلابیون کونیست را پاسخگوی ضرورت‌های طرح شده دانسته است. این طرحها جدا از اشکالاتشان برای پاسخگویی به ضرورت‌های برشمرده شده در بالا پیشنهاد شده‌اند.

اما برای پاسخگویی به ضرورت‌های فوق مشی اتحاد چپ پیشنهاد میشود. در رابطه با توضیح چرایی این مساله قبل از هر چیز باید به این سوال پاسخ داده شود که با توجه به اهمیت وحدت، چرا وحدت جنبش کونیستی در دستور عاجل ما قرار نگرفته است؟ واقعیت این است که مساله وحدت جنبش کونیستی یکی از امور حیاتی ماست که حتی نباید برای یک لحظه نیز نادیده گرفته شود. در واقع مساله وحدت جنبش کونیستی ایران یکی از وظایف دائمی کونیستهاست که باید تا متحقق شدنش با جدیت رزمید. ولی میدانیم که دستیابی به امر وحدت در جنبش کونیستی ساده نیست. این امر بفرنجی‌های خاص خود را دارد چون اولاً تاکنون هیچ جریانی وجود ندارد که برنامه‌ای همه‌جانبه و انقلابی ارائه داده باشد، برنامه‌ای که مورد قبول جریانات جنبش کونیستی بوده و در اساسی‌ترین وجوه خود پاسخگوی مسائل و معضلات انقلاب ایران باشد. ثانیاً نیروهای جنبش کونیستی ایران در امر وحدت حزبی، بی‌تجربه‌اند. تاکنون ما انشعابات متعددی را تجربه کرده‌ایم. ولی هنوز وحدت موفقی تجربه نشده است. البته این امر پس از یک مبارزه ایدئولوژیک حول مهمترین مسائل انقلاب ایران در کنار شرکت در پراتیک سیاسی و با استفاده از زمان دست‌یافتنی است. بنابراین کاملاً ذهنی است که اگر این شعار سهل‌المحصل پنداشته شود. این هدف در درازمدت متحقق خواهد شد. گرچه ما نباید حتی یکروز آن را به تأخیر اندازیم.

با توجه به پیچیدگی امر وحدت، باید مشی ما، هم اشکال سازمانی ساده‌تر و واقعی‌تری را برای پاسخگویی به نیاز جنبش در نظر گیرد و هم این اشکال در تناقض با وحدت قرار نگیرد. برای تأمین این هدف است که مشی اتحاد چپ مارکسیستی پیشنهاد شده است. اما تشکیل اتحاد چپ چرا مقدم بر وحدت حزبی است و چه رابطه‌ای با آن دارد؟ اتحاد چپ ائتلاف جنبه‌ای جریانات مارکسیست - لنینیست است حول یک برنامه معین که علی‌الاصول می‌بایست تمامی نیروهای چپ را دربر گیرد. برنامه اتحاد چپ بر اساس نقاط اشتراک این جریانات تنظیم می‌شود. دیدگاه ناظر بر تشکیل آن در اساس از سیاست حاکم بر اتحادها پیروی میکند. یا به بیان دیگر شرط لازم برای تشکیل اتحاد چپ وحدت نظر حول مسائل سیاسی است. باین توضیحات میتوان نتیجه گرفت که اتحاد چپ نسبت به وحدت دست‌یافتنی‌تر است (۶) و با تشکیل آن زمینه باز شدن مباحث سازنده برای وحدت حول اختلافات واقعی، بیشتر میشود. بهمین خاطر میبایست به آن بعنوان گام مقدماتی که در خدمت وحدت قرار دارد، نگریسته شود. روشن است که اگر مساله وحدت می‌توانست بسرعت عملی شود دیگر نیازی به اتحاد چپ نبود.

اما تفکیک اتحاد چپ از وحدت نافی پیوند و نزدیکی ایندو با یکدیگر نیست. اتحاد چپ در پیوند نزدیک با وحدت حزبی قرار دارد چرا که اولاً مساله سیاست ناظر بر اتحادها و وحدت در جنبش چپ ایران بشدت محدود است. به اعتبار این اغتشاش، تا زمانی که مساله وحدت بین دو جریان طرح

علیه آن رومی آورند. حاکمیت جمهوری اسلامی در طی ۹ سال حکومت خود بر اثر بحران عمیق اقتصادی - اجتماعی، ادامه جنگ با رژیم عراق، اختلافات و کشکش‌های درونی بر سر غارت و چپاول هرچه بیشتر دسترنج مردم زحمتکش میهنان، چنان کینه و نفرت عمیقی در دل مردم ایجاد کرده است که در طول تمامی تاریخ ایران شاید نتوان نمونه مشابهی برای آن پیدا نمود. مردم جامعه‌مان در حال حاضر در اثر گرانی و تورم، بیگاری، قحطی، تجاوز به ابتدائاتی‌ترین حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی خود، بیش از هر زمان دیگری آماده حرکتند و رژیم نیز در اوج اختلافات و کشکش‌های درونیش بسر میبرد و جناح‌های درونی حاکمیت آماده‌اند تا همدیگر را سبانه بدرند و این خود امکانی برای حرکت گسترده مردم بیش از هر زمان دیگری پدید آورده است. ولی اعتراضات مردم، به دلیل نبود یک آلترناتیو مترقی نیرومند، بی‌اعتدالی به جریانات سیاسی مترقی و نداشتن چشم‌انداز برای جایگزینی این رژیم، پراکنده است. اینها همه شرکت ما کونیستها را در مبارزه سیاسی طبقاتی بصورت هماهنگ ضروری‌تر می‌کند. بدون شرکت فعال و هماهنگ در پراتیک سیاسی، نهال امید و مبارزه، در دل مردم گاشته نخواهد شد.

از اینجا ما به نکته سوم میرسیم و آن هماهنگی، همکاری و اتحاد عمل جریانات وابسته به جنبش ترقی‌خواه بطور عام و جنبش کونیستی بطور خاص می‌باشد. مینا و اساس آنچه که توضیح دهنده ضرورت این همکاری‌هاست، از دل مبارزه مردم و اهمیت سازماندهی آن در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، بیرون می‌آید.

بنابراین، ملاک ما برای وارد شدن در هر ائتلاف و همکاری مشخصی با نیروهای مترقی، منافع مردم می‌باشد. یعنی هر توافقی که در اساس بتواند به مسائل و مشکلات مردم پاسخ دهد و در خدمت متشکل کردن و ارتقاء مبارزه آنها باشد می‌بایست مورد استقبال ما قرار گیرد. چرا که در این حالت قطعاً این اقدام نه تنها تناقضی با اهداف استراتژیکنان نخواهد داشت، بلکه در خدمت آن قرار خواهد گرفت. طبعاً هر توافقی تا حدودی منافع گروهی این یا آن جریان را نیز تأمین می‌کند. اگر متشکل کردن و ارتقاء مبارزه کارگران و زحمتکشان برای ما اساس باشد، آنگاه به نسبت دوری یا نزدیکی جریانات مختلف اشکال همکاری‌ها می‌تواند متفاوت باشد. اشکال این همکاری‌ها و میزان گستردگی و یا محدود بودن آنها به عوامل متعددی بستگی دارد. از جمله این عوامل می‌توان به وضعیت جنبش توده‌ای - کارگری، حد مواضع مشترک، قدرت پایگاه توده‌ای نیروهای سیاسی، میزان و عمق انحرافات درونی آنها و ... اشاره نمود. نتیجه اینکه ما مجاز نیستیم که به بهانه حفظ منافع گروهی خود از ارتقاء و متشکل نمودن مبارزه مردم خودداری نکنیم.

بدین ترتیب اتحاد عمل، هماهنگ شدن آگاهانه جریانات سیاسی مترقی بطور عام و جریانات سیاسی وابسته به طبقه کارگر بطور خاص است برای متحد کردن مبارزه مردم علیه دشمن مشترک. این اتحادها و همکاری‌ها علی‌الاصول تابع هیچ پیش‌شرطی نخواهد بود. هرگونه تئوریزه کردن این پیش‌شرطها جز با سکتاریسم، با هیچ چیز دیگری قابل توضیح نیست. (۴)

علاوه بر این و مقدم بر این در راستای افزایش توان جنبش ترقیخواهانه در غلبه بر معضلات می‌بایست کلیه جریانات سیاسی مترقی به ویژه جریانات چپ وابسته به طبقه کارگر، با همدیگر سیاست مذاکره را به منظور انتقال تجربه در عرصه‌های مختلف سیاسی، تشکیلاتی، امنیتی و ... دنبال نمایند. هیچ جریانی چه بلحاظ اصولی و چه بلحاظ عملی مجاز نیست که خود را از تجربه خود بی‌نصیب سازد. جریانات مترقی محروم نباید و یا دیگران را از تجربه خود بی‌نصیب سازد. مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی وظیفه مشترک کلیه نیروهای مترقی است. این وظیفه در انحصار هیچ جریانی نمی‌تواند قرار گیرد. نمی‌بایست ملاحظاتی سیاسی و منافع تنگ گروهی مانع از پیشرفت این وظیفه شود. گرچه با اندکی تعقیر نیز می‌توان دریافت که حتی به لحاظ منافع گروهی نیز سیاست تحریم مذاکره، نمی‌تواند به نفع جریانات مترقی تمام شود.

آنچه که می‌بایست در همین جا مورد تأکید قرار گیرد این است که به هیچ وجه نباید واقعیات دردناک کنونی را، تنها ملاک و مبنای اتخاذ تاکتیک قرار دهیم. استقرار رهبری و اکثریت گادرهای جنبش کونیستی در خارج از کشور، نداشتن پایگاه توده‌ای نیرومند، ضعف ارتباط با داخل کشور، چنان احساسات ما کونیستها را سست نموده که حتی موشکباران وحشیانه شهرها، بمباران شیمیایی مردم زحمتکش ایران و عراق، اعدام و شکنجه همزمانان در داخل کشور و ... همه و همه نتوانست کوچکترین تأثیری در برانگیختن ما رهبران دورافتاده از میهن بجا گذارد. در حالی که رفقای ما در زندانهای مخوف حکومت اسلامی بخاطر دفاع از اهداف و آرمانهای انسانی مشترکان بجوخه اعدام سپرده می‌شدند، موقعیکه هموطنان زحمتکش ما با بمب و موشک بطرز فجیعی جان می‌سپردند، ما زهربان جنبش کونیستی بدرجات متفاوت به فکر این بودیم که مرزهایمان محدود نشود!! و برای حفظ منافع تنگ و حقیر گروهیمان حاضر

افسانه‌ها

در جهت رفع این نابسامانیها برداشته نخواهد شد. در راستای این هدف "اعتقاد به تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران از طریق وحدت مجموعه نیروهای مارکسیست - لنینیست ایران" به عنوان سومین شرط اتحاد چه منظور شده است. ویژگی دیگری که میبایست در نظر گرفته شود این است که جنبش کونیستی ایران به دلیل اینکه پس از انقلاب براساس درک از حاکمیت‌های غیرپرولتری دوشی کاملاً متضاد در قبال جمهوری اسلامی ایران درپیش گرفت، مناسباتشان با یکدیگر بشدت تخریب شده میباشد. بهمین خاطر باید شروط اتحاد چه این موضوع را نادیده نگردد. دیدن این ویژگی با توجه به نقش آن در ایجاد فضای کنونی از اهمیت بالایی برخوردار است. علاوه براین همانطور که قبلاً توضیح داده شد مشی اتحاد چه ما، راستای وحدت را دنبال می‌نماید لذا میبایست عنصر برنامه‌ای ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک که تقریباً مورد پذیرش اغلب جریانات جنبش کونیستی نیز هست، در آن وارد گردد. این شرط با توجه به تجربه گذشته و مرحله کنونی انقلاب ایران می‌تواند در نزدیک کردن جریانات جنبش کونیستی نقش ایفاء نماید. بر اساس این توضیحات است که "اعتقاد به این مساله که شرط پیروزی انقلاب دموکراتیک، تأمین رهبری طبقه کارگر در انقلاب است" به عنوان چهارمین شرط در نظر گرفته شده است.

همانطور که گفته شد برنامه اتحاد چه براساس خطوط توافق شده توسط جریانات چه ایران، مشخص میشود. متأسفانه هنوز در ابتدای راه قرار داریم و صحبت از برنامه اتحاد چه کمی زود بنظر میرسد. ولی از هم‌اکنون باید بدانیم که برنامه اتحاد چه در آینده با مساله جبهه گره خواهد خورد و نمی‌توان نیروهائی که به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تشکیل دولت موقت انقلابی معتقدند با سایر نیروها که طرح دیگری را مورد تأکید قرار میدهند در یک اتحاد چه گرد آیند.

بر اساس چهار شرط پیشنهاد شده قاعدتاً حزب توده و حزب کونیست (کومله) در این اتحاد چه نمی‌توانند شرکت نمایند. ولی اگر این خطوط از جانب هرکدام از این دو جریان پذیرفته شود - که این امر بسیار بعید بنظر میرسد - ما نمیتوانیم اراده‌گرایانه مانع ورود آنها به اتحاد چه گردیم.

شکل‌گیری اتحاد چه از نیروهای مارکسیست - لنینیست در حال حاضر دشوار بنظر میرسد. ولی هیچ هدف سترگی بدون رزم بی‌امان تک‌تک کونیست‌هائی که قلبشان برای رهایی طبقه کارگر و توده‌ها بدور از منافع و مصالح تنگ گروهی می‌تپد، متحقق نخواهد شد. بنابراین اتحاد چه زمانی میتواند ایجاد شود که رمیه عینی شکل‌گیری آن که هم‌اکنون پدید آمده است، از سوی کونیست‌ها درک گردد و بدون لحظه‌ای درنگ در جهت شکل دادن به آن حرکت شود.

ج - چه باید کرد؟

برای اینکه سیاستهای ائتلافی ما بتوانند تغییری در اوضاع و احوال کنونی جنبش کونیستی بوجود آورند باید از تأکید یکجانبه بر اصول پرهیز نمائیم. تطبیق اصول بر شرایط مشخص است که میتواند به نیروی مادی تبدیل شود. به بیان دیگر هر سیاستی که واقعیتها را دور بزند و بر روی واقعیتهای موجود چشم ببندد، مطمئناً از سطح کاغذ فراتر نمیرود. اما این واقعیتها چه هستند و چگونه باید دچار تحول شوند؟ واقعیت این است که در عمومی‌ترین خطوط خارج از اراده ما بین حزب توده و سایر جریانات چه درهای وجود دارد که در حال حاضر هیچ پلی نمیتوان روی آن بنا نمود که حزب توده را به بقیه جریانات وصل نماید. عامل اصلی این شکاف نیز در درجه اول خود حزب توده است. حزب توده با اصرار بر خط مشی رفرمیستی‌اش و با پافشاری بر برخوردهای هژمونیک، سکتاریستی، بوروکراتیک و دنباله‌روانه‌اش، نشان داده است که استعداد کمترین تحولی را ندارد. جداسدن چند گرایش و تعداد قابل توجهی عناصر پراکنده از این جریان، امکان تحول آن را با زهم ضعیف‌تر نموده است. این حزب بدلیل مجموعه پراتیک گذشته و حالش، نه تنها کوچکترین اعتباری ندارد، بلکه بحق به عنوان یک ضد ارزش در سطح جنبش کونیستی ایران قلمداد میشود. در مقابل حزب توده، مجموعه‌ای از نیروها قرار گرفته‌اند که جدا از ارزش‌های مثبت‌شان، بدرجات مختلف از بیماری سکتاریسم رنج‌میرند. این جریانات با وجودی که به صورت دوجانبه همکاری‌ها و نزدیکی‌هایی با همدیگر دارند ولی به دلیل همین انحراف نتوانسته‌اند یک سیاست متحدکننده و اعتدال‌برانگیز با یکدیگر را سازمان دهند. در این وسط سازمان اکثریت وجود دارد. که گرچه تاکنون خط حاکم بر آن در اساسی‌ترین وجوه خود، منطبق بر مواضع حزب توده بوده است و درکنار آن قرار گرفته، ولی این جریان هم به لحاظ استعداد تغییرپذیری، هم به لحاظ روحیات و پتانسیل مبارزاتی‌اش با حزب توده متفاوت است و بخش قابل توجهی از نیروهایش با روشهای فاسد و

نموده، اتحادی به آسانی شکل نمی‌گیرد. برای نمونه اتحاد عمل بین سازمان و سازمان آزادی‌کاره پس از پذیرش وحدت متحقق گردید. و یا اتحاد عمل حزب توده با سازمان اکثریت، پس از پذیرش وحدت بی‌سرانجام این دو جریان بوقوع پیوست. بنابراین، ضروری است خطوط عمومی که مختصات اتحاد چه را توضیح میدهد بگونه‌ای باشد که این واقعیتها را نادیده نگردد. ثانیاً واقعیتهای موجود بیانگر آغستگی فضای روابط نیروهای جنبش کونیستی با مجموعه‌ای از داورها و پیشداوریهای بجا و بیجاست تا جایی که حتی جریاناتی که نقاط اشتراک و قرابت زیادی با یکدیگر دارند نیز براحتی تن به همکاری و اتحاد عمل نمی‌دهند. از اینرو فراخواندن تمامی جریانات جنبش کونیستی به تشکیل اتحاد چه بدون توجه به این واقعیات ساده‌انگارانه خواهد بود. همانطور که گفته شد اتحاد چه به لحاظ اصولی میبایست تمامی نیروهائی که مارکسیسم - لنینیسم را بعنوان ایدئولوژی پذیرفته‌اند را شامل شود. ولی طرح اصولی مساله بدون توجه به واقعیتها و ویژگیهای جنبش کونیستی ایران، نمی‌تواند شعارهای ما را به نیرو تبدیل نماید. شعارهای ما زمانی خواهند توانست از محدوده نشریات فراتر روند که به واقعیتها نیز متکی گردند. اگر هدف ما تغییر در وضع موجود است باید ضمن حفظ پرنسیپ‌ها، پای خود را روی همین واقعیات بگذاریم. توجه به این واقعیات است که مختصات اتحاد چه را به مختصات وحدت حزبی نزدیک میکند و وارد کردن عناصری از وحدت حزبی را که در حال حاضر مورد پذیرش نیروهای وسیعتری از جنبش کونیستی است، در برنامه اتحاد چه ضروری می‌نماید.

با توجه به این توضیحات، مختصات اتحاد چه به‌قرار زیر پیشنهاد میشود:

۱- پذیرش مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری بعنوان ایدئولوژی.

۲- پذیرش شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران.

۳- اعتقاد به تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران از طریق وحدت مجموعه نیروهای مارکسیست - لنینیست ایران.

۴- اعتقاد به این مساله که شرط پیروزی انقلاب دموکراتیک، تأمین رهبری طبقه کارگر در انقلاب است.

شروطی که در بالا به عنوان خطوط عمومی ناظر بر تشکیل اتحاد چه پیشنهاد شده است، عمومی‌ترین شروطی است که بر اساس آن باید برنامه اتحاد چه با توافق نیروهائی که خطوط بالا را میپذیرند تدوین گردد. البته باید تأکید شود که بحث حول این شروط باز است. تدقیق این خطوط که هنوز مورد بحث قرار نگرفته‌اند باید در یک مبارزه ایدئولوژیک علنی توسط مجموعه نیروهای جنبش کونیستی ایران صورت گیرد. با این توضیحات دلایل طرح این شروط به‌قرار زیر است:

از آنجا که اتحاد چه، اتحاد مارکسیست - لنینیست‌هاست، میبایست عمومی‌ترین وجوه اشتراک‌نظری این جریانات به عنوان یکی از شروط اتحاد چه در نظر گرفته شود. به همین خاطر "پذیرش مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری به عنوان ایدئولوژی" اولین شرط اتحاد چه پیشنهاد شده است. ولی این شرط نمی‌تواند به تنهایی تصمیمی برای متحد کردن چه‌ها باشد. با پذیرش این شرط ممکن است مشی‌های متفاوت و حتی متضادی در یک جامعه اتخاذ گردد. به همین دلیل ضروری است چه‌های مارکسیست - لنینیست، سیاستشان در رابطه با حاکمیت هماهنگ باشد. روی این حساب ما "پذیرش شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران" را به عنوان دومین شرط در نظر گرفته‌ایم. ایندو شرط عام هستند و ویژگیهای جنبش ما را منعکس نمی‌کنند. کفایت جای نام رژیم‌ها عوض شوند، خواهیم دید که ایندو شرط برای تمامی کشورها که حاکمیت ارتجاعی دارند، ثابتند. فی‌المثل اگر بجای رژیم جمهوری اسلامی، رژیم پینوشه گذاشته شود میتوان کونیست‌های شیلی را با این خطوط به اتحاد چه فراخواند. درحالیکه بین جنبش کونیستی ایران و شیلی تفاوت‌های زیادی وجود دارد. با توجه به آنچه گفته شد میبایست شروط ما، ویژگیهای جنبش کونیستی ایران را در خود منعکس نماید. یکی از ویژگیهای جنبش کونیستی ایران پراکنده بودن آن است. برخوردهای هژمونیک، گروه‌گرایانه و سکتاریستی مانع هماهنگی، اتحاد چه و در نهایت وحدت جنبش کونیستی ایران بوده است. ندیدن قوت‌های دیگران و بزرگ کردن ضعف‌های آنان، پرده‌پوشی روی ضعف‌های خود بخاطر مصالح گروهی، عمده کردن مسائلی که فرعی بوده و مورد بحث نمی‌باشند و ... همه‌وهمه باعث گردیده که هر جریان خود را عین حقیقت قلمداد نماید. بدون اعتقاد به وحدت و انسجام جنبش کونیستی از طریق وحدت مجموعه نیروهای چه ایران، بدون تکیه بر نقاط قوت همدیگر و بالاخره بدون اعتقاد به برخورد دموکراتیک و برابر حقوق تمامی جریانات جنبش کونیستی، هیچ گامی

همکاری و اتحاد عمل با نیروهای مترقی بطور عام و جریانات جنبش کمونیستی بطور خاص، به لحاظ عملی سیاست اتحاد عمل را با مقدم دانستن جریاناتی که در چارچوب منشی اتحاد چپ قرار دارند، پیش خواهیم برد. با این توضیحات نکات زیر در مورد برخی نیروهای جنبش کمونیستی قابل تاکید است:

۱- ساله وحدت ما با سازمان آزادی کار ایران (فدائی) به مرحله نهائی خود رسیده است. این وحدت بنا به ارزیابی کمیته مرکزی دو جریان در اساسی ترین وجوه خود حل شده میباشد. در صورتی که دو تشکیلات نیز نظر موافق داشته باشند وحدت به مرحله نهائی خود میرسد.

۲- در رابطه با سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و دیگر جریاناتی که در ست چپ این رفقا قرار دارند، از آنجا که در این زمینه ارزیابی پلنوم هفتم را در اساس تأیید می‌کنم از طرح دوباره آن اجتناب می‌نمایم. تنها نکته قابل تاکید این است که باید سیاست ائتلافی با این جریانات با روحیه رفیقانه و به دور از برخورد های گروه‌گرایانه و مچ‌گیرانه، بصورتی پیگیر ادامه پیدا کند. باید مبارزه ایدئولوژیک ما با این جریانات اولاً روی اختلافات اساسی، مهم و واقعی متمرکز شود، ثانیاً بگونه‌ای باشد که نقاط اشتراک در سایه قرار نگیرد و ثالثاً روحیه رفیقانه و وحدت‌طلبانه ما به شکل مسئولانه‌ای در مجموعه برخوردهایمان منعکس شود. واقعیت این است که این موارد هم از جانب ما و هم از جانب آن رفقا به درجات متفاوت نقض می‌شده است.

۳- سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت): سازمان اکثریت بحران عمیقی را از سر می‌گذرانند. در حال حاضر سه گرایش در درون سازمان اکثریت شکل گرفته است. یک گرایش کماکان بر مواضع گذشته‌اش با تغییراتی جزئی پای می‌فشارد و برای خود و حزب توده موقعیت ویژه‌ای قائل است. این گرایش بمثابة فراکسیون حزب توده در درون سازمان اکثریت عمل میکند و خواهان پیوستن سریع سازمان اکثریت به حزب توده میباشد. شکست فاجعه‌بار خطشی حزب توده، افتتاح تلویزیونی رهبران طراز اول حزب و انشعابات مکرر آن نتوانسته کوچکترین تأثیری روی اراده "پولادین" این "کاتولیک‌تر از پاپ"ها بجا گذارد. در مقابل این جریان گرایش انتقادی نیرومندی شکل گرفته است که در خطوط عام نظریش با گرایش اول مرزبندی روشن دارد و در چارچوب نظرات سازمانهای چپ انقلابی قرار دارد. این گرایش که مهم‌ترین ویژگی‌اش حقیقت‌جویی و روش برخورد صادق و سالمش با پراتیک گذشته میباشد باید در جهت انسجام هرچه بیشتر خود حرکت نماید. گرایش سوم، گرایشی سانتیستی است که ماهیت راست میباشد. این گرایش طیف‌گونه است، بسته به قدرت و توان دو قطب موجود، در آینده زمینه تجزیه به هردو طرف را دارد. با توجه به گستردگی نیروهای سازمان اکثریت، تحول در این جریان در ست و سوی آینده جنبش کمونیستی تأثیرات بسیار موثر و تعیین‌کننده‌ای بجا خواهد گذاشت. هم گرایش راست اکثریت در همدستی با حزب توده و هم برخی گروههای چپ با اتخاذ تاکتیکهای تخریبی معینی عملاً در جهت تحمیل انشعابی زودرس به این جریان هستند. این انشعاب در شرایط کنونی با توجه به عدم انسجام نیروهای چپ اکثریت و جاری شدن بحث‌ها در بولتن کنگره این سازمان، نمی‌تواند به سود جنبش تام شود. نتیجه انشعاب زودرس بسود نظرات انحرافی حزب توده است و به انفعال تعداد زیادی منجر خواهد شد. در شرایط کنونی نیز با توجه به طولانی شدن دوره تدارک کنگره سازمان اکثریت و بی‌چشم‌اندازی زمان برگزاری آن، زمینه انفعال، خستگی و بریدگی در این جریان رشد کرده است. نیروهای جنبش کمونیستی موظفند مسئولانه و بدور از منافع تنگ گروهی پیچیدگی اوضاع کنونی را دریابند و رهنمودهایشان را با هدف تقویت دیدگاه بالنده تنظیم نمایند. گرچه آینده سازمان اکثریت نمیتواند به همین شکل ادامه یابد و نیروهای آن از هم اکنون حول سایه و روشنهای دو برنامه متشکل شده‌اند ولی دادن رهنمود انشعاب به این جریان در مقطع کنونی که گزایشات تکوین نهائی خود را سیر نکرده‌اند به نفع جنبش نیست. آنچه که در حال حاضر برای نیروهای چپ اکثریت اهمیت ویژه دارد تسریع و مشخص کردن مقطع کنگره و علنی کردن بحث‌های آن میباشد. فقط در چنین حالتی است که در صورت انشعاب اولاً مرزبندی‌ها روشن‌تر می‌شود، ثانیاً از امکان تجزیه و تلاشی گسترده سازمان اکثریت، جلوگیری خواهد شد و ثالثاً بریدگی و انفعال دامنه‌اش به حداقل خواهد رسید.

بخش دوم

نقدی بر سیاست ائتلافی سازمان

سیاست ائتلافی سازمان از ابتدا تاکنون دستخوش نوسان بوده است. در مقطع پلنوم ششم بانقد سیاستهای راست‌روانه گذشته این سیاست دچار تغییر بسیار جدی گردید. از پلنوم ششم تاکنون نیز سیاست ائتلافی مادچار نوسانهایی

بوروکراتیک توده‌ای مرزبندی دارند. با توجه به ظرفیت این نیرو امکان دور شدن حداقل بخش قابل توجهی از نیروهای سازمان اکثریت از مواضع و دیدگاههای حزب توده بیش از پیش میسر است. کما اینکه در حال حاضر نیز تعداد زیادی از نیروهای این جریان توانسته‌اند خود را از مواضع و دیدگاههای حزب توده دور نمایند.

رابطه این مجموعه با هم در حال حاضر تخریب شده است. تمامی جریانات جنبش کمونیستی اعلام کرده‌اند که با سازمان اکثریت و حزب توده سیاست اتحاد عمل ندارند. سازمان راه‌کارگر علاوه بر حزب توده و سازمان اکثریت، تاکنون در عمل پای هیچگونه حرکت مشترکی با سازمان ما نیامده است و به سیاست اعلام‌شده خود پایبندی نشان نداده است. بقیه نیروها نیز اقدامات مشترک چندان پایدار و قابل تأکیدی با همدیگر نداشته‌اند. آنچه که توضیح داده شد بخشی از واقعیاتی است که باید دیده شوند. جنبش کمونیستی ایران نباید بی‌توجه به این واقعیات منشی ائتلافی خود را تعیین نماید.

برای تغییر این وضع قبل از هرچیز ضروری است به یک اغتشاش در ذهنیت چپ ایران اشاره کنیم و آن یکسان پنداشتن سیاست ناظر بر وحدت با اتحاد عمل‌هاست. جریانات چپ عملاً با ایده‌آلیزه کردن سیاست ناظر بر اتحادها و یکسان کردن آن با وحدت حزبی پای هیچگونه همکاری نمی‌آیند. به همین خاطر ابتدا باید تفکیکی بین سیاست وحدت حزبی با سیاست همکاری‌ها قائل شویم.

مبنای وحدت حزبی برنامه و اساسنامه است. همین امر ما را مجاز میکند که برای تأمین وحدت حول مسائل ثنوریک- سیاسی و تشکیلاتی که در برنامه و اساسنامه متجلی می‌شوند، بیشترین کوشش را بعمل آوریم. سختگیری در این زمینه تاجائی که به بنیادهای این اسناد برمیگردد نه تنها نكوهیده نیست بلکه ضروری و حیاتی است. هرگونه بی‌توجهی به این امر و سرهم‌بندی کردن امر وحدت، حاصلی جز گاشتن نطفه‌های انشقاق در بر ندارد. درحالیکه سیاست ناظر بر اتحاد عمل چیز دیگریست. مبنای اساس این سیاست از دل مبارزه مردم و اهمیت سازماندهی و هماهنگ کردن آن در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران بیرون می‌آید. با توجه به این سیاست است که میبایست از اتحاد عمل کلیه نیروهای جنبش کمونیستی از حزب توده گرفته تا حزب کمونیست (کومله)، حول مجموعه خواستهای صنفی سیاسی طبقه کارگر و توده‌ها به ویژه حول شعار صلح، کاره آزادی در راستای سرنگونی جمهوری اسلامی دفاع نمود. برعکس آنچه اکنون در جنبش چپ تحت عنوان سیاست تحریم ثنوریزه شده است، (۷) این تنها سیاستی است که میتواند هم از ظرفیت مجموعه نیروهای جنبش کمونیستی در راستای منافع مردم استفاده کند، هم زمینه تأثیرپذیری نیروهای که سیاست تحریم در موردشان اعمال میشود را بالا ببرد و هم بهانه به دست رهبری این جریانات برای سوءاستفاده از تایل برحق وحدت‌طلبانه نیروهای جنبش کمونیستی ندهد. البته این سیاست در کنار مبارزه ایدئولوژیک فعال و علنی است که بیشترین تأثیر را بر جای می‌گذارد. از طریق همین مبارزه ایدئولوژیک است که باید رهبری این جریانات برای یک انتقاد از خود رادیکال و انقلابی - و نه "اعتراف" و "توبه" - تحت فشار گذاشته شوند. سازمان ما برای تغییر وضع موجود باید بدور از مصالح و منافع گروهی خود، قاطعانه از چنین سیاستی دفاع نماید.

اما در رابطه با اتحاد چپ، از آنجا که منشی ائتلافی ما یعنی اتحاد چپ، راستای وحدت را دارد، نمی‌توان با تاکید صرف بر معیارهای اتحاد و بدون در نظر گرفتن معیارهای وحدت، به تشکیل آن همت گماشت. همانطور که قبلاً تاکید گردید در راستای این سیاست برخی از عناصر وحدت در معیار ما برای اتحاد چپ وارد شده است. براساس شروط تعیین‌شده نیروهای که حول اتحاد چپ متشکل می‌شوند می‌بایست با تفکر حزب توده از یکطرف و حزب کمونیست (کومله) از طرف دیگر قاطعانه مرزبندی داشته باشند. اینجا باز این سازمان اکثریت است که باید با این وضع تعیین تکلیف نماید و راستای وحدت خود را مشخص نماید. موضع سازمان ما باید این باشد که به سازمان اکثریت بقبولاند در صورتی خواهد توانست با بقیه نیروهای چپ سیاست ائتلافی در راستای وحدت را پیش ببرد که با تفکر حزب توده مرزهایش را روشن نماید. نمی‌توان هم به لحاظ اصولی و هم به لحاظ عملی امر وحدت با حزب توده را پیش برد و همزمان از سایر جریانات جنبش کمونیستی انتظار وحدت داشت. چنین سیاستی قطعاً از سوی هیچ نیروئی جدی گرفته نخواهد شد.

از آنجا که منشی اتحاد چپ در حال حاضر تمامی نیروهای جنبش کمونیستی را در بر نمی‌گیرد و با توجه به اینکه برای اتحاد عمل‌ها هیچ قید و شرطی قائل نشده‌ایم، ممکن است به لحاظ عملی آیندو در برخی از همکاری‌های مشخص با تناقض روبرو شوند. یعنی برخی از نیروهای جنبش کمونیستی تن به همکاری و اتحاد عمل با دیگر جریانات چپ را ندهند. چون در اینجا خارج از اراده ما یک سیاست معین جاری خواهد شد، ما الزاماً میبایست دست به انتخاب بزنیم. در اینصورت ما ضمن دفاع از سیاست خود مبنی بر بی‌قید و شرط بودن

کونیست از بخش اول، امکان تحول در بخش دوم سریعتر و موثرتر به وقوع می پیوندد. همین جا باید تأکید شود که اگر این مشی می توانست بخش اول راهبانگ نماید، بدون شک در زدودن انحرافات بخش دوم تأثیرات معینی بجا می گذاشت. ولی این تحلیل ذهنی و غیرواقعی بود چون خوشبینی نسبت به ائتلاف با بخش اول یکی از پایه های آتراتشکلی می داد. این خوشبینی در سرقاله ارگان شماره ۱۳ تحت عنوان "در راه تقویت ثقل انقلابیون کونیست مبارزه کنیم" به شکل روشنی منعکس شده است. براساس همین درک خوشبینانه بود که برخوردهای یکجانبه ای بارفقای راه کارگر در یک دوره انجام میگرفت. (۸). نتیجه ارزیابی ذهنی مازظرفیت راه کارگر تاکنون برهنگان روشن است. علی رغم پیشرفتهایی که بخصوص بعد از پلنوم هفتم بروز کرد، راه کارگر مواضع اعلام شده و مورد قبول خود را هنوز عملی نکرده است. واقعیت این است که اختلافات نظری و سیاسی مهمی بین سازمان ما و راه کارگر وجود داشته و دارد. در رابطه با سیاستهای ائتلافی، راه کارگر مشی تقویت ثقل... را قبول نداشته و بر جبهه واحد کارگری و ائتلاف در پائین اصرار داشته است. این خود اختلاف مهمی است. ولی آنچه که بیش از اندازه بر روابط ما و راه کارگر سنگینی می کند، تحلیلی نادرست از چشم انداز وحدت در جنبش کونیستی است. راه کارگر کمتر به تکامل چپ انقلابی از درون سازمانهای خودشان توجه دارد. این مساله بسیار مهم تا حدود زیادی از توان راه کارگر برای ایفای وظایفش در قبال تقویت چپ انقلابی گسته و از طریق همین تحلیل، راه کارگر راههای بسیاری را بر خود بسته است. مساله مهم دیگری که مانع پیشرفت همکاریها از جانب راه کارگر گردیده، توجه یکجانبه ای است که راه کارگر به محافل و افراد منفرد چپ و گرایشات گوناگون آنها دارد. بی تردید این نیروها بخشی از جنبش ما را می تواند بسازد، اما راه کارگر حلقه اصلی بازسازی چپ را درست تشخیص نداده است. در هر صورت پایه تحلیل مشی تقویت ثقل انقلابیون کونیست نادرست بوده است و ائتلاف بخش اول وضعی را دارد که همه هم اکنون شاهد آنیم.

همین تحلیل، بخش دوم یعنی سازمان اکثریت و حزب توده را یکدست و یکپارچه می دید. تنها دو ماه بعد از پلنوم ششم که یکی از اهداف مهم "ثقل..." را تغییر در حزب توده و اکثریت میدانست، گزارشات مبارزات درونی حزب توده که آنرا به آستانه تلاشی کشانده بود، در سطح جنبش منتشر شد و هنگام آن مطلع شدند. پس از اینکه روشن گردید که جدا از تأثیرات شکل گیری ثقل انقلابیون کونیست، سازمان اکثریت و حزب توده در حال تغییر و تحول هستند، بجای تحلیلی از این تحولات و روشن کردن چشم انداز جنبش کونیستی، تحلیل خود را به تفسیر وقایع محدود کردیم و به رویدادهای جدید که پاسخ دیگری میخواستند، نیرداختیم.

علاوه بر اینها، تشکیل ثقل انقلابیون کونیست بدون تحلیل دقیق ضعفها و انحرافات جریانات چپ مطرح گردید. به این معنی که توجه نداشت اولاً برخی از این جریانات مورد نظر آنچنان در درون دچار بحران و بن بست قرار دارند که بخش اعظم انرژی آنان صرف مبارزات درون گروهی - آنهم به بدترین شکل فیزیکی آن - می گردد. ثانیاً سکتاریسم حاکم بر جریانات چپ جنبش کونیستی مانع از آن است که به اتحاد نیروها و لزوم مبارزه متحد با جریانات مشابه خود بپردازد. درین رابطه قابل توجه است که در اوج فشارها و دشواریها (سال ۶۰ و پس از آن)، این جریانات نتوانستند در مقابل رژیم جمهوری اسلامی اتحاد و همکاری میان خود را شکل دهند. از این زاویه شکل گیری ثقل انقلابیون کونیست بیش از آنکه از واقعیتها سرچشمه گرفته باشد از منافع گروه گرایانه سازمان سرچشمه می گرفت. بی جهت نبود که در معیار اتحاد نیروها هرگونه مخالفت با سازمان اکثریت و حزب توده ثقلی بیش از اندازه پیدانموده بود.

ب - مفهوم مشی ثقل انقلابیون کونیست

به لحاظ مفهوم، مشی تقویت ثقل انقلابیون کونیست ناروشن است. این مشی در پلنوم ششم "وظیفه شکل دادن ثقلی نیرومند از انقلابیون کونیست" را در دستور کار سازمان و کل جنبش کونیستی قرارداد. به بیان دیگر هدف این مشی ایجاد یک نهاد مشخص بود. ولی رهبری سازمان توضیح نداد که این نهاد مورد نظرش برپایه اتحاد شکل خواهد گرفت یا براساس وحدت. روشن است که اساس و مبانی اتحاد نیروهای جنبش کونیستی که در نهایت به شکل سازمانی "اتحاد چپ" منجر می شود بامبانی وحدت جنبش کونیستی که در حزب طبقه کارگر تجلی می یابد متفاوت است. البته از مجموع مطالب منتشر شده در این رابطه برمی آید که این نهاد، حزب طبقه کارگر نیست. اما باز نمی توان نتیجه گرفت که نهاد مورد نظر این مشی اتحاد چپ است. علاوه بر این برنامه و نیروهای مورد تأکید این مشی نیز ناروشن است. در رابطه با برنامه، پلنوم ششم به دو عنصر ۱- اعتقاد به اینکه حزب توده، حزب طبقه کارگر

شده ولی جوهر آن که مبتنی بر مشی "تقویت ثقل انقلابیون کونیست" است، در اساس دست نخورده باقی مانده است.

پلنوم ششم مساله "شکل دادن" به "ثقل انقلابیون کونیست" را در دستور خود قرار دارد و برای پیشبرد مبارزه انقلابی در داخل کشور از کلیه نیروهایی که "از ضربات اپورتونیسیم ریشه دار حزب توده به جنبش کونیستی و کارگری ایران" آسیب دیده اند، خواست تا این ثقل را تشکیل دهند. پیرامون این مساله، در گزارش سیاسی پلنوم ششم چنین آمده است: "هدف اساسی ما از مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی در درون جنبش کونیستی تأمین وحدت رزمنده انقلابی این جنبش و تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران است. بدیهی است که تحقق این هدف نیزه چون سایر اهداف عالی ماقبل از هر چیزی مستلزم پیشبرد مبارزه انقلابی از سوی کونیستها و گسترش و پیوند آنها با کارگران و توده هاست. اما، با اینهمه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی فعال و سالم، انرژیها را جهت حل این معضل کانالیزه می کند و به هماغنی و پیشرفت این مبارزه یاری میرساند. در این رابطه جریانها و عناصری که از ضربات اپورتونیسیم ریشه دار حزب توده به جنبش کونیستی و کارگری ایران و بی پایگی محض ادعای آن دربرای پیشاهنگی طبقه کارگر ایران آگاهند و بر ضرورت ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران، حزبی انقلابی و رزمنده، حزبی... واقفند از مسئولیت ویژه ای برخوردارند. این نیروها باید باتمام قوا برای شکل دادن ثقلی نیرومند از انقلابیون کونیست بکوشند و از این طریق سهم خود را در تحقق اهداف فوق ایفانمایند" (فدایی شماره ۱۱ صفحه ۹).

دو ماه پس از پلنوم فروردین ۶۴، مساله "شکل دادن ثقلی نیرومند از انقلابیون کونیست" به این دلیل که در حال حاضر انقلابیون کونیست در سازمانهای جداگانه موجودیت دارند در نتیجه شکل دادن نمی تواند مفهوم دقیقی باشد، دچار تغییر شد و به جای آن، "تقویت ثقل انقلابیون کونیست" مطرح گردید. این تغییر در سرقاله ارگان فدایی شماره ۱۳ با عنوان "در راه تقویت ثقل انقلابیون کونیست مبارزه کنیم" به جنبش اعلام شد.

در پلنوم هفتم این مشی و اهداف آن بیشتر تدقیق گردید. ولی روی کلیت این مشی از جمله "تقویت" و "تشکیل" بحث ها به تعمیق نرفت و هم "تقویت..." و هم "تشکیل..." هر دو به تصویب رسید. عین فرمول بندی پلنوم هفتم بدین قرار است: "در جنبش کونیستی ایران سیاست ائتلافی و اتحاد عمل ما مبتنی بر مشی تقویت ثقل انقلابیون کونیست است. تقویت این ثقل هم به عنوان افزایش نقش و نفوذ یک خط مشی شوریک - سیاسی معین در جنبش، هم به مثابه بالابردن وزن و تأثیر جریاناتی که بیش از همه به این خط مشی نزدیک اند و هم به عنوان شکل دادن همکاری و هماغنی و ائتلاف حتی الامکان گسترده تر و نزدیک میان این جریانات مطرح است." (فدایی شماره ۳۰ صفحه ۱۹).

پس از پلنوم هفتم تاکنون این سیاست تغییری نکرده است ولی به تدریج تأکید بر آن از جانب رهبری سازمان کم رنگ و کم رنگ تر شده است. هدف مقاله حاضر نشان دادن نوسان در مشی ائتلافی سازمان از پلنوم ششم تا کنون نیست. در این مطلب کوشش می شود جوهر ثابت آن که مبتنی بر مشی تقویت ثقل انقلابیون کونیست بوده است، مورد بحث و بررسی قرار گیرد: تقویت و شکل دهی ثقل انقلابیون کونیست که در بالا به نقل از پلنوم ششم و هفتم کمیته مرکزی سازمان آورده شد مبهم و ناروشن است. این مشی به لحاظ پایه تحلیلی، مفهوم، اهداف و اقدامات و تاکتیکهای آن، کلی و غیر دقیق است. سعی می شود احکام فوق مختصراً توضیح داده شود:

الف - پایه تحلیلی مشی ثقل انقلابیون کونیست:

پایه تحلیلی "شکل دهی" و "تقویت ثقل انقلابیون کونیست" این بود که نیروهای جنبش به دو بخش تقسیم می شود:

بخشی که "از ضربات اپورتونیسیم ریشه دار حزب توده به جنبش کونیستی و کارگری و بی پایگی محض ادعای آن دربرای پیشاهنگی طبقه کارگر ایران آگاهند و بر ضرورت ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران، حزبی انقلابی و رزمنده، حزبی پیشاهنگ و مورد اعتماد توده ها، حزبی میهن پرست و انترناسیونالیست و حزبی مترکز و دمکراتیک واقفند" و بخشی دیگر که حزب توده را تنها نماینده طبقه کارگر می شناسد. و دیگر جریانات راپا کونیست نمی داند و یا در صورت کونیست بودن رسالتشان را انحلال و پیوستن به حزب توده می شناسد و به زبان محترمانه تر و در بهترین حالت معتقد است که این جریانات باید وحدت در حزب توده را بپذیرند.

از آنجا که رهبری سازمان در نهایت وحدت کل جنبش کونیستی را آرزو داشته، نزدیکی، اتحاد و در نهایت وحدت بخش اول را اولین و موثرترین گام برای تأثیر گذاری و زدودن انحرافات جان سخت غالب بر بخش دوم می دانست. یعنی براساس این تحلیل در صورت شکل دهی ثقلی از انقلابیون

ترقی خواه را در ساله تشخیص تایزات عمیق مارکسیسم انقلابی و رفرمیسم دامن می زند و بی اعتماد به رفرمیسم و ناسیونال نیهلیسم را به کل جنبش کونیستی سرایت می دهد، و مهم تر از همه نه تنها در خدمت تجهیز کارگران و توده ها به مارکسیسم انقلابی و به ایده هژمونی نیست، بلکه مشخصا به فرار رفرمیسم از بحران و بن بست عمیق درونی اش خدمت می کند و به آن امکان میدهد تا از سوالات انبوه اعضا و هوادارانی که به ساله نشسته اند بگریزد و باز هم به اشاعه نظرات فلج کننده خود در جنبش ادامه دهد." (فدایی، شماره ۱۳، صفحه ۳)

بدین ترتیب اولین سوالی که در این رابطه طرح می شود این است که چرا اتحاد عمل با سازمان اکثریت باعث تقویت رفرمیسم و سکتاریسم می شود؟ و یا به بیان نشریه فدایی چگونه "اتحاد عمل انقلابیون کونیست با حزب توده" (و سازمان اکثریت) به "انزوا و طرد رفرمیسم و سکتاریسم خدمت نمی کند؟" رهبری سازمان برای این حکم خود هیچ استدلالی طرح نکرده است. فقط به این احکام کلی اشاره کرده که اتحاد عمل با این جریانات باعث اغتشاش در "تشخیص تایزات عمیق مارکسیسم انقلابی و رفرمیسم" می شود، "در خدمت تجهیز طبقه کارگر و توده ها به مارکسیسم انقلابی و به ایده هژمونی نیست"، مسئله ای که برای جنبش اهمیت دارد توضیح و استدلال پیرامون چرایی این احکام است نه صدور احکام کلی و بی پشتوانه.

تنها چیزی که می توان به عنوان پایه و پشتوانه ای این سیاست از مجموع نوشتجات سازمان استنتاج نموده تسلط خط رفرمیستی بر این جریانات و بحرانی بودن آنهاست. اگر این عوامل می تواند حقیقت سیاست بایکوت را توضیح دهد پس باید پاسخ دهیم که چرا اتحاد عمل با جریاناتی نظیر اقلیت و یا کومه منجر به سکتاریسم نمی شود؟ مگر کسی می تواند بحران در اقلیت را نادیده گیرد؟ مگر این جریان از بیماری سکتاریسم و دکماتیسیم حادی رنج نمی برد؟ بنابراین تنها نکته ای که برای توضیح این سیاست باقی می ماند تفاوت در نوع انحرافات آنهاست. یعنی پایه استدلال منوط به تسلط خط رفرمیستی به این جریانات می شود که این نیز با مطلب رفیق هیبت غفاری مندرج در نشریه در راه کنگره شماره یک، در تناقض قرار می گیرد چرا که رفیق هیبت می نویسد:

"پایه این سیاست (یعنی سیاست تحریم) نه بر مبنای رفرمیست بودن اکثریت بلکه بر این اساس قرار دارد که..."

نشریه "فدایی" در ادامه استدلال خود چنین می گوید: "اتحاد عمل انقلابیون کونیست با حزب توده... به آن امکان می دهد تا از سوالات انبوه اعضا و هوادارانی که به ساله نشسته اند بگریزد و باز هم به اشاعه نظرات فلج کننده خود در جنبش ادامه دهد". پرسیدنی است که سیاست بایکوت بیشتر امکان مانور و مظلوم نمایی را به رهبری این جریانات می دهد تا با تأکید بر غیر اصولی بودن آن به توجیه سیاستهای انحرافی خود بپردازند یا سیاست اتحاد عمل؟ اساسا با سیاست اتحاد عمل چگونه می شود به انبوه سوالات اعضا پاسخ داد؟ آیا سازمان اکثریت می تواند تحلیل راست روانه خود از "انقلابی بودن حاکمیت جمهوری اسلامی"، سیاست حمایتگرانه از ارتجاع حاکم و تئوری امکان هدایت جامعه در راه رشد غیر سرمایه داری " توسط حاکمیت های غیر پرولتری را با سیاست اتحاد عمل با سایر جریانات توجیه نماید؟ اگر سیاست اتحاد عمل موجب روئین تن شدن سازمان اکثریت و حزب توده گشته و بدین وسیله قادر به توجیه انحرافات خود می گردند چرا ما با تعقیب سیاست اتحاد عمل، سازمان اقلیت را در برخورد با انحرافات گذشته اش روئین تن کنیم؟ چران باید با سازمان اقلیت نیز سیاست بایکوت را در پیش بگیریم؟ البته اینجا هدف زیر سؤال برهن اتحاد عمل با سازمان اقلیت نیست. ما باید این سیاست را تا به نتیجه رسیدن پیگیرانه ادامه دهیم. در اینجا هدف ما نشان دادن یک تناقض در متد برخورد است.

اما باید دید که رهبری سازمان مینا و اساس اتحاد عمل را چه می بیند و در چه شرایطی آن را می پذیرد؟ پاسخ به این سوال را نشریه "فدایی" چنین داده است: "اصولیت اتحاد عمل در شرایطی متحقق می شود که اتحاد عمل به ارتقای آگاهی طبقاتی کارگران و توده ها به تقویت مبارزه جاری و روزمره آنها، به تضعیف مواضع رفرمیستی و سازشکارانه در درون جنبش کارگری و توده ای و تقویت مواضع انقلابی یاری رساند و به طریق اولی در خدمت الزامات عالی تر جنبش انقلابی ایران نظیر سرنگونی رژیم و استقرار دموکراسی خلقی و یاتلاش برای شکل دهی ثقلی نیرومند و اصولی در جنبش کونیستی و تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر باشد." (فدایی، شماره ۱۱ صفحه ۲۱). طبیعی است تمام نیروها بخصوص کونیستها از سیاست های ائتلافی خود، اساسا اهداف استراتژی شان را دنبال می کنند. ولی این گفته کاملا درست از طریق اقدامات مشخص و حتی ائتلاف اصولی با رفرمیستها پیش می رود. چه کسی است که بتواند ادعا کند، ائتلافهای متعدد و گوناگون لنین با منشویکها

نیست ۲- اعتقاد به تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر، اشاره نموده است. پر واضح است که اولین عنصر نمی تواند عنصری متحد کننده و برنامه ای باشد چون بر اساس نفی استوار است. بنابراین تنها عنصر برنامه ای این نهاد اعتقاد به تشکیل حزب طبقه کارگر است. در مورد نیروهای مورد نظر این مشی، سازمان بطور دقیق جریانات مورد تأکیدش را با ذکر نام در سطح جنبش اعلام ننموده است. البته تاکنون تنها نام دو جریان یعنی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان آزادی گار ایران (فدایی)، در رابطه با ثقل انقلابیون کونیست برده شده است. بقیه جریانات جنبش کونیستی بجز سازمان اکثریت و حزب توده که به روشنی از ثقل مورد نظر کنار گذاشته شده اند، هنوز تکلیفشان در رابطه با ثقل... روشن نیست.

اگر مشی تقویت ثقل انقلابیون کونیست در اساس تقویت یک خط سیاسی ثوریک را مورد نظر قرار داده - که پلنوم هفتم در مجموع بر همین اعتقاد است - باز باید روشن شود که اولاً مختصات این خط به شکل اثباتی چیست؟ ثانیاً هدف مقدم این خط تشکیل یک اتحاد چپ است و یا حزب طبقه کارگر؟ ثالثاً نیروهایی که به اعتقاد سازمان در چارچوب این خط سیاسی ثوریک قرار دارند بطور مشخص چه نام دارند؟ خلاصه اینکه سوالات متعددی در رابطه با این مفهوم مطرح است که پلنوم آنها را بی پاسخ رها کرده است.

ج- اهداف مشی ثقل انقلابیون کونیست

به لحاظ اهداف نیز مشی تقویت ثقل انقلابیون کونیست کلی و غیر دقیق است. پلنوم هفتم پیرامون این اهداف چنین گفته است:

"مشی تقویت ثقل انقلابیون کونیست اهداف زیر را دنبال می کند:
- پیشبرد و تقویت دیدگاه و خط مشی انقلابی، تضعیف و انزوا ی دیدگاه و خط مشی رفرمیستی و سکتاریستی.

"افزایش سهم انقلابیون کونیست در کار سیاسی و سازمانگرانه در میان کارگران و توده ها

"کک به شکل گیری وحدتی رزمنده در جنبش کونیستی و تشکیل حزب طبقه کارگر ایران

"تقویت زمینه های ایجاد جبهه ای از نیروهای انقلابی و ترقی خواه برای هماهنگی در مبارزه علیه رژیم

"ما با تعقیب مشی تقویت ثقل انقلابیون کونیست هم چنین بر آنیم تا به حل انقلابی بحران موجود جنبش کونیستی ایران که در گرو غلبه خط مشی انقلابی، انترناسیونالیستی و دمکراتیک است کک نائیم." (فدایی شماره ۳۰ صفحه ۱۹)

از میان اهداف بر سرده در بالا جز "تشکیل حزب طبقه کارگر ایران" بقیه اهداف آنچنان کلی است که از حزب توده گرفته تا حزب کونیست (کومه) منطقا نمی توانند آنها را رد کنند. کیست فکرمی کند که حزب توده دیدگاه خودش را انقلابی نمی شناسد و یا مدعی تقویت زمینه های ایجاد جبهه ای از نیروهای انقلابی و ترقی خواه برای هماهنگی در مبارزه علیه رژیم نمی باشد؟ اهداف این مشی می بایست چنان روشن باشد که خود این اهداف صف بندی نیروها را مشخص نمایند آنها هم نه از جانب ما بلکه از جانب خود همان نیروها فی المثل موقعیک حکم روشنی مثل تشکیل حزب طبقه کارگر به عنوان یک هدف مشخص می شود قبل از اینکه ماتمیین نائیم که حزب توده این هدف را نخواهد پذیرفت، این خود حزب توده است که قاطعانه مخالفتش را با این هدف آشکار می کند چون قبول این هدف با برنامه و خط مشی کنونی حزب توده در تناقض قرار می گیرد.

مشی تقویت ثقل انقلابیون کونیست که می بایست با تدقیق جوانب برنامه ای و سپس شکل سازمانی آن به مشی اتحاد چپ نزدیک می شود، با متمرکز شدن روی جوانب مختلف آن از زاویه مرز بندی با سازمان اکثریت و حزب توده، عملا به سیاستی مبهم و غیر قابل اجرا تبدیل گردید.

د- تاکتیک مشی ثقل انقلابیون کونیست

و بالاخره اقدامات و تاکتیکهای ناشی از این مشی غیر دقیق و نادرست می باشد. در رابطه با این اقدامات چنین آمده است: "حال باید دید کدام اقدامات و تاکتیک های ما، به این اهداف یاری می رساند و کدامیک بی حاصل و حتی نقض غرض است. در این زمینه گزارش سیاسی مصوب ششمین پلنوم کمیته مرکزی سازمان بر این تحلیل مشخص از شرایط مشخص کنونی تأکید می کند که اتحاد عمل انقلابیون کونیست با حزب توده، نه تنها به شکل گیری ثقل انقلابیون کونیست و انزوا و طرد رفرمیسم و سکتاریسم خدمت نمی کند، نه تنها اغتشاش در میان توده ها و هواداران جنبش کونیستی و جریانات چپ

اگر می‌پذیریم که عرصه اصلی مبارزه داخل کشور است - که می‌پذیریم - چرا به جای اعضا و هواداران، رهبری جریان‌های سیاسی نباید "برای پاسخگویی به الزامات عملی جنبش و برای گسترش هر چه وسیعتر دامنه این حرکات و اعتراضات و ارتقای آنها دیگر عناصر راه‌همکاری فراخوانند"

تا موقعیکه رهبری جریان‌های مختلف سیاسی می‌توانند و امکان این را دارند با هماهنگی هر چه بیشتر رهنمودهای خود را برای شرکت در مبارزه ارائه نمایند آری برخوردی سکتاریستی و مغایر منافع و مصالح جنبش نیست که از اعضا و هواداران بخواهیم خود مبارزه را گسترش دهند و پیش ببرند؟ در این رابطه سؤال این است که در صورت نیاز به هماهنگی بیشتر برای پاسخگویی به الزامات عملی جنبش آیمی‌توانیم از این هماهنگی به دلیل نداشتن اتحاد عمل، سرباززیم و بگوئیم خودتان هماهنگ کنید

مدتی یکی از دلایل این بوده است که سازمان اکثریت از اتحاد عمل امضای زیراعلامیه‌ها را می‌خواهد و هدفش با اهداف رزمندگانی که بنا به ضرورت جنبش آنرا دانا گوشزد می‌کنند یکسان نیست. این درست است که درکهای غلط، یک‌جانبه و نمایشی از ائتلاف در میان گروهها وجود دارد و امضای زیر اعلامیه‌های ائتلاف را با خود ائتلاف عوضی می‌گیرند. اما ما اگر به مصالح جنبش بیاندیشیم، الزامات و اهداف خود را از ائتلاف طرح خواهیم نمود. چرا باید پیش از هر تلاشی اهداف دیگران مبنای تصمیم مقرر گیرد و به موضع نفی برسیم. چرا نباید خود صاحب طرح برای مصالح جنبش باشیم؟

واقعیت این است که در هیچ کجای دنیا چنین تاکتیک "بدیعی" بکار گرفته نشده است. کدام جنبش موفق در سراسر گیتی را سراغ داریم که تاکتیک مشابه ما بکار برده باشد؟ البته به این واقعیت باید اشاره شود که تنها در مقطع انشعابات که مناسبات دو طرف انشعاب تخریبی و تیره و تار می‌شود، تا مدتی به اعتبار این فضا، عمل همکاری‌ها به حالت تعلیق درمی‌آید. معمولاً با گذشت زمان نیز روابط شکل عادی بخود می‌گردد، بجز در چنین حالتی حتی یک تجربه نیز نمی‌توان یافت.

آخر چگونه است که از یکسو پلنوم ششم تأکید می‌کند "هدف اساسی ما از مبارزه ایدئولوژیک در درون جنبش کمونیستی تأمین وحدت رزمنده و انقلابی این جنبش و تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر است" و در تعیین مرزهای جنبش کمونیستی و نیروهای متشکله آن بر این باوریم که سازمان اکثریت جزء نیروهای این جنبش است. از سوی دیگر، برای دستیابی به وحدت "رزمنده و انقلابی این جنبش"، سیاست بایکوت با یکی از جریان‌های مهم درون جنبش کمونیستی، یعنی سازمان اکثریت را دنبال می‌کنیم.

مگر می‌شود جریانی را مترقی و جز جنبش کمونیستی بدانیم ولی سیاستمان بایکوت و دوری از آن باشد؟ اساساً سیاست تحریم بنگان من سیاستی است برای نابودی و ایزوله کردن جریاناتی که جز دشمنان طبقاتی محسوب می‌شوند. هرگاه این سیاست به محدوده جریانات ترقی‌خواه سرایت نماید جز منافع تنگ‌گروهی، منشا در هیچ جای دیگری ندارد. اتخاذ این سیاست علاوه بر اینکه حاکی از حفظ منافع تنگ‌گروهی است، از یک واژه ناشی از عدم حقانیت سرچشمه می‌گیرد. معمولاً آن جریانی از سیاست همکاری واهمه دارد که سلاح دیگری در اثبات حقانیت خود ندارد. اگر اعتماد به نفس و اعتقاد به پیروزی نظری و سیاسی خود داشته باشد، از سیاست همکاری با سایر نیروهای مترقی گریزان نیست (۹).

نمونه چنین برخوردهایی را می‌توان در سالهای ۵۰ بین مجاهدین و مارکسیستها مشاهده نمود. مجاهدین که در دفاع از حقانیت ایدئولوژی‌شان ناتوان بودند سعی می‌کردند نیروهای خود را از برخورد با مارکسیستها برحذر دارند. این تفکر در نهایت مطالعه نشریات سایر جریان‌های رابری اعضای خود تحریم نمود. نمونه تاریخی دیگر را می‌توان در مقطعی که شی‌چریکی زیر سؤال رفته بود بین خود مارکسیستها یعنی بین آن بخشی که شی‌چریکی را کنار گذاشته بود با بخش دیگر که هنوز برای شی‌چریکی حقانیت قائل بود، دید. رفقای که هنوز به شی‌چریکی پای‌بند بودند از آنجا که قدرت دفاع از نظرشان را نداشتند در قبال رفقای سابق خود که شی‌چریکی را رد کرده بودند، سیاست بایکوت پیشه کردند.

البته روشن است که سازمان ما چنین حقانیتی برای سازمان اکثریت قائل نیست چرا که سازمان اکثریت به دلیل خط مشی انحرافی غالب بر آن به اندازه کافی بی‌اعتبار می‌باشد. بحث من در اینجا معرفی علل تأیید به این تاکتیک ناموفق، بی‌چشم‌انداز و پائین‌آلود است. به همین دلیل است که این تاکتیک را با مجموعه باورهایمان در تناقض می‌بینم. رهبری سازمان این تاکتیک را برای تاثیرگذاری بر سازمان اکثریت و تصحیح مواضع آن اتخاذ کرده است. غافل از آنکه این تاکتیک نمی‌تواند مآربه هدف مورد نظر نزدیک نماید.

یکی از دلایلی که همواره در رابطه با حقانیت تاکتیک تحریم مورد تأکید قرار می‌گیرد، اشاره به حاصل و نتیجه چنین روشی بوده است. رهبری سازمان یکی

ناشی از چشم‌پوشی لنین بر اهداف استراتژیک حزب بلشویک بوده است. چه کسی است که بتواند تاکتیک جبهه واحد کارگری کمینترن در کشورهای سرمایه‌داری را که ائتلافی بین کمونیستها و سوسیال دموکراتها بوده است، مضر برای اهداف نهایی کمونیستها بداند. ائتلاف بخودی خود نه به نفع اهداف نهایی است و نه به ضرر آن. اصول علمی ما را مجاز می‌کند که در شرایط مشخص با تنظیم سیاست درست ائتلافی منافع و مصالح جاری و آتی جنبش راتمین کنیم.

اما در رابطه با آنچه که از "فدایی" شماره ۱۱ نقل گردید رفقا باید پاسخ دهند که چگونه ممکن است سیاست بایکوت حزب توده و سازمان اکثریت به ارتقا آگاهی طبقاتی کارگران و توده‌ها کمک نماید؟ اساساً رابطه‌ای بین سیاست بایکوت و افزایش آگاهی طبقاتی کارگران می‌تواند وجود داشته باشد؟ مگر می‌شود با سیاست بایکوت مواضع رفرمیستی و سازشکارانه را در درون جنبش کارگری و توده‌های تضعیف و مواضع انقلابی راتقویت نمود؟ آیا ارتقا آگاهی طبقاتی کارگران و تضعیف مواضع رفرمیستی از طریق مبارزه ایدئولوژیک و نشان دادن جوانب انحرافی این مواضع و اثبات حقانیت دیدگاه اصولی بدست می‌آید یا با دنبال گرفتن سیاست منفعلانه و منفی بایکوت؟ آیا در جریان مبارزه و در عمل، کارگران مواضع سازشکارانه را از مواضع انقلابی تشخیص می‌دهند و ما امکان پیدا می‌کنیم که سهل‌تر انحرافات این جریانات و سازشکاری آنها را بر ملا کنیم یا سیاست بایکوت؟ مهمتر آنکه آیا تقویت مبارزه جاری روزمره کارگران و توده‌ها جز با هماهنگی و همکاری جریانات مختلف

سیاسی باجیز دیگری ممکن است عملی شود؟ سازمان ما که امر تقویت مبارزه جاری و روزمره کارگران و توده‌ها را در دستور کار خود قرار داده است آیا می‌تواند با اتخاذ سیاست بایکوت در قبال سازمان اکثریت - که از جمله جریانات عمده جنبش کمونیستی است - مبارزه کارگران و توده‌ها را تقویت نماید؟ مگر تقویت مبارزه توده‌ها جز با همکاری و هماهنگی جریاناتی که دارای پایگاه معین اجتماعی هستند، عملی خواهد شد؟ و بالاخره چه رابطه‌ای بین سیاست بایکوت و تقویت مبارزه مردم وجود دارد؟ بنظر می‌رسد تناقض بین بایکوت و تقویت مبارزه مردم بیش از اندازه آشکار است. به همین خاطر و برای رهایی از این تناقض در نشریه "فدایی" آمده است: "بدیعی است که این مشی، همکاری اعضا و هواداران ما در کارخانه و محله در جریان سازماندهی و دامن زدن به مبارزات کارگران و توده‌ها با هر عنصر فعال در این حرکات - صرف نظر از وابستگی سیاسی و سازمانی آنها - نفی نمی‌کند. اعضا و هواداران سازمان وظیفه دارند وقتی در کارخانه‌های مبارزه کارگران علیه کارفرمای دولتی و خصوصی بر سر مساله افزایش دستمزدها شکل می‌گیرد و یا هر حرکت و اعتراض توده‌ای دیگری در محیط‌های کار و زندگی روز بروز می‌کند برای پاسخگویی به الزامات عملی جنبش و برای گسترش هر چه وسیعتر دامنه این حرکات و اعتراضات و ارتقا آنها، دیگر عناصر فعال راه همکاری فراخوانند" (فدایی، شماره ۱۳، صفحه ۳)

آری نمی‌توان ضرورت ائتلاف را در میدان جنگ نابرابر رژیم با کارگران و زحمتکشان رد کرد. نمی‌توان سرکوب‌ها و تاکتیک رعب و وحشت را نادیده گرفت و ضرورتی که از دل هر کارگر آگاه و هر رزمنده کمونیست بخصوص در میدان مستقیم مبارزه سر می‌گذرد، به بهانه نامعقول مصالح نهایی و تقویت مشی انقلابی رد کرد. تقویت مشی انقلابی از جمله دفاع و حفاظت از رزمندگان این مشی است. چون نمی‌تواند این ضرورت را رد کرد پس باید آنرا به پائین حواله داد. ولی کسانی که مستقیم‌درگیر صحنه مبارزه هستند و یا از مسائل آن اطلاع دقیق دارند میدانند این حواله‌دادن هیچ معنایی جز پشت‌کردن به ضرورت تأکید شده ندارد. مبارزه رزمندگان در داخل کشور مثلا در عرصه مقابله با پلیس باید مبتنی بر آخرین اطلاعات و بصورت متمرکز باشد. پلیس متمرکز و سراسری عمل می‌کند. انقلابیون اگر نتوانند از مرکزی صاحب اطلاع هدایت شوند، بی‌اطلاع مانده و به سادگی ضربه‌پذیر می‌شوند. حواله‌دادن اتحاد عمل، یعنی محروم کردن جنبش از کارها همگام و متمرکزی که مثلا در عرصه امنیتی می‌تواند صورت گیرد و این هیچ راهی ندارد جز ائتلاف و همکاری سازمانهای جدا از هم. کسی که اتحاد عمل را به پائین حواله بدهد توجه ندارد که جنبش کارگری امروز به اعتبار وضع خاص سازماندهی زیرزمینی، قبل از هر چیز از طریق اتخاذ تاکتیک مشترک است که هماهنگ می‌شود. این تاکتیک مشترک نیز نه در پائین بلکه در بالا اتخاذ می‌شود. در سایر زمینه‌های دیگر نیز وضع به همین منوال است. بی‌جهت نیست که نیروهای رزمنده در داخل، زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنها و کارگران آگاه مدام بر ضرورت همکاری و هماهنگی جنبش تأکید کرده‌اند.

و بالاخره ما به جای روشن کردن مبانی این سیاست به گریزگاه "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" (۱۰) متوسل شدیم چرا که مبانی ما نمی‌توانست این سیاست را توضیح دهد. به همین دلیل با تکیه روی "تحلیل مشخص از..." می‌خواستیم راه اتحاد عمل با سازمان اکثریت را ببینیم. برای نمونه در سر مقاله ارگان "فدایی" شماره ۱۳ درباره‌ی مشی ائتلافی سازمان چون توضیح مبانی این مشی برابریان دشوار بود پس از مقدماتی عنوان کردیم: "حال باید دید کدام اقدامات و تاکتیک‌های ما به این هدف یاری می‌رساند و کدام یک بی‌حاصل و حتی نقض غرض است. در این زمینه گزارش سیاسی مصوب ششین پلنوم کمیته مرکزی برای تحلیل مشخص از شرایط مشخص کنونی تأکید می‌کند که اتحاد عمل انقلابیون کمونیست با حزب توده..." نادرست می‌باشد. این متد غیر اصولی متاسفانه در دیگر زمینه‌ها از جمله در رابطه با جبهه نیز بکار برده شده است. چون در جبهه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان نیز می‌خواهیم سازمان اکثریت را کنار بگذاریم بجای تأکید بر برنامه جبهه و طرح این مساله که خود برنامه نیروهایش را تعیین می‌کند باز از "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" مدد گرفته‌ایم. در اینباره در نشریه "فدایی" چنین آمده است: "در جریان مباحث جبهه... این سوال مطرح گردید که آیا جبهه را باید بر اساس برنامه تشکیل داد و هر نیرویی را که برنامه را... قبول نمود در جبهه پذیرفت یا اینکه باید ابتدا نیروهای جبهه را معین کرد و تهیه برنامه را به توافق آنها واگذار نمود. کمیته مرکزی سازمان در این رابطه از این نظر دفاع کرده است که مساله جبهه، مساله همکاری و ائتلاف نیروهای معین بر اساس برنامه‌ای معین در یک شرایط مشخص است. بنابراین، مانند هر مساله‌ی مشخص در اینجا هم نباید انتظار داشت که پاسخ آن از فرمول‌های عام بیرون آید... باید بر اساس ارزیابی مشخص از شرایط مشخص تعیین نمود که ائتلاف کدام نیروها با کدام نیروها با کدام برنامه به اهداف استراتژیک و مقطعی جنبش خدمت می‌کند. روشن است هر نیرویی در پرتو اصول ایدئولوژیک و اهداف استراتژیک خود به ارزیابی مشخص از شرایط مشخص می‌پردازد." (فدایی، شماره ۳۸، صفحه ۱۱)

تمام این توضیحات برای این است که دست ما برای ائتلاف نکردن با سازمان اکثریت باز باشد و گرنه حتی برای وحدت تشکیلاتی نیز در درجه اول برنامه نقش تعیین کننده خواهد داشت. به همین دلیل بود که لنین مساله عضویت یک کشیش را در یک سازمان مارکسیستی، ممکن می‌دانست. ولی ما با این متد می‌خواهیم فقط دست خودمان را باز بگذاریم تا فردا نیز در صورت تغییر تصمیم در مورد سازمان اکثریت به همین "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" استناد نمائیم. پرسیدنی است که آیا در شرایط کنونی که سازمان ما با حزب توده و سازمان اکثریت، سازمان راه کارگر در عمل با ما و در نظر و عمل با سازمان اکثریت و حزب توده، سازمان اقلیت با راه کارگر... تا حزب توده، اتحاد عمل نمی‌کنند همه از این متد سرچشمه نمی‌گیرند که ما بجای تأکید روی مبانی و برنامه، تاکتیک‌های ائتلافی نادرست خود را با این توجیه می‌کنیم که "هر نیرویی در پرتو اصول ایدئولوژیک و اهداف استراتژیک خود به ارزیابی مشخص از شرایط مشخص" می‌پردازد. آیا وضعیت دردناک پراکندگی کنونی حاصل چنین تحلیل‌های نادرستی نیست؟

نکته دیگر این است که این درک نادرست و عامل روانشناسانه که منجر به تئوریزه کردن این تاکتیک شده است هر گجا که سیاست خود را پاسخگو نمی‌بیند عملاً اتحاد عمل را می‌پذیرد ولی برای اینکه سیاست ائتلافی‌اش زیر سوال نرود تأکید می‌کند که البته "این اتحاد عمل نیست". برای نمونه در سرمقاله نشریه فدایی شماره ۱۳ و اعضا و هواداران سازمان رهنمود داده می‌شود تا برای پاسخگویی به الزامات عملی جنبش و برای گسترش هر چه وسیعتر دامنه این حرکات با سایر نیروها صرفنظر از وابستگی سیاسی آنها همکاری نمایند ولی بلافاصله گفته می‌شود: "مساله مهم این است که این همکاری‌ها میان فعالان و شرکت کنندگان حرکات اعتراضی در محل کار و زندگی صورت می‌گیرد نه میان هویت‌ها و جریان‌های سیاسی متفاوت. عبارت دیگر شرکت عناصر و افراد دارای گرایش‌های سیاسی متفاوت در حرکات اعتراضی صنفی و دموکراتیک به مفهوم اتحاد عمل میان جریان‌های سیاسی نیست." اینکه رهبری سازمان همکاری اعضا و هواداران را با دیگر عناصر فعال صرفنظر از وابستگی سیاسی آنها برای پاسخگویی به الزامات عملی جنبش می‌پذیرد، بدون شک مثبت است ولی سوال این است که این فعالان سیاسی اگر به سازمان اکثریت وابسته باشند مگر نه این است که سیاست را از سازمان خودشان می‌گیرند. مگر نیروهای سازمان ما نیز با یک سیاست و به شکل هماهنگ در حرکات اعتراضی شرکت نمی‌کنند؟ آیا غیر از اتحاد عمل چه ناسی می‌توان بر چنین اقداماتی نهاد. براستی اگر بخواهیم برای پیشبرد یک حرکت مشخص مثلاً تحصن دو ساعته برای افزایش دستمزد در کارخانه ایران ناسیونال اتحاد عمل بکنیم چه اقداماتی خواهیم نمود که اساساً با این رهنمود متفاوت باشد؟ آیا این تناقض در سیاست ائتلافی ما نیست که در اینجا عملاً اتحاد عمل را به شکل ناقص می‌پذیریم ولی بلافاصله اعلام می‌کنیم که البته این اقدام ما اتحاد عمل نام ندارد؟ بعنوان نمونه دیگر در مقاله رفیق هیبت غفاری که در چارچوب همین نظر قرار دارد چنین آمده است: "در عین حال در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی ما مجاز به صرفنظر کردن از هیچ نیروی خلقی نیستیم. از چنین دیدگاهی است که ما

از عمل مهم تحول در بخشی از سازمان اکثریت و حزب توده رانتهجه این تاکتیک به حساب می‌آورد و تأکید می‌کند در صورتی که این تاکتیک وجود نمی‌داشت این جریان‌ها امکان پیدا نمی‌نمودند "تا از سوالات انبوه اعضا و هوادارانی که به مساله نشسته‌اند بگریزند و بازم به اشاعه نظرات فلج کننده خود در جنبش ادامه دهند". بنظر من این نتیجه‌گیری درست نیست. مهمترین علل تحول در سازمان اکثریت بجز توان و ظرفیت انقلابی این نیروها، که خود بهترین دلیل به شمار می‌رود، بقرار زیر است:

۱- خط مشی سازمان اکثریت در برابر جمهوری اسلامی شکست خورده است. این شکست چنان آشکار است که دیگر نیازی به استدلال برای نشان دادن ابعاد آن وجود ندارد. سازمانی که از جمهوری اسلامی ایران انتظار داشت بر اساس نظریه راه رشد غیر سرمایه داری، جامعه را تا آستانه سوسیالیسم پیش برد اکنون عنوان می‌کند "در شرایطی که هیئت حاکمه استقرار استبداد مذهبی را به اتمام می‌رساند" درست آن بود که ضرورت سرنگونی رژیم به هدف عاجل خط مشی "ما بدل می‌شد. حتی حزب توده که استعداد این را دارد که سیاه را سفید نشان دهد به این رسیده است که "این تبهکاران (حاکمیت جمهوری اسلامی) طی شش سال اخیر بدتر از هر ارتش اشغالگری به هبوطانمان ستم کرده‌اند و داروندارشان را به غارت برده‌اند" تناقض بین سیاست کنونی با سیاست گذشته این جریانات بدون توضیح علل و ریشه‌های آن نمی‌تواند نیروهای آنان را با بحران روبرو نکند.

۲- سازمان اکثریت برای وحدت با حزب توده انرژی زیادی صرف کرد تا حقانیت دیدگاه رهبری حزب توده را در تشکیلات جا بیاندازد و برای این منظور نیز بهای سنگینی پرداخت که حداقل آن در همان ابتدای حرکت تمویل یک انشعاب بزرگ به سازمان واحد بود. به تدریج پس از انشعاب، بخش غالب رهبری دستگیر شده حزب توده به شکل مفتضحانه و نفرت انگیزی در مقابل رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی زانو زدند و بدنبال آن انشعابات متعدد توأم با افشاکاری وسیع چون شوک بر تشکیلات اکثریت وارد آمد. این مجموعه سوالات متعددی را برای نیروهای حقیقت جوی این جریان بوجود آورد و بحران را در درون سازمان اکثریت تشدید نمود.

۳- اگر در گذشته دور به دلیل یکه تازی حزب توده در جنبش کمونیستی ایران، برخوردی فعال با انحرافات عمیق این جریان صورت نمی‌گرفت، هم‌اکنون در جنبش کمونیستی، حزب توده و سازمان اکثریت تنها نیستند. علاوه بر بخش قابل توجهی از نیروهای این جریانات که مواضع انحرافی سازمان‌هایشان را به نقد می‌کنند، سازمان‌های مختلفی در این جنبش شکل گرفته و استحکام یافته‌اند که با هر حرکت آنها برخورد فعال می‌نمایند. این مبارزه ایدئولوژیک فعال در تحول نظری نیروهای متحول شده این جریانات نقش ویژه‌ای داشته است.

۴- یکی از تکیه‌گاه‌های بسیار مهم سازمان اکثریت و حزب توده، همواره استناد به دیدگاه‌های موجود در جنبش کمونیستی جهانی بوده است. تحولات اخیراً در جنبش جهانی کمونیستی نه در تأیید که درست در نقطه مقابل آنچه که این دو جریان همواره نظرات انحرافی خود را با پشتوانه آنها پیش می‌برند، سیر کرده و می‌کند. این مساله یکی از مهمترین عواملی است که حزب توده و اکثریت را دچار تناقض ساخته است.

این مجموعه مهمترین دلیل تحول در سازمان اکثریت بوده است. تاکتیک تحریم نه تنها در خدمت تسریع تحول نبوده بلکه به دلیل غیر اصولی بودنش، به عنوان عاملی در خدمت مانور و سرپوش گذاشتن بر ضعف‌های رهبری این جریان عمل کرده است.

همکاری با جریانات مترقی علیه دشمن مشترک بهترین زمینه و مناسب ترین روانشناسی را برای تأثیرگذاری بجا می‌گذارد. بر چنین زمینه‌ایست که مبارزه ایدئولوژیک بیشترین تأثیر را در زدودن انحرافات بجا خواهد گذاشت. آنچه که مورد توجه ما قرار نمی‌گرفته همین روانشناسی است.

یکی دیگر از دلایل تحریم سازمان اکثریت از جانب ما، مخدودش بودن مرزهای ایدئولوژیک سیاسی بود. این واقعیتی است که در صورت وجود اغتشاش در مواضع، اقدامات مشترک به لحاظ منافع گروهی به سود نیرویی که برنامه و سیاستش جافتاده تر است تمام می‌شود. بخصوص نیرویی که می‌خواهد از یک موضع معین فاصله بگیرد با مشکل روبرو می‌شود. ولی مساله این است که این عامل منفی مبنای ما برای پذیرش همکاری‌ها نبوده که بر اساس آن بتوان سیاستمان را تعیین کنیم و مهمتر آنکه اگر اغتشاشی عمل میکند راه حل ما باید ناظر بر پایان دادن به اغتشاش باشد. موقعی که سیاست ما مخدوش است قبل از هر چیز باید تفاوت سیاستها روشن شود. سالها سیاست تحریم بخودی خود نمی‌تواند کوچکترین تأثیری در این زمینه بجا بگذارد. آنچه که بیش از هر چیز در این رابطه موثر است طرح اثباتی نظرات و مبارزه ایدئولوژیک فعال و عملی است. اما متاسفانه سازمان ما برای پایان دادن به اغتشاش از سلاح تحریم در کنار مبارزه ایدئولوژیک استفاده نمود. بدتر آنکه خود مساله تحریم نیز تئوریزه گردید و به کل جنبش تعمیم داده شد و به عنوان گردید که انقلابیون کمونیست نباید سیاست اتحاد عمل با سازمان اکثریت را دنبال نمایند. در حالی که اگر بغرض برای مقطع کوتاهی این مساله برای ما ضروری بود، هیچ دلیلی نداشت به دیگران سیاست تحریم توصیه شود.

معتقدیم شرکت کلیه نیروهای چپ، دمکراتیک و مترقی در تشکلهای کارگری - توده‌ای، در شکل دادن به هسته‌های مخفی کارگری و ضدجنگ و همچنین در تشکلهای دمکراتیکی که برای مبارزه علیه رژیم، علیه جنگ و برای دفاع از صلح و آزادی و سایر مطالبات مردم صورت می‌گیرد، امری ضروری است. طبیعی است که حضور افراد وابسته به سازمانهای سیاسی مختلف در این تشکلهای معنای اتحاد عمل سازمانهای سیاسی مورد نظر نیست" (در راه کنگره شماره ۱ صفحه ۱۲ و ۱۳). همه ما خوب می‌دانیم که در داخل کشور شرایط امنیتی اجازه نمی‌دهد که فعالین جریانات سیاسی یا هویت با همدیگر همکاری داشته باشند.

بهمین خاطر اتحاد عمل در محیطهای کار و زندگی غیر از این شکل، شکل دیگری ندارد و مساله اصلی آن نیز همانطور که گفتیم تاکتیک واحد مبارزاتی است که کار اعضا و هواداران نیست. در خارج کشور نیز بدون همکاری آگاهانه جریانات سیاسی نه تشکلی شکل گرفته و نه تشکلی شکل خواهد گرفت. واقعیت این است که در حال حاضر هر کجا که تشکل دمکراتیکی ایجاد شده است با همکاری عملی جریانات مختلف سیاسی بوده است ولی به دلیل اینکه برخی توضیحات:

(۱) یکی از جریاناتی که بر ضرورت وحدت طبقه کارگر بای می‌فشارده سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر) است. رفقای راه کارگر گرچه در قطعنامه درباره‌ی "ضرورت تشدید مبارزه برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران" عنوان می‌کنند که: "سازمان ما باید ... سازمانها، جریانات و عناصر کمونیست را به همکاری و اتحاد برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران دعوت کند" ولی تاکنون به دلیل سیاست مبهم و ذهنی‌شان گامی در این راستا برنداشته‌اند. علاوه بر این حتی کوشش نکرده‌اند که ابهامات سیاستشان را نیز روشن نمایند برای مثال هنوز هیچکس نمی‌داند این "سازمانها و جریانات" که رفقای راه کارگر آنها را برای وحدت فراخوانده‌اند، چه نامی دارند. آنچه از برخی نوشته‌ها و سخنرانی‌های این رفقا برداشت می‌شود بجز خودشان کسی را کمونیست نمی‌شناسند! تازه شکل اینجاست که رفقای راه کارگر تا سال ۶۱ خود را به ناحق دمکرات انقلابی می‌دانسته‌اند. در این مورد رفقا نوشته‌اند: "ما به اعتبار آنکه سازماندهی هژمونی پرولتاریا را برای قدرت، مضمون کار خود قرار نداده و عملاً در راه آن مبارزه نکردیم، دمکرات انقلابی بودیم" (به مناسبت سومین سالگرد انتشار نشریه راه کارگر در ایران) و یا در جای دیگری چنین نوشته‌اند "در فرهنگ مارکسیستی نیروهای مثل ما را "دمکرات" و یا دقیقتر "دمکرات انقلابی" می‌نامند" (مرزهای ارتجاع و مرزهای هویت ما) بدین ترتیب رفقای راه کارگر بای به سوال دیگری نیز پاسخ دهند و آن این است که آیا قبل از سال ۶۱ در ایران جنبش کمونیستی وجود داشته یا نه؟ منطقاً پاسخ رفقا منفی است. به این دلیل که رفقا موقعی که خود را دمکرات انقلابی بدانند طبیعی است که دیگر جریانات جنبش کمونیستی را کمونیست نشناسند. بنابراین سوال این است که تاریخ جنبش کمونیستی ایران از کی آغاز شده است؟ آیا قبل از کمونیست شدن راه کارگر در ایران جنبش کمونیستی وجود داشته یا نه؟ تناقض عجیبی است: بیش از حدود صدوچهل سال که از پیدایش مارکسیسم می‌گذرد و در کشوری که به اعتراف راه کارگر شیوه تولید سلطه در جامعه سرمایه‌داریست، تا سال ۶۱ در ایران جنبش کمونیستی پدید نیامده است!!

(۲) همین جا باید تأکید شود که بدلائل مختلف از جمله ضرباتی که در دوران رژیم منحوس شاه و خمینی بر پیکر جنبش کمونیستی وارد آمده است، توان این مجموعه در صورت وحدت نیز نمی‌تواند به آسانی پاسخگوی معضلات پیچیده انقلاب ایران باشد. وحدت جنبش کمونیستی قبل از هر چیز به ما کمک می‌کند که علل و ریشه‌های این ضعف را بهتر بشناسیم. با شناخت این ریشه‌هاست که مسائل و معضلات انقلاب ایران، امکان پاسخگویی پیدا می‌کنند. توضیح این مساله بدین خاطر ضرورت دارد که از ذهنی‌گری نسبت به توان کل جنبش کمونیستی جلوگیری بعمل آید.

(۳) جوانب مختلف این طرح بحث که در شرایط حاضر دارای ابهامات و ناروشنایی‌هاست، در صورت برداشتن گام اول یعنی پذیرش مبارزه ایدئولوژیک علنی در سطح هر جریان، می‌تواند در دستور قرار گیرد. طبیعی است که اگر مبارزه ایدئولوژیک در نشریه مشترک حول معضلات موجود یعنی علل پراکندگی، ریشه ضعف‌ها، چگونگی وحدت جنبش کمونیستی، مسائل انقلاب ایران و ... کانالیزه نشود باز نتایج‌های سار نخواهد آمد.

(۴) ادامه منطقی همین پیش‌شرط‌هاست که تشکلهای دمکراتیک رابه زائده جریانات سیاسی تبدیل می‌کند و آنان را از مضمون دمکراتیکشان تهی می‌سازد. بی‌جهت نیست که برای ایجاد این تشکلهای هر نیرو با ده‌پاییش شرط در شکل‌گیری، ادامه‌کاری و رشد آنها مانع به‌وجود می‌آورد. نتیجه همین روش و همین تفکر است که حدوداً به تعداد جریانات سیاسی در رابطه با جنگ، زندانیان سیاسی، حقوق پناهندگان و ... تشکل‌های به ظاهر دمکراتیک در خارج کشور شکل گرفته است.

(۵) علاوه بر اینها، باتوجه به ضرورت تشکیل جبهه‌ای وسیع از نیروهای مترقی علیه رژیم جمهوری اسلامی و برای ایجاد دولت موقت انقلابی، تشکیل اتحادچپ از اهمیت بیشتری برخوردار می‌گردد. اهمیت و ضرورت تشکیل اتحادچپ در رابطه باجبهه این است که به دلیل ضعف پایگاه توده‌ای نیروهای

جنبش کمونیستی، ورود هر کدام از این نیروها به تنهایی در یک‌جبهه با سایر نیروهای مترقی، قاعدتاً نمی‌تواند منشا اثری جدی در برنامه جبهه شود. برای ورود به جبهه اهمیت دارد که نیروهای جنبش کمونیستی حتی‌المقدور بصورت یک اتحاد چپ وارد جبهه شوند تا بتوانند هم‌برنامه جبهه راه‌چپ بیشتر رادیکال نمایند و هم در دوره دولت موقت انقلابی فشار از بالا و پایین را برای اصلاحات رادیکال اعمال نمایند. در چنین صورتی این امیدواری وجود دارد که با افزایش نقش و نفوذ کمونیستها در مجموعه این دوره خصوصاً در شرایط اعتدالی و انقلابی جامعه که امکان تبلیغ نظرات فراهم می‌گردد، رهبری جنبش به‌دست طبقه کارگر بیفتد و جمهوری دمکراتیک خلق می‌سازد.

موسسان مستقر گردد. همین‌جا ضروریست تأکید نائیم که اهمیت ورود کمونیستها در جبهه و به صورت اتحادچپ، بدین معنی نیست که ما در هیچ شرایطی بدون اتحادچپ وارد جبهه نمی‌شویم. در صورتی که سرنگونی رژیم نزدیک باشد و یائینکه برنامه جبهه در راستای اهداف استراتژیک‌مان باشد، ما منظر نخواهیم ماند تاسی از تشکیل اتحادچپ وارد جبهه شویم. ضمن اینکه پس از ورود به جبهه نیز می‌بایست برای تشکیل اتحاد چپ به مبارزه‌مان ادامه دهیم.

(۶) سهل‌الحصول بودن اتحادچپ نسبت به وحدت حزبی به معنی این نیست که دست‌یابی به امر اتحادچپ بدون مشکل است. واقعیت این است که به دلایل متعدد فضای حاکم بر جنبش چپ ایران چنان آلوده و مسموم است که ساده‌ترین اشکال همکاری‌ها نیز بدون کوشش فراوان، تحققشان با موانع جدی روبروست.

(۷) نادرست بودن سیاست تحریم به معنی این نیست که خواست جریانات مختلف جنبش کمونیستی ایران مبنی برانتقاد از خود رادیکال حزب توده و سازمان اکثریت ناحق می‌باشد. این خواست بسیار اصولی و مورد تأیید است. آنچه که اشتباه می‌باشد، تاکتیک تحریم است. بحث من نیز در اینجا این است که برای دستیابی به این خواست برحق، تاکتیک تحریم نمی‌تواند رهگشا باشد.

(۸) این متد یعنی تأکید بر نکات درست و اصولی سایر جریانات در کنار برخورد باضعف‌های واقعی‌شان، از جمله روش‌های اصولی برخورد است که متأسفانه در مطبوعات چپ ایران جای آن بشدت خالی است. نقد من بیشتر از این زاویه است که این روش نه به‌عنوان یک روش جاافتاده برای تمامی جریانات - از جمله رفقای راه کارگر - بلکه صرفاً براساس تحلیل و اهداف معینی در یک مقطع مشخص بکار گرفته شد که طبعاً نمی‌توانست اثربخش باشد.

(۹) ضروری است تأکید کنیم جریانی که اتحاد عمل را پذیرد، این پذیرش الزاماً از حقانیت و درستی مشی‌اش سرچشمه نمی‌گیرد. برای نمونه حزب توده و سازمان اکثریت در حال حاضر اعلام نموده‌اند که باکلیه نیروهای ترقی‌خواه حاضرند اتحاد عمل داشته‌باشند. این موضع بطور مشخص در رابطه با این دو جریان از برخورد‌های فرصت‌طلبانه آنها سرچشمه می‌گیرد. همین جریانات در گذشته موقعی که زمینه رشد سیاست‌های راست‌روانه در جامعه وجود داشت با سایر جریانات جنبش کمونیستی و جنبش خلق به بدترین شکل ممکن برخورد نمودند. اکنون که موقعیتشان در اثر شکست فضاخت‌بار خطر راست تضعیف شده و بحران سراپای آنها رافرا گرفته است، بدون برخورد بانحرافات خود و شناساندن ریشه‌های آن به ناگهان صدوهشتاد درجه تغییر موضع داده‌اند.

اگر این جریانات نسبت به موضع خود صادقند باید علل برخورد‌های خصمانه خود را در گذشته با دیگر جریانات ترقی‌خواه توضیح دهند. بدون انتقاد از خود رادیکال دعوت دیگر نیروها به اتحاد عمل جز اپورتونیزم هیچ‌نام دیگری نمی‌توان بر آن نهاد.

(۱۰) در اینکه تحلیل واتخاذ تاکتیک می‌بایست "از تحلیل مشخص از شرایط مشخص" مدد گیرد، نه تنها حرفی نیست بلکه بسیار هم ضروری است. اشکال ما این بود که بجای روشن کردن مبانی و سیاست‌ها، تقریباً همه چیز را به تحلیل مشخص واگذار می‌کردیم

تمامی تأکیدات از من است.

نکاتی پیرامون دموکراسی در برنامه و تاکتیک انقلابی

نقی

نماید.

قدرت و دموکراسی در انقلاب ایران

در طرح برنامه سازمان ما آمده است: "سازمان فدائیان خلق ایران انقلاب ضدامپریالیستی دموکراتیک با ست‌گیری سوسیالیستی را هدف مقدم خود می‌داند. این هدف تنها زمانی تحقق می‌یابد که طبقه کارگر به رهبری پیشاهنگ انقلابی خود در رأس جنبش انقلابی مردم قرار گیرد و قدرت دموکراتیک خلق تحت رهبری آن در جامعه استقرار یابد. طبقه کارگر نیروی محرکه اصلی انقلاب ایران و نیروی رهبری کننده آن است" (۴) این قدرت یعنی جمهوری دموکراتیک خلق هدف استراتژیک در برنامه معرفی شده است. برنامه ضمن تشریح این قدرت از جمله اعلام کرده است "جنبه دموکراتیک انقلاب ایران بر لزوم احای سلطه سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ و بقایای فئودال‌ها از یکسو، و تأمین شرکت گسترده همه طبقات و اقشار خلق در اداره امور دولتی و اجتماعی و تحقق منافع آنها از سوی دیگر دلالت دارد." (۵) (تأکید از من است) طرح برنامه سازمان ضمن ارائه راه‌حل‌هایی درباره تحقق این جنبه موردنظر، منجمله اشاره دارد: "الف - تأمین آزادی مطبوعات، اجتماعات، احزاب، گردهمایی‌ها، تظاهرات و مکاتبات" (ع) (توضیح این نکته ضروری است که تأکید هدف استراتژیک و برخی جوانب برنامه بمعنای تأکید کامل آن نیست)

احکام جمع‌بندی شده در عبارات فوق درباره دموکراسی در انقلاب ایران یا دموکراسی خلقی که نه دموکراسی بورژوازی و نه دموکراسی سوسیالیستی است احکام درستی است. عناصر اصلی این طرح در برخورد با دموکراسی عبارتند از: رهبری طبقه کارگر در قدرت حاکم، شرکت گسترده همه طبقات و اقشار خلق در اداره امور دولتی و اجتماعی، آزادیهای سیاسی و منجمله آزادی احزاب سیاسی، احای سلطه سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داران، زمینداران بزرگ و بقایای فئودالها (و طبعاً با استناد به بندهای دیگر برنامه درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی آنها). چرا این طرح کامل است؟ برای این که اولاً به مضمون قدرت، یعنی دموکراسی از دیدگاه طبقه کارگر و سایر اقشار خلقی پرداخته است، ثانیاً مشخص کرده است که اکثریت جامعه، یعنی نیروی محرکه انقلاب در اداره امور دولتی شرکت می‌کنند و واقعا این اکثریت تحت ستم به حکومت می‌رسد ثالثاً به شکل اداره جامعه و نیاز خلاقیت و بویائی جامعه یعنی آزادیهای سیاسی پرداخته است و بالاخره با روشن کردن جنبه دیکتاتوری قدرت جمهوری دموکراتیک خلق و جهت آن علیه سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ و بقایای فئودالها ماهیت قدرت را گملا روشن کرده است. در پائین درباره شکل و مضمون در دموکراسی پرولتاریائی بار دیگر به این عناصر اشاره خواهم کرد.

نوع دیگری از دموکراسی یعنی دموکراسی بورژوازی نیز وجود دارد که در پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه‌داری عناصر اصلی سازنده‌اش عبارتند از: رهبری بورژوازی در قدرت حاکم، محدودیت همه طبقات و اقشار خلق از شرکت در اداره امور دولتی، آزادیهای سیاسی در تنگنای مناسبات سرمایه‌داری و سیستم حاکم و سرکوب و مهار تجاوزات کارگران و زحمتکشان به حرم مقدس سرمایه و حکومت آن. در این نوع دموکراسی آزادیهای سیاسی اگر قابل دوام و پایدار باشند در هر صورت موهبتی هستند که کارگران و زحمتکشان برای دفاع از خود و نوسعه مبارزه‌اشان از آنها استفاده می‌کنند و طبیعی است که در هر شرایطی باید برای تأمین، حفظ و گسترش آنها در جامعه سرمایه‌داری مبارزه صورت گیرد.

اکنون دو سؤال مهم را باید مطرح کرد: اولاً چرا ما استراتژی خود را دموکراسی خلقی تعیین کرده‌ایم و نه چیز دیگری نظیر دموکراسی بطور کلی یا دموکراسی بورژوازی یا حاکمیت خلق یا حکومت بورژوازی دموکراتیک و امثالهم؟ ثانیاً انعکاس این استراتژی در تاکتیک کونیستها و در مبارزات دموکراتیک جاری به چه نحوی بروز خواهد کرد؟

در پاسخ به سؤال اول قبل از هر چیز باید گفت که حقیقتاً استقرار جمهوری دموکراتیک خلق کار ساده‌ای نیست و تحقق آن در گرو غلبه بر موانع متعدد بوده و دنیائی از فعالیت مسورانه و آگاهانه را می‌طلبد، تا گام به گام این راه دشوار طی شود. این راه از سازمانگری مبارزه تاریخساز کارگران و توده‌های خلق می‌گذرد. سطح پائین آگاهی و تشکل کارگران و زحمتکشان بر مشکلات این راه

جنبش کونیستی ایران در بحران بسر می‌برد. این بحران به اشکال مختلفی جریان دارد و بارزترین نمود آن را در پراکندگی و تشتت جنبش کونیستی و عدم پیوندش با جنبش کارگری - توده‌ای می‌توان مشاهده کرد. سازمان ما نیز جدا از مجموعه جنبش کونیستی نبوده و بحران عمیق آن در ابعاد تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی در این مجموعه قابل توضیح می‌باشد. آغاز تدارک برگزاری نخستین کنگره سازمان، کنگره مشترک با سازمان آزادی کار ایران (فدائی) و علنی کردن برخی مباحث کنگره‌ای گامی مقدماتی و اساسی در استفاده از خرد کل جنبش برای برون رفت از این بحران و غلبه بر تشتت و پراکندگی موجود، محسوب می‌شود.

یادآوری این نکته حائز اهمیت است که تداوم و پیگیری در کاربست روش علنیت در مباحث کنگره ایجاب می‌کرد که مبحث مربوط به "تقویت سازمان در داخل" و راهها و اشکال این تقویت نیز همچون دیگر مباحث از حالت درونی خارج شده و به شکل علنی انجام گیرد. زیرا با درونی ماندن مباحث سازمان در این زمینه که بی‌تردید آئینه تمام‌نمای فعالیت سازمان در تمامی عرصه‌های سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی است، پیچیده‌ترین و بااهمیت‌ترین مشکل سازمان و درواقع چشم اسفندیار چپ، از جنبش پوشیده مانده و راهیابی برای آن علاوه حاشیه رانده می‌شود. لزوم رعایت اکید مسائل امنیتی در این عرصه نمی‌تواند توضیح‌دهنده حذف این مبحث از مباحث علنی کنگره‌ای باشد، درعین حال که وضع مقررات خاص برای حذف کلیه جوانب امنیتی مطالب تهیه‌شده در این زمینه را بطور اکید گوشزد می‌نماید. امید است گامی که در راستای علنیت برداشته‌ایم کاملتر و قاطع‌تر گردد و با بیرونی کردن مبحث فوق نشان داده شود که سازمان ما می‌تواند حتی پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین مسائل خود را نیز، ضمن رعایت اکید مسائل امنیتی، با جنبش طرح نماید و ابائی از طرح دشواریهای مبارزه ندارد.

درعین حال اصلاح طرح برنامه در دستور نخستین کنگره سازمان قرار دارد و با انتشار دومین شماره "در راه کنگره" مباحث آغاز شده است. بحث‌های سازمان در این زمینه به هر گسترده‌گی هم که باشند، باید پیوند خود را با سیاست و برانگیختن سازمان در عرصه مبارزه طبقات چه مبارزات امروز و چه نبردهای آینده روشن کند. جنبش به این حد از تجربه و درایت دست پیدا کرده است که با اضافه‌شدن تمایلات و تقاضاهای مختلف به یک رشته و جمع‌شدنشان در یک مقاله، به دنبال اهداف و جهات مبهم، دوپهلوی و یا چندپهلوی و در نهایت نادرست کشیده نشود. مصالح هر دیدگاه سیاسی در جلب پایدار دیگران نیز حکم می‌کند که خود را بطور دقیق و در ارتباط با مبارزه طبقاتی در ایران تشریح کند امروزه هر بحث عامی که ارائه می‌شود نتایج سیاسی حاصله از آن، در زمینه استراتژی و تاکتیک انقلاب ایران باید صریحاً بیان گردد. هر بحثی خلاف این قاعده "لفظی بی‌پایان و خسته‌کننده روشنفکرانه" خواهد بود "که علت تمام‌شدنش حل شدن قضیه نبوده بلکه خسته شدن افراد از گفتن است" (۱)

با حفظ این پیوند می‌توان از بحث‌های ناسخ و منسوخ جلوگیری کرد و هر موضعی را جمع‌بندی نمود و اختلافات را از خرده اختلافات تمیز داد و یادآور شد. ما گفتگوهای خود را باید بدور از برانگیختن احساسات و با دامن زدن به تعقید ادامه دهیم. راه پرفراز و نشیبی که در مقابلمان سینه گسترده است، راه مبارزه که از میان آتش و خون، درد و رنج می‌گذرد، به ایقان نیاز دارد. ایقان به پیروزی. پس بدور از احساسات بدور از نفرعن و خودستائی، بدور از این شاخه آن شاخه پریدن، بحث‌هایی را ادامه دهیم، سئوالات هدیدگر را دور نزنیم. مند مبارزه ایدئولوژیک گروه‌گرایانه را که نقطه ضعف خود و نقطه قوت دیگران را می‌پوشاند و رقیب را در نقطه ضعفش زیر ضرب می‌گیرد، دور بریزیم و علناً نشان دهیم که با ویران کردن روش کهنه و مخرب است که قصد ساختن نو را داریم. دوره نوشتن مطالب برای خام کردن و خاک‌پاشاندن به چشم رفقای خود و مردم سیری شده است. می‌باید شجاعانه و با صراحت کامل نظرات خویش را طرح و صحیح‌ترین نظرات را در جنبش اشاعه داد.

نوشته حاضر با این دید به مقوله دموکراسی می‌پردازد که این مقوله قبل از هر چیز با استراتژی انقلاب ایران، با شرایط مشخص امروز ایران، با قدرت دیکتاتوری پرولتاریا و هدف نهائی ما پیوند معین دارد. این مطلب تلاش دارد جوانبی را حول دو مساله مشخص ۱ - قدرت و دموکراسی در انقلاب ایران ۲ - قدرت و دموکراسی در سوسیالیسم توضیح دهد و نارسائی‌های جدی نظراتی که در این باره در دو مقاله رفیق علی کشتگر یعنی "برخی مبانی و مسائل مربوط به جنبه" (۲) و "دموکراسی و جنبش کونیستی" (۳) آمده است را گوشزد و نقد

درکی را ارائه می‌کند: "در این شرایط مبارزه در راه شکل‌گیری جبهه میانی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی حول برنامه‌ای مترقی و اولاً در خدمت رشد جنبش انقلابی است و ثانیاً پیگیری کونیستیها در شکل‌دادن این جبهه خود در خدمت تقویت نفوذ آنان و اهداف بعدی آنان قرار می‌گیرد. براین اساس سازمان ما باید همه نیروهای مترقی را که در سرنگونی رژیم اسلامی و تحقق دموکراسی در ایران دینفع‌اند به ائتلاف و تشکیل جبهه در مبارزه برای سرنگونی رژیم و تحقق دموکراسی در ایران فراخواند و از هراقدامی که از سوی دیگر نیروها در این زمینه صورت گیرد استقبال کند" (۸)

قبلاً از دو نوع دموکراسی یعنی دموکراسی خلقی و دموکراسی بورژوازی و عناصر اصلی مضمون و شکل آنها یاد کردیم. لیکن تا آنجا که از "دموکراسی" مورد نظر در جبهه میانی از مقاله "برخی مبانی..." برداشت می‌شود، جمهوری دموکراتیک مورد نظر است که آزادی‌های سیاسی را محترم شارد و برخی از خواسته‌های ضدامپریالیستی دموکراتیک را متحقق سازد. براساس این پیشنهاد، کارگران و زحمتکشان را باید به این جمهوری دموکراتیک فراخواند.

این آن فراخوان مشخصی است که نوشته "برخی مبانی..." مطرح کرده است. اعلام پذیرش استراتژی دموکراسی خلقی در کنار این فراخوان، در همان حدی ارزش عملی داشته و جهت دهنده پراتیک می‌تواند باشد. که طرح پذیرش استراتژی دموکراسی خلقی در کنار فراخوان "پیشرفت اجتماعی" در گذشته داشته و می‌توانست داشته باشد.

این امر اگرچه از لحاظ تئوری، حکایت از التقاط تئوریک، و جمع‌کردن تمایلات و تقاضاهای مختلف دارد، اما بلحاظ سیاسی و پراتیک، تعقیب همان استراتژی "پیشرفت اجتماعی" و دادن فراخوان برای تحقق آن می‌باشد. دعوت نیروهای ترقی‌خواه برای استقرار چنین "دموکراسی" منجر به اتخاذ مواضع سیاسی معینی می‌گردد که به نفعی و یا دست‌کم مسکوت گذاشتن دموکراسی خلقی و مواضع سیاسی ناشی از آن منجر می‌شود. همه اختلافات سازمان با استراتژی توده‌های "ملی و دموکراتیک" و طرح جدید آن "حاکمیت خلق" سر این است که آنها با آن آلترناتیو خود به سر مجموعه مواضع و تاکتیکها و در نهایت عملکردی می‌رسند که به جمهوری دموکراتیک خلق خدمت نمی‌کنند و نمی‌توانند بکنند. از نظر درک استراتژی و تاکتیک انقلاب ایران جمهوری دموکراتیک پیشنهادی "برخی مبانی..." می‌تواند بعنوان رفرم یا رفرمهایی ارزیابی گردد. ما مبارزه برای رفرم را انجام می‌دهیم ولی آنرا تابع اهداف انقلابی می‌کنیم. اما نوشته "برخی مبانی..." از آنجا که تا استقرار جمهوری دموکراتیک خلق فاصله زیادی می‌بیند، کونیستیها را برای مبارزه حول سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار "دموکراسی" فرا می‌خواند. در واقع این درکی جدید از استراتژی است که برای انقلاب ایران ارائه می‌شود.

همه می‌دانیم که یکی از پرمباحثه‌ترین موضوعات در جنبش کونیستی ایران، مساله طرح استراتژی انقلاب بوده و هست. بنابراین طبیعی است که هر استراتژی جدیدی که مطرح می‌گردد باید با مباحثه‌های کامل، دقیق و صریح همراه با دلایل غیرقابل قبول بودن استراتژی‌های دیگر ارائه گردد و خود را توضیح دهد. به نظر می‌رسد هر تغییر و تحول نظری که مبتنی بر تجارب عمیق گذشته و حاوی درسهای نوینی باشد، راه خود را براحتی هموار کرده و باز می‌کند. اما در مورد "برخی مبانی..." و مسائل مطروحه در آن چنین نیست این واقعیتی است که با نوشته "دموکراسی و جنبش کونیستی" قطعیت بیشتری یافت. بقول نویسنده، این مقاله در حد توانش سعی کرده است راه خود را توضیح دهد. بنابراین بررسی این مقاله برای شناخت این استراتژی مفید است.

"دموکراسی و جنبش کونیستی" با انتقاد درست و برحق به دیدگاه حایتگر که به بهانه مبارزه ضدامپریالیستی خط خینی سلاخی دموکراسی را با بی‌تفاوتی تأیید کرده، به این نتیجه می‌رسد که سازمان ما می‌توانست و می‌بایست "پرچم دموکراسی را در برابر رژیم خینی بلند کند و بدینسان به اتحاد دموکراتیک توده‌های مردم و نیروهای مترقی و دموکراتیک در برابر رژیم خینی تبدیل گردد" (۹) واقعا چرا کونیستیها چنین نکردند؟ کدام اشکالات عمده و پایه‌ای موجب آن شد که سازمان نتواند در این مسیر قدم بردارد؟ حقیقت اینست که طرح این سیاست در شرایط کنونی و در پرتو تمامی رویدادهای گذشته که شاهدش بودیم کار دشواری نیست. اما دشوارتر از این، ره‌بردن به عمق مساله و توضیح چرایی و غلغل عمده و پایه‌ای است که منجر به اتخاذ این سیاست و یا سیاست‌های مشابه نگردد. این بررسی مجموعه سیاستها و اقدامات تاکتیکی ما در پیوند با یکدیگر و نه یک به یک است که می‌تواند ما را به نتیجه‌گیریهای پایدارتر و عمیق‌تر رهنمون سازد. بررسی این مجموعه بروشنی نشان می‌دهد که این استراتژی رفرمیستی "پیشرفت اجتماعی" حاکم بر پراتیک سازمان ما بود که موجب پشت کردن ما به ائتلاف‌های مشخص انقلابی و دفاع از دموکراسی گردید.

می‌افزاید. این دشواریها بعلاوه مجموعه‌ای از مشکلات دیگر، واقعی‌اند و وجود دارند. اما راهی جز برخورد رودررو با مجموعه این دشواریها و غلبه بر آنها وجود ندارد در جامعه مشخص ما راه دیگری به دموکراسی وجود ندارد. انقلاب بهمن ماه ۵۷ و نتایج و درس‌های حاصل از آن نیز یکبار دیگر قاطعانه درستی این راه را اثبات کرده است.

انقلاب بهمن ماه و تحولات قبل و بعد از آن، عرصه‌ای بود که مواضع و پراتیک تمامی نیروهای وابسته به افشار و طبقات مختلف را به عینه در انظار توده‌های وسیع مردم و روشنفکران جامعه محک زد. آزمونی بود که همه جریانات سیاسی - طبقاتی جامعه در آن شرکت داشتند. و هر یک به روشنی نشان دادند که از دموکراسی چه می‌فهمند و در پس عبارات و وعده وعیدهایشان چه مضامین و اهداف مشخصی نهفته است. بورژوازی لیبرال در قدرت جدید در وسیع‌ترین حالت متصور برای او سهیم شد، دولت موقت جمهوری اسلامی را شکل داد. اهداف برنامه‌ها و روش‌های خویش را به توده‌ها و به همه ما نشان داد. بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی در قدرت و رهبری اداره جامعه قرار داشتند و دیدیم که چگونه دچار از روزگار دموکراسی کشیدند. در طرح برنامه سازمان بدرستی این حکم کلیدی آمده است که:

"جنبش طبقه کارگر و جنبش توده‌های میهن ما که ریشه در ابعاد عمیق تضادهای طبقاتی حاصل از سرمایه‌داری وابسته ایران دارد، از آن‌چنان قدرت کوبنده‌ای برخوردار است و چنان زمینه وسیعی برای اوج‌گیری و گسترش سریع و همه‌جانبه دارد که امپریالیسم و سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ ناچارند برای حفظ منافع خویش به اشکال خشن دیکتاتوری توسل جویند. از اینرو است که نابودی آزادیهای سیاسی، نابودی حق آزادگفتن، آزاد نوشتن و حتی آزاد اندیشیدن از دیگر شرکات تلخ استقرار سرمایه‌داری وابسته در ایران است. در این نظام نه تنها آزادی‌های فعالیتهای سیاسی سرکوب می‌گردد، بلکه بخاطر دامنه وحدت تضادها و هراس سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ از تشکلهای و اتحادیه‌های کارگران، دهقانان، روشنفکران و هنرمندان، در اغلب دوره‌های حیات این نظام مردم از حق ایجاد تشکلهای مستقل صنفی و طبقاتی محرومند" (۷)

عبارات فوق بروشنی نشان می‌دهند که در جامعه مشخص ایران، جامعه‌ای با ساختار سرمایه‌داری وابسته و با تمامی ویژگی‌های طبقاتی، سیاسی و فرهنگی آن، تنها و تنها راه تحول انقلابی جامعه و استقرار آزادیهای سیاسی، استقرار دموکراسی خلقی است و نه انواع دیگر آن.

درباره سؤال دوم، یعنی انعکاس استراتژی جمهوری دموکراتیک خلق در تاکتیک کونیستیها و در مبارزات دموکراتیک جاری کارگران و توده‌های خلقی به چه نحوی خواهد بود؟ استراتژی دموکراسی خلقی به ما حکم می‌کند که یگانه راه انقلاب در ایران، دموکراسی در ایران و رهاشدن کارگران و زحمتکشان و خلق‌های تحت‌ستم از زندگی اسارت‌بار و تحقیرآمیز سرمایه‌داری وابسته را دائم و با تکیه بر وقایع ملموس و مسائل مشخص، به توده‌های وسیع مردم بشناسانیم و راههای انحرافی دیگری را که امروز از طرف جریانات مختلف نظیر مجاهدین، لیبرالها و... ارائه می‌شوند، فعالانه و در هر قدم از مبارزه، افشاء گردانیم. نشان دهیم که این راههای انحرافی برای تأمین چه مقاصدی است و چه حاصلی برای کارگران و زحمتکشان و خلق‌های تحت‌ستم دربردارد. راه عملی تحقق استراتژی دموکراسی خلقی بی‌شک از میان مبارزات ضدامپریالیستی - دموکراتیک مردم می‌گذرد. این مبارزات که بطور عینی عملکرد دارد از ظرفیت مشخصی برخوردار می‌باشد. جلو می‌رود، عقب می‌نشیند ولی تا تحقق جمهوری دموکراتیک خلق به تغییری کیفی در کل نظام سیاسی و اقتصادی - اجتماعی نمی‌انجامد. اساس نظام تغییر نمی‌یابد و بند و زنجیر بردگی در کلیت آن دست‌نخورده باقی می‌ماند. تغییرات کمی و دگرگونی‌هایی ناشی از ظرفیتهای مبارزه ضدامپریالیستی دموکراتیک مردم ایران در این یا آن عرصه از کل نظام موجود، به مثابه رفرم است. تحولات ناشی از مبارزات ضدامپریالیستی دموکراتیک مردم ایران به هر چیز جز جمهوری دموکراتیک خلق بیانجامد، رفرمها و اصلاحاتی تلقی می‌شوند. باید در همین تلاش برای بسیج توده‌های کارگر و خلق در راستای تحقق جمهوری دموکراتیک خلق، برای اصلاحات و رفرمها نیز مبارزه کرد. این مبارزه هم برخی نیازمندی‌های بلاواسطه و مستقیم مردم را با فشار آوردن به نظام سیاسی و اقتصادی حاکم و تحمیل عقب‌نشینی به ارتجاع حاکم، تأمین می‌کند و هم‌اینکه راه گردآوری، متحدکردن و مشکل ساختن کارگران و زحمتکشان را برای اقدامات بعدی هموار می‌سازد. براین پایه مبارزه برای آزادیهای سیاسی و حتی حاکمیت‌های جایگزین (غیر از جمهوری دموکراتیک خلق)، در چارچوب رفرم و اصلاحات قرار دارد و مطابق شرایط مشخص باید خدمت مشخص این رفرمها و اصلاحات به استراتژی انقلابی معین و تعریف شود.

اما ببینیم مقاله "برخی مبانی و مسائل مربوط به جبهه" در این زمینه‌ها چه

استراتژی "استقرار دموکراسی سیاسی" را در حزب توده تا قبل از تسلط جناح کیانوری در پلنوم شانزدهم، هدایت می‌کرد. این دیدگاه علیرغم وحدت‌نظرش با جناح کیانوری حول برنامه ۱۳۵۴ حزب توده بر سر ائتلاف با "بورژوازی ملی" و لیبرالها، ظاهراً با برجسته‌کردن اهمیت مقدم آزادیهای سیاسی بر مبارزه ضدامپریالیستی، با جناح دیگر حزب توده اختلاف داشته است. به همین دلیل در دوره بعد از انقلاب شاهد فعالیت‌های ایرج اسکندری برای تاس با علی امینی و امثالهم بودیم که باصطلاح از طرف جناح کیانوری بطور علنی مورد شانت قرار گرفت.

"دموکراسی و جنبش کمونیستی" ادامه می‌دهد: اگر چه ایران امروز با همین اعتقاد برای استقرار جمهوری دموکراتیک خلق مبارزه کند، بسرعت حمایت مردم و فعالان سیاسی ترقی‌خواه و دموکرات جامعه را بخود جلب خواهد کرد. (۱۳)

خیر! چنین نیست. مشکلات و موانع موجود در برابر جلب "حمایت مردم و فعالان سیاسی ترقی‌خواه و دموکرات جامعه" را به جمهوری دموکراتیک خلق کم جلوه ندهیم. قضیه به این سادگی‌ها نیست. مشکلات براتب دشوارتر و صعب‌العبورتر از آن هستند که بتوان بدین ترتیب و "سرعت" حمایت مردم را جلب کرد. "مردم و فعالان سیاسی ترقی‌خواه و دموکرات" تجارب دردناک و گزنده‌ای از گذشته دارند. آنها یاد گرفته‌اند که هم‌چون گذشته حول شعارهای مبهم و کلی، هرچند که زیبا جلوه کنند، بسیج نشوند. مبارزه در راه استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، جلب حمایت و بسیج توده‌های وسیع مردم در این مسیر، راهی دراز و پراز دشواری است. این راه جز از طریق حضور در مبارزه روزمره کارگران و زحمتکشان و سازمانگری این مبارزه در راه اهداف مشخص و صریح میسر نمی‌باشد. اهدافی که معطوف به استراتژی دموکراسی خلقی بوده و در هر لحظه و هر مقطع افشای آلترناتیوهای دیگر را در خود منعکس می‌سازد. اما چه بسا در چارچوب استراتژی پیشنهادی دیگری، از این مشکلات و دشواریها نشانی نباشد. و بدین ترتیب راه فوری قابل فهم باشد!!

متأسفانه نوشته "دموکراسی و جنبش کمونیستی" همانند نوشته قبلی "برخی مباحث..." از علل مشکلات هم ارزیابی نادرستی ارائه می‌کند، که زیاد هم بیراهه نخواهد بود اگر استراتژی جدید رفقا را راه پیشنهادی دیگری بگیریم.

منشا تاکتیک‌های نادرست ما در گذشته دیدگاه استراتژیکی بود که در عمل پیروش بودیم و برسر ما آن آورد که شاهدیم. علل را در این یا آن تاکتیک جستجو کردن ما را به کجراه می‌کشاند. آن استراتژی غلط کماکان در عملکردمان دست‌نخورده باقی مانده است و منشاء صدمات جدی در فاصله سالهای ۶۲ تاکنون بوده و بدرستی کنگره ما نیز بررسی فعالیت سازمان در داخل را در دستور قرار داده است. در اینجا قصد وارد شدن در این بحث را ندارم. فقط خاطرنشان می‌گردد که بسیاری از ادعاهای ما در زمینه استراتژی و تاکتیک انقلابی توسط عملکردمان محک می‌خورد.

"دموکراسی و جنبش کمونیستی" می‌پرسد: "آیا جنبش کمونیستی ایران و جهان تا به امروز از کم توجهی به مساله دموکراسی لطمه دیده و یا از اغراق در اهمیت آن؟ اگر پاسخ اینست که از بی‌توجهی و کم‌بها کردن آن آسیب دیده، بنابراین هشدارها و نگرانی‌ها نیز عمدتاً باید متوجه این خطر باشد" (۱۴) تشریح و بررسی صدمات دیدگاه بوروکراتیک بر جنبش جهانی در حوصله این نوشته نمی‌گنجد. بر صدمات وارده به جنبش کمونیستی ایران مکث می‌شود. صدمات و ضایعات کنونی و گذشته وارده به جنبش کمونیستی ایران در دیدگاه‌های حاکم بر جنبش ریشه داشته که به تاکتیک‌های سیاسی و روش‌های تشکیلاتی نادرست انجامید، نه اینکه صرفاً به تاکتیک ما در قبال دموکراسی مربوط بوده است. بخش بزرگی از جنبش کمونیستی از جمله سازمان ما به استراتژی انقلابی دموکراسی خلقی پشت نمود و دچار خطاهای دردناک گردید. فجایع دردناکی که استراتژی "دموکراتیک ملی" حزب توده و سازمان اکثریت و استراتژی رفرمیستی "پیشرفت اجتماعی" بهار آورد، نیازی به طرح مجدد ندارد. اما ببینیم استراتژی "استقرار دموکراسی سیاسی" در جامعه ما برای جلب سریع "حمایت مردم و فعالان سیاسی ترقی‌خواه و دموکرات جامعه" چه عملکردی در گذشته داشته است. از جمله عملکرد این دیدگاه موضع‌گیری حزب توده نسبت به تظاهرات مردم در سال ۵۶ می‌باشد. دیدگاه "استقرار دموکراسی سیاسی" در جامعه در شرایط اوج‌گیری جنبش توده‌های به بندگشیده شده، تظاهرات خشمگین و مبارزه آشکار مردم تبریز در ۲۹ بهمن سال ۵۶ را علیه رژیم وابسته شاه، ارادل و اوپاش و به "ماثوئیستهای تفرقه‌افکن" نسبت داد. اگر کسی فکر کند این فقط یک اشتباه تاکتیکی بوده است و می‌توانست اتفاق نیز نیافتد به رابطه این تاکتیک با استراتژی جنبه متحد ضددیکتاتوری و نیروهای تشکیل‌دهنده آن توجه کافی نداشته است.

ائتلاف با بورژوازی برای "استقرار دموکراسی سیاسی" توافقی در هدف و روش رسیدن به آن است، چنین ائتلافی بنا به تجربه عمیق انقلاب بهمن در

دست‌نخورده گذاشتن پایه‌های آن دیدگاه و از این جنبه به آن جنبه افتادن ما را در شرایط دیگری به توهم نسبت به جنبه دیگری از ساله می‌کشاند و این بار با محور کردن "دموکراسی" جنبه ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری، وظایف این مرحله از انقلاب در سایه می‌ماند. و ما را در انجام وظایفمان ناتوان خواهد ساخت. در "دموکراسی و جنبش کمونیستی" این اتفاق بوضوح افتاده است. وقتی ما فرمان را از استراتژی رفرمیستی رها نکرده و در چارچوب استراتژی انقلابی جمهوری دموکراتیک خلق در مبارزات ضدامپریالیستی - دموکراتیک جاری شرکت نکنیم، در نفی دنباله‌روی از جناح باصطلاح ضدامپریالیست اقشار غیرپرولتری، اثبات دنباله‌روی از اقشار دیگر را ارائه کنیم، در گذشته دفاع از دموکراسی، طرح آزادیهای سیاسی بعنوان شرط پیشرفت سایر تحولات ترقیخواهانه و تأکید بر اهمیت دموکراسی در جامعه و در حزب، امری بورژوا - لیبرالی و بورژوا - رفرمیستی تلقی می‌شد و بدینسان سیاست توجیه حکومت اسلامی و توجیه اقدامات ضددموکراتیک و خطشی حایتگر نسبت به رژیم اسلامی، ظاهری مارکسیست لنینیستی و رادیکال بخود می‌گرفت و دفاع از آزادیهای سیاسی به بورژوازی لیبرال سپرده می‌شد. (۱۵) طبیعتاً در قبال شرایط حاکم بر جامعه ما در بعد از انقلاب بهمن از موضع طبقه کارگر و سازماندهی مبارزات ضدامپریالیستی دموکراتیک مردم ایران تاکتیک دفاع از آزادیهای سیاسی و تشکیل ائتلاف برای این منظور از اهمیت اساسی برخوردار بوده است. اما این تنها یک تاکتیک ما و مربوط به شرایط معینی بوده است. تأمین این خواست و "شرط پیشرفت سایر تحولات ترقیخواهانه" با ساله قدرت از دیدگاه استراتژی انقلابی باید مورد تأکید قرار گیرد. لیکن انتقاد برحق "دموکراسی و جنبش کمونیستی" به دیدگاه حایتگر از به اصطلاح جریان‌های ضدامپریالیست به این می‌رسد که "جوامعی که در آنها آزادیهای سیاسی رعایت می‌شد" به سوسیالیزم نزدیکتر است: "این دیدگاه با تأکید بر اینکه "آزادیهای سیاسی مخصوص کشورهای سرمایه‌داری" و "توطئه امپریالیست‌ها" است، حکومت خمینی را جزو "کشورهای غیرسرمایه‌داری" و به سوسیالیزم مورد نظر خود نزدیکتر معرفی می‌کرد تا جوامعی که در آنها آزادیهای سیاسی رعایت می‌شد" (۱۱) استراتژی رفرمیستی "ملی دموکراتیک" حزب توده، اگر جنبه دموکراتیک مرحله انقلاب ما را بغراموشی می‌سپارد و حاکمیت خمینی را در "راه غیرسرمایه‌داری" و به سوسیالیزم نزدیکتر می‌بیند، "دموکراسی و جنبش کمونیستی" جنبه ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری مرحله انقلاب را در سایه قرار می‌دهد و جوامعی که در آنها "آزادیهای سیاسی رعایت می‌گردد"، را به سوسیالیزم نزدیکتر ارزیابی می‌کند. آیا همین درک از جوامعی که آزادیهای سیاسی در آنها مستقر است منشاء طرح جبهه‌های سرنگونی جمهوری اسلامی، دموکراسی حول برنامه‌ای مترقی است؟ ما در نوشته "استقرار دموکراسی" و جنبش کمونیستی" می‌توانیم بر این حکم درست انگشت بگذاریم که می‌گوید "در کشور ما نیروهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی اگر در رهبری جنبش قرار گیرند، نمی‌توانند تأمین‌کننده آزادیهای سیاسی باشند" (۱۲) ولی در نوشته "برخی مباحث..." با احکام دیگری چون "سرنگونی جمهوری اسلامی" و "دموکراسی حول برنامه‌ای مترقی"، بدلیل دور بودن جمهوری دموکراتیک خلق و نیز نزدیکی "جوامعی که در آن آزادیهای سیاسی رعایت می‌شد" به سوسیالیسم، روبرو هستیم. باید گفت چه در آن جامعه استراتژیکی که حزب توده و جناح راست اکثریت ارائه می‌کنند و چه در این نوع جوامع که در آن آزادیهای سیاسی رعایت می‌شوند، استراتژی ما حکم می‌کند که از موضع طبقه کارگر و توده‌های خلق به سازماندهی مبارزات ضدامپریالیستی - دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری آنها اقدام کنیم. استراتژی "ملی - دموکراتیک" و "پیشرفت اجتماعی" سلاخی دموکراسی را در مقابل خمینی نشان داد. استراتژی "جوامعی که در آن آزادیهای سیاسی رعایت می‌شد" نیز سلاخی دموکراسی را کمی پوشیده‌تر نشان خواهد داد. نباید گذاشت تراژدی بار دیگر تکرار گردد. دلیل این امر روشن است. در بسیاری از جوامع و منجمله در جامعه ما که جامعه سرمایه‌داری با ویژگی وابستگی است، آزادیهای سیاسی را نمی‌توان بنحو پایداری حفظ نمود و از توسعه آن به عرصه اقتصادی و روابط بین‌الملل جلوگیری نمود. کارگران و زحمتکشان در جامعه ما در شرایط آزادیهای سیاسی به توسعه دموکراسی در اقتصاد و کنترل اقتصادی پیش می‌روند. این امر با منافع احزاب و طبقه حاکم در نظام سیاسی - اقتصادی کنونی تضاد دارد. مبارزه و مقاومت کارگران و زحمتکشان اجتناب‌ناپذیر می‌شود و دولت برای محدود کردن این مبارزه دست به محدود کردن دموکراسی و سرکوب کارگران می‌زند.

استراتژی "استقرار دموکراسی سیاسی" در جامعه ما، نه کشف جدید و نه تنها مربوط به امروز است. خوشوقتی نسل کنونی کمونیستها در این است که تجارب زیادی در اختیار دارد و می‌تواند از آنها استفاده کند. برآستی انقلاب بهمن درسهای بس غنی برای نسل کنونی داشته است. و سنگ می‌کلی بدستان داده است. ایرج اسکندری یکی از رهبران قدیمی و طراز اول حزب توده نیز بنوعی

دموکراسی چیست؟

دموکراسی شکلی از دولت و یکی از انواع آن است. بزبان ساده‌تر دموکراسی مشابه شکلی از دولت در جامعه طبقاتی بوده و آن حاکمیت یا دولت نیز دارای مضمون اجتماعی - طبقاتی معینی است. برای روشن‌تر شدن مسأله، اشاره مختصر به شکل و مضمون دولت ضروری است.

دولت که در جریان مبارزه طبقاتی پدید آمد و تکامل یافت همواره بیانگر منافع طبقه‌ای است که حاکمیت اقتصادی و سیاسی را در اختیار دارد. مضمون دولت یا نوع دولت بسته به اینکه چه طبقه‌ای صاحب قدرت است و یا اینکه دولت حافظ منافع چه طبقه‌ای است، روشن می‌گردد. انواع دولت‌های استشارگر، برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری می‌باشند و در نتیجه انقلاب سوسیالیستی، دولت استشارشوندگان یا دولت سوسیالیستی جایگزین دولت استشارگران یا دولت سرمایه‌داری گردید. پس نوع دولت را ماهیت طبقاتی دولت تعیین می‌کند.

شکل دولت چیست؟

شکل هر دولت برپایه چگونگی اداره آن (مثلا دولت‌های بورژوازی سلطنت یا جمهوری و اشکال دیکتاتوری پرولتاریا بصورت شورائی یا دموکراسی خلقی)، ساختار دولتی آن (متمرکز یا فدراتیو) و نظام سیاسی آن (تک‌حزبی یا چندحزبی) مشخص می‌شود. پس هر نوع دولت متناسب با چگونگی اداره‌اش، ساختار و نظام سیاسی می‌تواند اشکال مختلفی بخود گیرد. یا به بیان دیگر شکل هر دولت بیانگر چگونگی اداره‌اش، ساختار و نظام سیاسی می‌باشد.

مارکس می‌نویسد: "... جامعه کنونی یک جامعه سرمایه‌داری است که در همه کشورهای متدین وجود دارد. این جامعه کم و بیش از آمیزه‌های قرون وسطائی میراست و بنابراین خصوصیات تکامل تاریخی هر کشور کم و بیش تغییر شکل داده و کم و بیش تکامل یافته است. بالعکس "دولت کنونی" در حدود هر کشور شکل مخصوصی دارد. در امپراتوری آلمان پروسه دولت بگلی غیر از آنست که در سوئیس وجود دارد. در انگلستان بگلی غیر از آنست که در کشورهای متدین وجود دارد. لذا دولت کنونی یک پدیده ساختگی است. ولی بین دولت‌های گوناگون کشورهای گوناگون تمدن با وجود تنوع شکل، وجه مشترکی وجود دارد و آن اینکه همه آنها بر زمینه جامعه کنونی بورژوازی مبتنی هستند که از لحاظ سرمایه‌داری کم و بیش تکامل یافته است. بدین جهت این دولت‌ها دارای برخی علائم مشترک مهمی هستند. بدین معناست که می‌توان دولت‌داری کنونی را در نقطه مقابل آن آینده‌ای قرار داد که در آن دیگر جامعه بورژوازی که ریشه فعلی دولت‌داری است روبرو می‌رود." (۱۵)

یا لنین می‌نویسد: "اشکال دولت‌های بورژوازی فوق‌العاده گوناگون، ولی ماهیت‌شان یکی است، همه این دولت‌ها بهرحال و سرانجام حتما دیکتاتوری بورژوازی هستند."

با این تعریف از مضمون و شکل دولت می‌توان گفت:

دموکراسی شکلی برای دولت نیز می‌تواند باشد. ولی با این تعریف فقط به اشکال مختلف دولت که وجود داشته و وجود خواهد داشت و تحت تاثیر شرایط معین سیاسی به‌دیگر می‌توانند تبدیل شوند، اشاره می‌گردد. اما از سوی دیگر دموکراسی در مفهوم مضمونی دولت یعنی صاحبان قدرت و طبقه حاکم و دولت براساس منافع طبقه حاکم نیز وجود دارد. از این زاویه دولت طبقه کارگر قاعدتاً دولتی مبتنی بر پایه‌های توده‌ای قدرت و نقش فعال و خلاق توده‌ها در اداره امور دولتی است، در حالی که دولت بورژوازی دولتی مبتنی بر نقش طبقه بورژوازی و فعالیت آنها در اداره امور دولتی است. از دیدگاه ما و از زاویه مصالح واقعی دموکراسی یعنی اکثریت آحاد مردم، دولت پرولتاریا دولتی دموکراتیک و دولت بورژوازی دولتی بوروکراتیک باقی می‌ماند هر چند که اشکال دموکراتیک خود را بتوانند حفظ و یا تغییر دهند. بنابراین دموکراسی می‌تواند شکلی از دولت نیز باشد ولی دموکراسی را نمی‌توان و نباید تنها محدود به شکل دانست و باید در مضمون دولت یعنی طبقه حاکم نیز تعریف نمود. تنها در این صورت است که می‌توان از هرگونه برداشت نادرست نسبت به مضمون دیکتاتوری پرولتاریا و یا شکل دموکراسی دولت‌های طبقات مختلف، جلوگیری نمود. هم‌چنین به این طریق می‌بایست با دموکراسی نامعین مرزبندی نمود و از تصورات و آرزوهای اساساً اخلاقی نسبت به آن جلوگیری کرد.

این تعریف از دموکراسی که ماهیت و سرشت آن را بیان می‌کند بر بستر ارتباط فی‌مابین دموکراسی و دولت، دولت و طبقات استوار می‌باشد و با مفهوم تجریدی دموکراسی یا "دموکراسی ناب" و "خالص" که در هیچ جا وجود نداشته

تناقض با اهداف و روش‌های مبارزات انقلابی کارگران و توده‌های خلق قرار داشت. صحبت بر سر رد تاکتیک مبارزات آرام برای آزادی‌های سیاسی در هر شرایطی نیست. نباید خود را گرفتار این بحث‌های کلی و غیرمشخص کرد. شرایط مشخص در چارچوب استراتژی انقلابی، تاکتیک‌های بسیار متنوع و بدیعی را در مقابل ما قرار خواهد داد. اما در این جا آن شور و شوق ساده‌دلانه‌ای که "دموکراسی و سیاسی" جنبش کمونیستی" می‌خواهد رواج دهد، که با اعتقاد به دموکراسی سیاسی، "بسرعت حمایت مردم و فعالان سیاسی و ترقی‌خواه و دموکرات جامعه را بخود جلب خواهد کرد"، را به میان براتیک برده‌ایم. خیر! اگر ما به انقلاب و سازماندهی مبارزات طبقه کارگر و تامین رهبری آن در انقلاب ضدامپریالیستی - دموکراتیک فکر می‌کنیم، باید این ائتلاف را شناخت و به تمام جنبه‌های آن وقوف داشت. تنها در چنین صورتی می‌توانیم ظرفیت‌های ضدامپریالیستی و دموکراتیک و یا هر یک از جنبه‌های جنبش مردم را مثلا مبارزه برای آزادی‌های سیاسی را، موضوع اتخاذ تاکتیک‌های درست قرار دهیم.

اما دیدگاه اعتقاد به "دموکراسی" برای استقرار جمهوری دموکراتیک در سازمان ما نیز پیشنهادات و پراتیکی را به ظهور رسانده است. همین دیدگاه با ارزیابی غلط و ذهنی نسبت به بورژوازی لیبرال موجب توهم‌پرانی نسبت به آن می‌گردد.

برای نمونه بدنیست به مقاله "سیمای شجاعانه دکتر فاطمی و تحریف سلطنت‌طلبان" مندرج در شماره ۴۳ نشریه فدائی اشاره‌ای داشته باشیم. رهنمودها و توصیه‌های این مقاله که "جبهه ملی" یعنی بخشی از لیبرال‌های وطنی را نسبت به نزدیکی به سلطنت‌طلبان هشدار می‌دهد، بروشنی نشان از توهمی دارد که مقاله در برخورد با بورژوازی لیبرال در آن فرورفته است. این مقاله در خطاب به آنها می‌گوید:

"آقایان جبهه‌میلی و جمهوریخواهان جبهه ملی لاید اگر "مصلحت" بدانند به دعاوی مقاله کیهان سلطنت‌طلبان درباره "تشابه نوع حکومت جبهه‌میلی با حکومت سلطنتی دوره شاه فقید"، به این اظهار نظر آفتلی معاش که طرفداران جبهه‌میلی و سلطنت‌طلبان "اصولا هم از نظر وابستگی به طبقات اجتماعی و هم از نظر اصول کلی ایدئولوژی و طرز تفکر هر دو سوی معادله به یک سیستم و به یک طبقه متعلق بوده‌اند، هستند و خواهند بود" و به این گفته که "قمامات رهبری جبهه‌میلی در مقامی نیستند که حکومتی نظیر حکومت سپهبد زاهدی در صدد احماء آنان برآمده باشد"، پاسخ خواهند داد همچین اگر آقایان جمهوری خواهان جبهه‌میلی مبارزه‌جویی دکتر فاطمی را در جریان نهضت ضداستعماری ایران ارج می‌نهند، لاید خودشان در مقابل تحریفات سلنت‌طلبان بدفاع از دکتر فاطمی خواهند پرداخت."

از عملکرد دیدگاه اعتقاد به دموکراسی سیاسی نمونه‌های دیگری نیز می‌توان آورد، ولی کمتر نمونه‌ای می‌توان یافت که به توضیح و تشریح دموکراسی که با مبارزات مردم پیوند دارد و در دموکراسی خلقی تحقق می‌یابد پرداخته شده باشد. تا دشمنان آزادی و یا دوستان ناپیگیر و خودغرض آزادی را به توده‌ها بشناساند. با این اوصاف آیا می‌توان "بسرعت حمایت مردم و فعالان سیاسی ترقی‌خواه و دموکرات جامعه را بخود جلب خواهند کرد" را جدی گرفت؟ یا اینکه باید آنرا به مثابه برخوردی شورانگیز و ساده‌دلانه و یا زورنالیستی با وظایف خطیر دانست.

قدرت دموکراسی در سوسیالیسم

مسأله اساسی در انقلاب سوسیالیستی چیست؟ اکثریت استشارشونده باید بتواند حاکمیت خود را برقرار نماید. اگر این اکثریت بتواند حاکم شود، استثمار را می‌تواند با کار و تلاش آگاهانه و سازمان یافته از بین ببرد و بدین ترتیب راه‌حل تضادی که منشاء نبردهای طبقاتی بسیاری در تاریخ بوده، را هموار سازد. پس برای از بین بردن استثمار، حاکمیت طبقه استشارگر باید سرنگون گردد و استثمارشوندگان حاکمیت خود را برپا دارند. در این تحول مسأله اصلی حاکمیت اکثریت چیست؟ چه تغییری باید صورت گیرد که اراده اکثریت حاکم باشد و درست را از نادرست تشخیص و اثبات یا نفی نماید؟ ابزار اصلی این حاکمیت کدامست؟ اکثریت جامعه چگونه باید درگیر اداره امور دولتی شوند؟ آیا می‌توان بدون درگیر شدن واقعی اکثریت جامعه در اداره امور دولتی و بدون حاکمیت پایدار استشارشوندگان از سوسیالیسم سخن گفت؟ این حاکمیت برخوردش با آزادی‌های سیاسی منجمله آزادی احزاب چگونه است؟ آیا تاکید بر نقش توده‌ها در اداره امور دولتی بهره‌گیری از سایر نیازهای دموکراسی و منجمله آزادی‌های سیاسی، صنفی و احزاب را مسکوت می‌گذارد یا این که عیقا طرح می‌نماید؟ در پاسخ به این سئوالات باید به تشریح دموکراسی در وجوه مختلفش از جمله در رابطه با قدرت پرداخت.

و نخواهد داشت مرز می‌کشد و اما نکته دیگر جنبه حقوقی دموکراسی است که نباید نادیده گرفته شود.

دموکراتیسم و دیکتاتوری پرولتاریا

طرح لنین که با تکامل آموزش مارکس و انگلس فراهم شده است دوجنبه از مساله را روشن کرده است، دموکراتیسم و نفی بوروکراتیسم. در مورد دموکراتیسم لنین می‌گوید: "ولی روش این دیکتاتوری نسبت به دموکراسی چه خواهد بود؟ ما دیدیم که مانیفست کمونیست دو مفهوم را بطور ساده کنار هم قرار می‌دهد "تبدیل پرولتاریا به طبقه حاکم" و "بکف آوردن دموکراسی" بر اساس نکات فوق‌الذکر می‌توان بطور دقیق‌تری معین کرد که دموکراسی هنگام گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم چگونه تغییر می‌یابد. و اما دیکتاتوری پرولتاریا یعنی متشکل کردن پیشاهنگ ستکشان بصورت طبقه حاکم برای سرکوب ستگران نمی‌تواند بطور ساده فقط به بسط دموکراسی منتج گردد. همراه با بسط عظیم دموکراتیسم که نخستین بار دموکراتیسم برای توانگران نبوده بلکه دموکراتیسم برای تبه‌دستان و مردم است" (۱۸)

دموکراتیسم برای تبه‌دستان و مردم برای نوع جدید از دولت یعنی دولت اکثریت استثمار شوندهگان طبعاً دیگر تنها با حق رای دادن و انتخاب کردن عملی نمی‌شود. همه بنوبه خود امور دولتی را باید بطور روزمره نیز اداره کنند. اما همه مردم برای اعمال حاکمیت خود در نوع حاکمیت بی‌نمونه در تاریخ به نهادها و مکانیسم‌های خاص خود نیاز دارند، هم از نظر تامین کارکرد دموکراتیسم و هم مقابله با بوروکراتیسم. لنین در این باره می‌نویسد: "کارگران پس از بکف آوردن قدرت سیاسی دستگاه بوروکراتیک قدیمی را خرد می‌کنند از بیخ و بن درهم می‌شکنند یک سنگ روی سنگ آن باقی نمی‌گذارند و دستگاه نوین جایگزین آنها می‌نمایند که مرکب از همان کارگران و کارمندان خواهد بود و علیه بوروکرات شدن آنها بفوریت اقداماتی بعمل خواهد آمد که مارکس و انگلس آنرا مفصلاً تشریح کرده‌اند (۱) نه تنها انتخابی بودن بلکه در هر موقع قابل تغییر بودن (۲) پرداخت دستمزدی که از دستمزد کارگر تجاوز نکند (۳) انجام اقدام فوری برای اینکه وظایف کنترل و نظارت را همه اجراء نمایند و همه موقتاً بوروکرات شوند و بنابراین هیچ‌کس نتواند بوروکرات گردد." (۱۹)

شکل جدیدی از قدرت که کارگران و زحمتکشان برای اعمال حاکمیت خود کشف کردند، شکل شورائی قدرت بوده است. شوراها نهادهای جدید متحقق کردن روند واحد تصمیم‌گیری، اجرا و کنترل بودند. برخلاف تفکیکی که سیستم دموکراسی بورژوائی بین نهادهای تصمیم‌گیری و اجرائی ایجاد کرده بود، مجریان برای اولین بار به سطح تصمیم‌گیرندگان ارتقاء یافتند و خود این امر شالوده‌ای برای دموکراتیسم و علیه بوروکراتیسم گشت. دموکراسی از این دید جزء ذاتی سوسیالیسم است و پیشرفت سوسیالیسم بطرز اجتناب‌ناپذیری به گسترش دموکراسی باید منجر شده تا جایی که دیگر دموکراسی که در هر صورت به معنای دولتی برای اعمال تبعیت اقلیت از اکثریت نیز می‌باشد، زوال یابد. طبیعی است که دموکراسی پرولتری و شرکت توده‌ها در اداره امور دولتی به گفتگو و بحث و انتقاد آزاد و انتخابات هزاران بار بیش از دموکراسی بورژوائی نیاز داشته باشد و از این جهت آزادیهای سیاسی منجمله آزادی احزاب از الزامات این سیستم است و با دیکتاتوری پرولتاریا تناقضی ندارد. اگر بخواهیم عناصر اصلی دیکتاتوری پرولتاریا را از نظر شکل و مضمون این دموکراسی بشماریم می‌توان موارد زیر را ارائه داد:

- حاکمیت طبقه کارگر و توده‌های فقیر زحمتکش و دهقانان
- شرکت گسترده توده‌های استثمارشونده در اداره امور دولتی
- محو سلطه سرمایه‌داری و طبقه حاکم
- نهادهای واحد تصمیم‌گیری و اجرائی قدرت از پائین‌ترین سطوح تا عالی‌ترین سطوح حکومتی برپایه انتخابی بودن و حق تغییر مقامات و حذف امتیازات ویژه پست‌ها و مقامات دولتی
- آزادی سیاسی و منجمله آزادی احزاب در چارچوب قانون اساسی انقلاب
- مباحث کنونی و تصمیمات مهمی نیز که تاکنون در جریان مقابله با عوارض عقب‌ماندگی در کشور شوروی اتخاذ شده بنا به شواهد با تأکیدات درست بر مقام و موقعیت هریک از عناصر تشکیل‌دهنده دموکراسی سوسیالیستی همراه می‌باشند.

گورباچف می‌گوید: "شوراها دموکراسی مستقیم و دموکراسی نمایندگی را بطور منحصراً بفرود موثر درهم می‌آمیختند... برخی شواهد نشان می‌دهد که کارگران از حق خود دایر بر مشارکت مستقیم در اداره امور دولت، حتی که قانون اساسی بر آن صحنه گذاشته، محروم شده‌اند. نتیجه این شد که اصل انقلاب سوسیالیستی یعنی اینکه حاکمیت نه تنها باید برای زحمتکشان باشد بلکه همچنین باید توسط آنان اعمال شود، خدشه فراوان دید... به همین دلیل در چارچوب حرکت بازسازی خود را با وظیفه‌ای سهمگین روبرو می‌یابیم: ضرورت اعاده کامل نقش شوراها بمثابه ارگان حاکمیت سیاسی و شالوده دموکراسی

لنین با توجه به شرایط خاص دورانی که در آن بسر می‌برد نتایج بررسی‌های مارکس و انگلس را درباره دموکراسی تکامل داد و براین اساس اهمیت درجه اول دموکراسی را از جنبه طبقاتی و ماهوی و نقش درجه دوم آنرا از جنبه حقوقی نشان داد. دموکراسی از سوئی به معنای دولت یعنی ابزار سیادت طبقه‌ای بر طبقه دیگر می‌باشد و از سوی دیگر به معنای قبول برابری بین افراد کشور و حق کلیه افراد در رای دادن به نحوه اداره امور دولتی نیز می‌باشد. از زاویه این حق، دموکراسی شامل آزادی گفتار، آزادی اندیشه و انتخاب ارگانهای تصمیم‌گیرنده می‌باشد. دموکراسی سیاسی و نهادهای متحقق اراده این دموکراسی، اموری نیستند که بود و نبود آنها در اعمال هر نوع دموکراسی چه بورژوائی و چه پرولتری سهمی نداشته باشند. اینها از الزامات حیاتی دموکراسی هستند. این عنصر از دموکراسی گرچه به عوامل تشکیل‌دهنده شکل دموکراسی مربوط است ولی طبیعتاً مضمون هرپدیده‌ای یعنی در اینجا حکومت طبقه حاکم برای حیات خود و برای تامین دموکراسی میان خود به شکل مناسب، نیز نیاز دارد این جنبه از مساله می‌بایست از طرف دولت طبقه کارگر نیز با حساسیت دنبال شود. چرا که حکومت اکثریت برای اعمال خود هرچه بیشتر به ابزارهای تامین و تحقق اراده این اکثریت نیاز دارد.

دموکراتیسم در دموکراسی‌های بورژوائی

دموکراتیسم در دولت‌های بورژوائی سرودم بریده است، زیرا استثمارشوندگان یعنی اکثریت اهالی را در اداره امور دولت راهی نیست. لیکن در جمهوری‌های دموکراتیک بمثابه حق انتخاب، حق اجتماعات، حق شکل و آزادی مطبوعات و بیان و... که ابزارهایی جهت مشارکت مردم در سیاست می‌باشد، بصورت کنترل‌شده و در تنگنای مناسبات سرمایه‌داری وجود دارد و بقول لنین از آنجا که در واقع دموکراتیسم دولت‌های بورژوائی دموکراتیسم برای اقلیت جامعه است، دموکراتیسمی که در جمهوری‌های دموکراتیک وجود دارد محدود، فشرده و مسخ شده است.

"در جامعه سرمایه‌داری مشروط به اینکه به مساعدترین وجهی تکامل یابد، دموکراتیسم کم و بیش کامل در جمهوری دموکراتیک وجود دارد ولی این دموکراتیسم همیشه در تنگنای استثمار سرمایه‌داری فشرده شده و لذا در ماهیت امر همواره دموکراتیسم برای اقلیت یعنی فقط برای طبقات دارا و فقط برای توانگران است" (۱۶)

"دموکراسی برای اقلیت ناچیز، برای توانگران، اینست دموکراتیسم جامعه سرمایه‌داری. اگر مکانیسم دموکراسی سرمایه‌داری را قدری از نزدیک‌تر مورد دقت قرار دهیم آنگاه خواه در جزئیات بی‌اهمیت و باصطلاح بی‌اهمیت حق انتخاب خواه در طرز کار موسسات انتخابی خواه در مورد موانع عملی موجود در سر راه حق اجتماعات و خواه در سازمان صرفاً سرمایه‌داری مطبوعات بومیه و غیره و غیره همه‌جا پشت‌سرهم ناظر محدودیت دامنه دموکراتیسم خواهیم بود... ولی این محدودیت‌ها من حیث‌المجموع تهدیدستان را از سیاست و شرکت فعال در دموکراسی محروم و برکنار می‌نماید" (۱۷)

در اینجا قصد ما بی‌اهمیت‌کردن حق انتخاب یا نادیده‌گرفتن آزادیها که کارگران و زحمتکشان طی سالیان متمادی مبارزه کسب کرده‌اند، نمی‌باشد بلکه نشان دادن سرشت آنها و در واقع دموکراتیسم سرو دم بریده دموکراسی‌های بورژوائی است و واقعیت اینست که در دموکراسی‌های بورژوائی اکثریت اتحاد مردم یعنی زحمتکشان بطور کلی از اداره امور دولتی برکنار نگه‌داشته شده‌اند. اهرم‌های واقعی حاکمیت در دست بورژوازی است و انتخابات موجب تغییر احزاب و افراد در چارچوبی معین می‌گردد که در وضعیت موجود چیز اساسی را نمی‌تواند تغییر دهد. و بقول انگلس حقوق انتخاباتی همگانی نمی‌تواند چیزی بیشتر از شاخص و نشانه رشد و آگاهی طبقه کارگر باشد، زیرا حقوق انتخاباتی بورژوائی قادر به نشان دادن اراده واقعی اکثریت زحمتکشان و تثبیت تحقق آن نیست بنابراین هم‌طراز کردن دموکراسی با چنین حق انتخاباتی که در دموکراسی‌های بورژوائی تامین است، عوامفریبی است و تمام آنچه که درباره دموکراسی "ما فوق طبقات" گفته می‌شود، دروغ محض است.

ضرورتی به تشریح دموکراتیسم در دموکراسی بورژوائی جهت نشان دادن محرومیت توده‌ها از اداره امور دولتی نیست. این واقعیت روشن آشکار می‌سازد که به صرف حقوق دموکراسی سیاسی و وجود نهادهای مربوط به دموکراسی پارلمانی، دموکراتیسم برای توده‌ها تامین نمی‌گردد. اگر بصراف دموکراسی سیاسی علیرغم تمام اهمیت آن در حفظ مضمون دموکراتیک قدرت طبقاتی، دموکراتیسم تامین نمی‌شود، برای تامین دموکراتیسم واقعی و نه سرودم بریده چه باید کرد؟

تعریف کرده باشد. توده‌های حاکم طبقا در شرایط تسلط سیاسی خود و با بهره‌گیری از آگاهی حاصله از تلاش فکری و عملی خلاق خود در فضای بحث و انتقاد آزاد می‌توانند حاکمیت خود را حفظ و توسعه دهند. اما در اوضاع عدم حضور و فعالیت حاکمیت استثمارشوندگان آزادی‌خواهان هیچ چیز جدیدی در بر ندارد. مگر در نظام‌های بورژوازی دموکراتیک آزادی‌خواهان به آزادی کارگر از دیکتاتوری می‌انجامد؟

آیا طرح "دموکراسی و جنبش کمونیستی" در سوسیالیسم، دولت معمول بورژوازی به اضافه آزادیهای سیاسی و آزادی احزاب است؟ براین بستر آن جا هم که رفیق علی از آزادی احزاب سخن می‌گوید، ابهام برجای می‌نهد به عنوان مثال در "برخی مباحث..." "آزادی سیاسی برای دشمنان خود" را شرط "وفاداری عمیق به دموکراسی" و در "دموکراسی و جنبش کمونیستی" در برابر این سؤال آیا تحت هیچ شرایطی نمی‌توان آزادیهای سیاسی را محدود نمود؟ سکوت برمی‌گزیند.

عدم صراحتی که در سراسر دو نوشته فوق موج می‌زند، جا را برای سؤالات بسیاری از این دست باز می‌گذارد. باید نظرات را بطور صریح و کامل بیان نمود زیرا اگر نظرات را امروز نتوانیم یا فردا باید پوشیده آنها را پیش ببریم یا باید از آنها صرفنظر کنیم. سخن کوتاه درک رفیق علی کشتگر نسبت به ماهیت و شکل قدرت سیاسی در انقلاب سوسیالیستی، یعنی نسبت به دیکتاتوری پرولتاریا چیست؟

در حاشیه

در نوشته "دموکراسی و جنبش کمونیستی" آمده است: "این را نیز نباید فراموش کرد که در تاریخ بسیارند شواهدی که مخالفت با آن چه زمینه پذیرش عمومی و وسیع دارد، بجای آنکه شکل صریح و روشن پیدا کنند، در لفافه همدار، در لفافه همراهی نسبی برای سد کردن تحول و یا مسخ کردن آن پدید می‌گردند. بویژه باید توجه داشت که گرایش مخالف تحول و طرفدار درک‌های گذشته، همواره خود را با روانشناسی نگرانی نسبت به بروز انحرافات جدید منطبق می‌نماید و از آن کمک می‌گیرد" (۲۲)

اولا تجارب گذشته جنبش به همه ما آموخته است که مواضع سیال و متأثر از جو و فضای روز را، تحت هر عنوانی که اعلام شوند، بدون کار مستقل و عمقی مواضع خود ندانیم. باید یاد گرفته باشیم که قدری کار مستقل در زمینه آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم بویژه روی مسائل مشخص ما جامعه انجام داده و بدین ترتیب، برخوردهای یک‌جانبه و سادگی متأثر شدن از رویدادهای روزمره‌گی را به کمک هم در سازمانمان مهار کنیم. اگر این روش را در گذشته در پیش می‌گرفتیم به آن خطای دردناک در قبال رژیم جمهوری اسلامی نمی‌رسیدیم. امروز برای جلوگیری از روزگاری این روش را باید پیشه کنیم. بنابراین اگر مطالب ارائه شده به کنگره با سؤالاتی روبرو می‌گردد، رفقای نویسنده نباید کم‌لطفی کنند و یا مارک به هم‌زمانشان بچسباندند. هنوز خاطرات تلخ گذشته از اذهان رفقای ما زنده نشده است. در گذشته مقولاتی نظیر "راه ترقی اجتماعی" و نتایج سیاسی آن با تعریف و تجید و عنوان‌های رنگ و لعاب‌دار و تحت پوشش "نو" در سازمان جا پیدا نمود. لذا باید از برخوردهای اینچنینی که خود را "نو" و دیگران را "مخالف تحول" و "طرفدار درک‌های گذشته" دانستن دست کشید. باید از سؤالات استقبال کرد. باید در پاسخ به سؤالات به اثبات نظرات پرداخته شود و بطور مستند و مستدل نظرات دیگران به نقد کشیده شود.

ثانیا مطالب ارائه شده به کنگره با نام و عناوین معینی نوشته شده‌اند. این بحث‌ها می‌توانند جوانب درست و نادرست داشته باشند. که قطعا محصول بحث‌ها باید جمع تمام جوانب مثبت باشد. انگاه به خرد جمعی همین است. از الزامات فرهنگ دموکراتیک برخورد صریح، علنی و مستدل با نظرات مخالف می‌باشد. پس بهتر است هر نظری با ذکر عنوان مقاله و نام نویسنده بطور روشن مورد نقد قرار گیرد. بر این اساس اگر رفیق علی روشن می‌کرد، مدافعین درک‌های گذشته چه کسانی هستند و این در گذشته بودنشان را هم استدلال می‌کرد، برای سازمان ما و جنبش مفیدتر واقع می‌گردید. در اینجا عین آنچه که در مقاله "برخی مباحث..." در این رابطه آمده، نقل می‌گردد:

"آنچه می‌تواند و باید موجب نگرانی باشد نه تنوع و اختلاف نظر که همواره امری حتی و اجتناب‌ناپذیر است، بلکه شیوه‌های رایج عدم تحمل، برچسب زدن به نظرات مخالف و برخورد خصمانه بجای ارائه استدلال و منطق است. باید این شیوه‌های رایج که متأسفانه قدمت آن به درازای تاریخ جنبش ما است، جای خود را به برخورد سالم، به ارائه دلایل و مباحث هرچه روشن‌تر و به قضاوت عادلانه و بدون از پیشداوری و خصومت نسبت به نظرات مخالف بدهد. در مباحثه و جدل برای جستجوی حقیقت، باید پذیرفت که حقیقت در انحصار هیچ‌کس نیست و هرکس ممکن است جنبه‌ای از حقیقت را به دیگری بنمایاند. بنابراین باید قبل از هر داوری، به گفته‌ها و نظرات دیگران هر قدر هم که مخالف می‌نماید با باشند اندیشه کرد و در رد یا قبول هر سخن و هر نظری به ابراز دلایل و منطق و نه احساسات، تعصب و پیشداوری تکیه کرد." (۲۳)

در تکمیل نقل قول فوق باید افزود: "دو صد گفته چون نیم کردار نیست"

بقیه در صفحه ۲۶

سوسیالیستی. ما تمامی حیثیت و اعتبار و تمام اختیارات شوراهای را به آنها بازمی‌گردانیم و شرایطی را برایشان فراهم می‌آوریم تا بتوانند کاری واقعی، موثر و خلاق را در چارچوب عمومی بازسازی بشمارانند" (۲۵)

خوشبختانه در ادامه اقدامات عمومی برای علنیت و آزادیهای سیاسی، اخیرا نوزدهمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست اتحاد شوروی تصمیمات مهم دیگری را در راستای شعار لنین "همه قدرت بدست شوراهای" و البته با توجه به شرایط امروز جامعه سوسیالیستی اتخاذ نموده است و جای تردیدی نیست که در صورت پیشرفت عملی این تصمیم گام اساسی و بنیادی برای مقابله با بوروکراتیسم برداشته می‌شود.

بی‌تردید مبارزه علیه بوروکراسی و برای دموکراتیسم اکثریت استثمارشوندگان با درک عمیق دیکتاتوری پرولتاریا و نوع جدید دولت در سوسیالیسم پیوند دارد. در میان این مجموعه بدون اینکه به نفی و یا کم‌اهمیت کردن هیچ‌یک پرداخته شود. شکل شورائی اعمال قدرت توده‌ها نقش اصلی را دارد. اصلی بودن یک حلقه معنایش در این است که صدمه به آن به سرعت به تمام سیستم صدمه خواهد زد. درحالی که صدمه به دیگر حلقه‌ها با تاخیر و تعللی به صدمات عمومی می‌انجامد.

تا اینجا جایگاه و اهمیت، نقش توده‌ها در اداره امور دولتی و آزادی‌های سیاسی در نظام سوسیالیستی توضیح داده شد. اضافه می‌شود تحت شرایطی خاص در سوسیالیسم، آزادیهای سیاسی منجمله آزادی احزاب می‌تواند محدود شود و نظام سیاسی آن کشور حتی در آن دوره تک‌حزبی باشد و تا پابرجا بودن آن شرایط این محدودیت نیز باقی بماند، این شرایط خاص آن زمانی است که پرولتاریا حاکمیتش از جانب دشمنان مورد تهدید قرار گیرد یا خطری از جانب دشمنان سوسیالیسم متوجه ساختمان سوسیالیسم باشد. همانطور که در بخش پیشین گفته شد، بحث مخالفت دیکتاتوری پرولتاریا با آزادی احزاب در میان نیست بلکه بحث اینست اگر ضرورت حفظ قدرت و دفاع از ساختمان سوسیالیسم در برابر ضدانقلاب داخلی و خارجی ایجاب کرد، نباید برای دوره‌ای آزادیهای سیاسی را محدود و سیستم تک‌حزبی در آن کشور برقرار نمود؟ بحث سر موقعیت‌های تاریخی معینی است و باید با نگاه کردن هوشیارانه به مجموعه واقعیات داخلی و بین‌المللی در آن موقعیت به سؤال فوق پاسخ داد. تاکید یک‌جانبه بر آزادی احزاب ما را در برابر مسائل پیچیده آینده بی‌پاسخ خواهد گذاشت. مسلم است که باید کار مستقل هرچه بیشتری را حول این مساله انجام داد تا پاسخ هرچه روشن‌تری داشته باشیم.

و اما "دموکراسی و جنبش کمونیستی" از یکسو به تمام وجوه دموکراسی و هر یک در مقام و موقعیتی که دارند نمی‌پردازد. این مساله درباره نوشته "برخی مباحث..." نیز صادق است. چرا رفیق علی در نوشته‌هایش به تمام وجوه دموکراسی نمی‌پردازد؟ واقعا چرا نوشته‌های فوق از رابطه دموکراسی با قدرت سختی بمیان نمی‌آورند؟ و آنرا در نتیجه‌گیریهای سیاسی‌اش صراحتا وارد نمی‌کنند؟ از سوی دیگر "دموکراسی و جنبش کمونیستی" در دلیل محوری خود از علل ناگامی کشورهای سوسیالیستی (در واقع با صرفنظر کردن از یک عبارت گلی) تنها یک مساله را مطرح می‌کند و آن نبود آزادیهای سیاسی است. "دلیل محوری ناگامی کشورهای سوسیالیستی، سلطه درکی دگماتیک و بوروکراتیک از مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم بوده که به فقدان دموکراسی در این جوامع انجامیده است. نظام شدیداً متمرکز و بوروکراتیک در اداره تمام امور اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه، بگاریگری روش‌های فرماندهی - اداری بجای روشهای دموکراتیک، نظام تک‌حزبی، نبود آزادی انتقاد، فقدان آزادی مخالفت با تنها حزب حاکم و سیاست‌ها و روشهای آن از یکسو حزب حاکم را روزبروز بسست فساد و تباهی و تبدیل شدن به یک دستگاه عریض و طویل بوروکراتیک سوق داده و از سوی دیگر انجماد و رکود را بجای شکوفائی و خلاقیت نشانده است" (۲۱) خواننده حق دارد از عبارت نظام شدیداً متمرکز و بوروکراتیک در اداره تمام امور اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه، بگاریگری روشهای فرماندهی - اداری بجای روشهای دموکراتیک صرفنظر کند چون هرگاه سراسر نوشته را مطالعه کند، طرحهای اثباتی را بررسی نماید و راه‌حل ارائه شده برای مقابله با بوروکراتیسم و روبنای سیاسی بوروکراتیک را بسنجد، به هیچ چیز جز دموکراسی سیاسی و گاه به آزادی احزاب نمی‌رسد. این البته درس ناقص و نتیجه‌ای بی‌چشم‌انداز برای سرنوشت دموکراسی در قدرت سوسیالیستی است. چرا در دلیل محوری از وضعیت شوراهای این شالوده دموکراسی سختی سوسیالیستی بمیان نمی‌آید؟ چرا به اشکالات اساسی که در این رابطه عمل کرده است نوشته کمترین اشاره‌ای ندارد؟ آیا این فراموشکاری اتفاقی است؟

دیکتاتوری پرولتاریا بدون شورا یا وسیعترین آزادیهای سیاسی نیز جز قدرتی بوروکراتیک و بیگانه با مردم نیست. صحبت از سوسیالیسم و تاکید یکجانبه بر آزادی احزاب و فراموش کردن پایه‌های توده‌ای دستگاه دولتی استثمارشوندگان نمی‌تواند هنوز دموکراسی برای اکثریت استثمارشوندگان را

نکاتی پیرامون ضرورت تغییرات جدی در اساسنامه

حیدر کشاورز

درستی آید.

درکی که نیروی تشکیلات رابه "رهبری" همچون "مغز" و "بدنه" همچون "مجری" تقسیم می‌کند نمی‌تواند به خرد کل تشکیلات اعتقاد داشته باشد و به اصل مرکزیت دموکراتیک پای‌بند باقی بماند. این درک بناگزی در تنظیم سند اساسنامه نیز به فرمالیسم درمی‌غلطد چرا که از طرفی به اصول عام مارکسیسم لنینیسم در عرصه سازمانگری بطورکلی و در عالم تجرید معتقد است و از طرف دیگر به توان و خرد "بدنه" برای حل معضلات و مشکلات بی‌اعتقاد است. (تاکیدات از من است)

بطور خلاصه می‌توان براساس نوشته فوق نتیجه گرفت که اساسنامه‌ها درست و اصولی (مطابق اصول عام م.م.ل.) تنظیم شده‌اند. ولی درک نادرست "نخه‌گرایانه" چه در رهبری و چه در اعضای سازمان، عامل اصلی عدم اجرای آن بوده است. البته باید تاکید کرد که نوشته اشاره می‌کند که اساسنامه "از زوایه انطباق آنها بر وضعیت مشخص هر جریان" تنظیم نشده‌اند. ولی اولاً اشکال را صرفاً در جنبه انطباقی مسئله می‌بیند و ثانیاً به همین بخش هم بسیار مختصر می‌پردازد. آیا این استدلال برای توضیح عدم اجرای اساسنامه کافی است؟ آیا اگر درک نخه‌گرایانه اصلاح شود و همگان از همین فردا درک "نخه‌گرایانه" رابکناری نهند، اساسنامه قبلی سازمان بواقع برای تنظیم مناسبات درونی کافی است؟

یقیناً مقاله‌ی فوق پاسخ خواهد داد، نه. و بلافاصله به مسأله‌ی عدم انطباق اصول عام بر شرایط مشخص هر جریان اشاره خواهد کرد. در این صورت باید پرسید که: اولاً انطباق اصول عام بر شرایط مشخص هر جریان در اساسنامه، چگونه است؟ ثانیاً آیا براساس این حکم اساسنامه سازمان ما با اساسنامه یک حزب در قدرت در جهت اساسی آن یعنی احکام سانترالیسم دموکراتیک متفاوت خواهد بود؟

واقعیت آن است که استدلال نوشته فوق لازم است ولی کافی نیست، لزوم اصلاح درک کلیشه‌ای و غلط "نخه‌گرائی" و تقسیم تشکیلات بدو بخش "رهبری" و "بدنه" همچون "تصمیم‌گیرندگان" و "مجریان" غیرقابل انکار است. همچنین لزوم تنظیم اساسنامه مطابق شرایط مشخص هر سازمان نیز یک اصل اولیه است. ولی همزمان با اینها باید بدقت ردیابی عمیق درک سنتی در اساسنامه‌های موجود راه، که به ظاهر مطابق اصول م.م.ل. تنظیم شده‌اند، پیدا کرد.

اگر می‌پذیریم که درک کلیشه‌ای و سنتی "نخه‌گرائی" در جنبش چپ عمل می‌کند، پس باید توجه کنیم که همین درک اساسنامه‌ها را تنظیم کرده است یعنی همان "نخه‌ها" اساسنامه‌ها را نوشته‌اند. در نتیجه اصول عام م.م.ل. رادر انطباق با چنین درکی، تغییر شکل داده و یا در نهایت به شکل قالبی و کلیشه‌ای وبدون آنکه امکان اجرا داشته باشد، در اساسنامه وارد کرده‌اند.

برای روشن تر شدن بحث به اساسنامه مصوبه سال ۶۱ سازمان اشاره می‌کنم. این اساسنامه با مطالعه و بررسی چندین اساسنامه، مقالات مختلف (لیست مطالعاتی پایان اساسنامه حاوی ۱۳ پیشنهاد است) تنظیم شده بود. به همین دلیل می‌توان گفت که اساسنامه فوق در نوع خود یک نمونه از اساسنامه‌های تنظیم شده مطابق اصول عام است. ضمناً با توجه به زمان و شرایط تنظیم اساسنامه فوق برخی ملاحظات شرایط ویژه نیز در اساسنامه وارد شده است. حال فرض می‌کنیم که درک "نخه‌گرایانه" در سازمان عمل نمی‌کند و ما می‌خواهیم اساسنامه را اجرا کنیم. در بخش سانترالیسم دموکراتیک، انضباط دقیق و تبعیت اقلیت از اکثریت، بعنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر آمده است ولی در تمام اساسنامه هیچ بندی وجود ندارد که بر اساس آن حقوقی برای اقلیت در نظر گرفته شده باشد. اقلیت چگونه می‌تواند نظر خود را به اطلاع اکثریت برساند؟ چه کانال قانونی و اساسنامه‌ای برای طرح و اشاعه نظرات خود دارد؟ آیا غیر از روابط محفلی و گفتگوی درگوشی راه دیگری می‌ماند؟ این راه نیز طبق بند فصل دوم، اقدام ضد تشکیلاتی است!

یا بطور مثال در بخش حقوق اعضا، ۵ بند آمده است که تنها ۲ بند آن ناظر بر دموکراسی درونی است بدون آنکه چگونگی اجرا مشخص باشد، عضوی که نظرات یا انتقادات خود را به ارگان بالاتر ارسال می‌کند، چگونه می‌تواند پیگیری کند؟ اگر مسئول یا ارگان بالاتر نخواهد به وی پاسخ دهد، چه مرجعی به مسئله رسیدگی می‌کند؟ به دلیل نیست که بارها و بارها نظرات و انتقادات از حوزه‌ها ارسال می‌شد ولی مشخص نبود که به کجا می‌رود و چه می‌شود؟ پیگیری نیز جز خستگی حاصلی نداشت تنها راه پیگیری موثر، عناد و سرکشی بود.

نه تنها این دو مثال، بلکه می‌توان غالب بندهای اساسنامه مصوبه سال ۶۱ را به همین ترتیب بررسی کرد. تنظیم این اساسنامه در تطبیق با شرایط نیز نهایتاً تغییراتی در ساختار سازمانی بدست می‌دهد و پس، شرایط گوناگون برای

یکی از بهترین موارد دستور کار کنگره، بحث پیرامون مسائل تشکیلاتی و رفع موانع موجود بر سر راه گسترش فعالیت‌های سازمان است. در جریان این بحث باید که نقاط قوت و ضعف کار چندساله گذشته بررسی شده و دلایل ضعفها شناخته شود. شیوه‌های نادرست کار تشکیلاتی بررسی و به نقد کشیده شده و در نهایت روشهای نوین و منطبق بر موقعیت کنونی سازمان ارائه گردد.

بحث تشکیلات در قالب دو موضوع "اساسنامه" و "تقویت فعالیت سازمان در داخل" جاری می‌شود. متأسفانه علیرغم اهمیت جدی این بحث برای سازمان، و لزوم برخورد فعال کل جنبش کمونیستی به مسائل تشکیلاتی تنها نشر علنی مباحث پیرامون اساسنامه تصویب و مقرر شد که سایر مباحث تشکیلاتی بشکل درونی ادامه یابد. این تصمیم‌گیری در عمل یک بحث واحد را بدو قسمت تقسیم کرد و کارآئی لازم آنرا بویژه در بخش علنی محدود نمود. از سوی دیگر کمیسیون تدارک در این مورد می‌نویسد:

"عرصه‌ی تشکیلاتی عرصه‌ای است که برآیند مجموعه‌ی ضعف‌های جنبش را در ملموس‌ترین شکل آن نشان میدهد." و در چند جمله پائین‌تر "چرا در شرایطی که بر سر مسائل تئوریک و سیاسی، از جمله مسائل مربوط به گذشته و آینده نسبتاً دور بحث‌های حادی صورت می‌گیرد، روی مسائل تشکیلاتی که همواره گریبانگیر جنبش بوده، همواره یکی از دلایل اصلی تفرقه‌ها و جدائیها بوده و هم‌اکنون نیز انرژی زیادی از مجموعه‌ی جنبش را تلف می‌کند، بحث واقعی و عمیق انجام نمی‌شود."

من نیز سؤال می‌کنم که چرا مسائل تشکیلاتی از جنبه‌های مختلف آن (با تاکید بر حذف نکات خاص و امنیتی) در مباحث علنی نمی‌تواند جاری شود؟ آیا تصمیمی که در گذشته گرفته شد محدود نبود؟

بهرحال فرصت چندانی برای تغییر در تصمیم باقی نمانده است و در شرایط فعلی ناگزیرا باید در کادر تصمیم‌گیری قبلی باقی ماند و تنها بحث علنی را حول اساسنامه ادامه داد.

چرا اساسنامه در گذشته اجرا نمی‌شد؟

همه براین نکته متفق‌القول هستیم که در طول سالهای گذشته و تا امروز، مناسبات درون سازمانی و روابط ارگانها و اعضا بطور کامل مطابق اساسنامه نبوده است. اگر چه زندگی سازمانی به‌رحال مطابق قانونمندیهای ویژه‌ی جاری بوده و می‌باشد ولی ضوابط و اصول معینی که در تمام شرایط و موارد ناظر بر مناسبات درونی باشد وجود نداشت. در مقاطع گوناگون رهبری کوشید تا برخی ضوابط اساسنامه‌ای و بویژه برخی ضوابط دموکراتیک را بر حیات سازمانی حاکم گرداند. ولی بدلائل متعدد این کوششها مقطعی بوده و بعضاً از جانب رهبری نقض شدند به همین دلیل در بررسی عمومی می‌توان گفت که اساسنامه در سازمان به اجرا گذاشته نشد. سؤالی که بلافاصله مطرح می‌شود این است که به چه دلیل اساسنامه به اجرا در نمی‌آید؟ نوشته "مقدمه‌ای بر مباحث اساسنامه" در پاسخ به این سؤال، حضور درک "نخه‌گرایانه" و تقسیم تشکیلات بدو بخش "مغز و بدنه" و جدا شدن "تصمیم‌گیرندگان از "مجریان" و در نهایت تشکیل "جمع محدود رهبران" را عامل اصلی عدم اجرای اساسنامه‌ها و "تبدیل کردن اساسنامه به سندی تزئینی" می‌داند.

نوشته "مقدمه‌ای بر مباحث اساسنامه" در این باره می‌نویسد: جوهر ساله اینست که اساسنامه‌ها مطابق تعریف و ادعا با هدف تنظیم روابط درونی و بیرونی احزاب و سازمان‌ها بمثابة ارگان‌نیم‌های زنده و جمعی ارائه می‌شوند. ولی وقتی ساله از حد تعاریف و ادعا و نیت ذهنی فراتر می‌رود و به مرحله‌ی اجرا می‌رسد مشکل و تناقض آغاز می‌گردد چرا که خود نیروی احزاب و سازمان‌ها و در درجه‌ی اول رهبری آنها، تشکیلات خود را همچون یک ارگان‌نیم زنده و جمعی نمی‌نگرند. بنابراین، تناقض میان کردار و گفتار از بدو امر بروز می‌کند: سندی برای تنظیم مناسبات یک جمع تدوین شده، ولی مسئولین اجرای سند و نیز کل نیرو این تلقی را از مجموعه‌اشان ندارند که باید به تصمیم‌گیری جمعی و پیشبرد جمعی تصمیمات بپردازند. به جای این درک، در تصور عمومی جنبش کمونیستی ایران، درک نگفته و ننوشته ولی بسیار ریشه‌داری وجود داد که بر مبنای آن جریانات سیاسی به "رهبران" و "بدنه" یا "فرماندهان" و "فرمانبران" و یا "تصمیم‌گیرندگان" و "اجراکنندگان" تقسیم می‌شوند. با چنین وضعی، تکلیف سندی که باید ناظر بر تنظیم حیات جریانات سیاسی بعنوان ارگان‌نیم‌های جمعی باشد از قبل معلوم است. چنین اسنادی هر قدر هم که دموکراتیک باشند روی کاغذ می‌مانند و به اجرا

جدید تغییر کیفی کرده است، این تغییر کیفی چیست؟ اساسنامه جدید در شناسایی حقوق دموکراتیک اعضا و ایجاد امکانات واقعی در تأمین این حقوق گامهای جدی برداشته است، ولی سازمان از اعضا منفرد تشکیل نمی‌شود. سازمان یا بهتر است بگوئیم تشکیلات از حوزه‌های سازمانی تشکیل می‌شود. حوزه سازمانی جمع عددی افراد نیست، حوزه کیفیتی کاملاً متفاوت از جمع عددی اعضا صاحب حقوق است. در اساسنامه جدید، حوزه‌های سازمانی هنوز درگیر درک سنتی هستند.

اگر اعتقاد داریم که سازمان یک ارگانیم زنده است، باید دقت کنیم که این ارگانیم زنده در حوزه‌های سازمانی تجلی می‌یابد و شکل می‌گیرد. بدین ترتیب وقتی از تشکیلات "سازمان فدائیان خلق ایران" صحبت می‌کنیم، در واقع از حوزه‌های سازمانی که اعضا و هواداران این سازمان در آن جمع می‌شوند صحبت می‌کنیم. بهمین اعتبار جلسات حوزه‌ها، محل واقعی جمع شدن اعضا بدور یکدیگر، بحث و گفتگو پیرامون برنامه‌ها و مسائل، سازمان تصمیم‌گیری پیرامون این یا آن اقدام و خلاصه هر آنچه که به حیات روزمره سازمان مربوط است، می‌باشد. کنفرانسها و کنگره‌ها در فواصل طولانی برگزار می‌شوند ولی جلسات حوزه‌ها، منظم در فواصل کوتاه تشکیل می‌شود. حوزه سازمانی محل واقعی بروز خرد جمعی و رهبری جمعی است.

عدم توجه به حوزه‌های سازمانی بعنوان پایه‌های اساسی این ارگانیم زنده، یعنی سازمان، خطای جدی است. درک "نخبه‌گرایانه" با عدم اعتقاد به توان تصمیم‌گیر "در پائین" عملاً برای حوزه سازمانی تنها وظیفه "اجرا کردن" را در نظر می‌گیرد. بهمین دلیل هم در اساسنامه تنها به شرح وظائف حوزه می‌پردازد. بدون آنکه حقوقی نیز برای حوزه در نظر بگیرد. در اساسنامه جدید نیز حقوقی برای حوزه سازمانی در نظر گرفته نشده و تنها وظائف حوزه تشریح شده است. همچنین در مواردی نیز حق تصمیم‌گیری حوزه باروحی نخبه‌گرایانه نقض گردیده است.

در فصل ششم، ساختمان تشکیلاتی سازمان، به حوزه بعنوان شالوده ساختار تشکیلاتی اشاره شده است و در بند ۲۳ وظائف حوزه بطور مفصل برشمرده است. ولی در تمام این فصل از حقوق سازمانی برای حوزه خبری نیست. پائین‌ترین لایه تشکیلاتی که حق تصمیم‌گیری دارد، سازمان محلی است که از تجمع حوزه‌ها در تقسیم‌بندی جغرافیائی تشکیل می‌شود. بدین ترتیب حوزه فاقد اختیار و تصمیم‌گیری است و تنها باید وظائف و دستورات ارگان مافوق را اجرا کند. در این مورد باید اساسنامه پیشنهادی اصلاح شود و حقوق حوزه، در چهارچوب مسئولیت و اختیار روشن گردد.

علاوه بر مورد فوق مواردی که در زیر آورده می‌شود نقض آشکار حقوق حوزه سازمانی بوده و تنها به تقویت درک "نخبه‌گرایانه" می‌انجامد. مواد عبارتند از: ماده و بند ۳ فصل اول (موافقت حوزه پس از تأیید ارگان بالاتر رسیت یافته و مناقضی به عنوان عضو آزمایشی پذیرفته می‌شود). ماده ب بند ۳ فصل اول (تصمیم حوزه در مورد تأیید یا لغو عضویت پس از تأیید ارگان بالاتر رسیت می‌یابد). بند ۱۱ فصل سوم (ارگانهای بالاتر می‌توانند مجازات‌های پیشنهادی را لغو، تخفیف یا تشدید نمایند. ارگانهای بالاتر حق دارند خود را راسا اقدام به تنبیه اعضای تحت مسئولیتشان کنند).

مواد بندهای فوق عیناً در اساسنامه قبلی و در تمام اساسنامه‌های رایج تکرار شده‌اند. این مواد دقیقاً برپایه درک "نخبه‌گرایانه" و با اعتقاد بر اینکه حوزه‌های پائین کیفیت تصمیم‌گیری ندارند، تنظیم گشته‌اند.

حوزه محل تجمع اعضای سازمان است، اعضای که حق انتخاب کردن تا سطح کمیته مرکزی را دارند. اعضای که وظائف طولانی بند ۲۳ را باید اجرا کنند، پس چگونه است که همین اعضا نمی‌توانند در مورد عضویت آزمایشی یا تبدیل عضویت آزمایشی به عضویت رسمی تصمیم‌گیری کنند. با توجه به اینکه این حوزه است که بطور مستقیم با عضو آزمایشی کار می‌کند. اگر یک حوزه تا این حد قدرت تشخیص ندارد که پس از یکسال مبارزه مشترک با یک رفیق، بتواند در مورد عضویت وی تصمیم‌گیری کند و این ارگان بالاتر است که باید رای نهائی را صادر کند، اساساً چگونه از این حوزه انتظار داریم که پایه سازمان باشد؟

اگر می‌پذیریم که مسئله انضباط و بویژه تنبیه و تشویق یکی از ابزار بسیار مهم کنترل کار سازمانی است و اگر عضو سازمان باید در یک واحد فعالیت کرده و وظائفی که برعهده می‌گیرد، به بهترین نحو انجام دهد، چرانه باید همین واحد و همین جمع رفقای که با آنها کار می‌کند، بتوانند پیرامون کار وی قضاوت کرده و رای نهائی را بدهند.

این حکم کلیشه‌ای اجازه می‌دهد که اعضای واحدها بدون واهه از قضاوت رفقای هم‌حوزه خود و بانگا به رابطه با برخی مسئولین یا ارگانهای بالاتر هرچه می‌خواهند، بکنند. براحتی تصمیات حوزه رانقض کنند، در انجام وظائف محوله کوتاهی کنند و در نهایت نیز با اتکاب روابط خود، جای خود را عوض کرده و بدون تنبیه جای دیگری قرار گیرند.

سازمانهای مختلف تأثیری در عدم شناسایی حق برای اقلیت، نبود حداقل تضمین‌های تشکیلاتی برای پیگیری انتقادات و کنترل کار رهبری و... نخواهد داشت.

بهمین دلیل است که اساسنامه‌های این چنینی با درک "نخبه‌گرایانه" و برای تداوم همین درک تنظیم شده‌اند. اساسنامه مصوبه سال ۶۱ نیز بدون شناخت واقعی از این درک و برپایه اساسنامه کلیشه‌ای و قالبی موجود در جنبش جهانی کمونیستی تنظیم شد. ما اگر می‌خواستیم که اساسنامه را پیاده کنیم، چیزی بهتر از آنچه که انجام دادیم، نمی‌شد.

باید همراه با کنار نهادن درک سنتی "نخبه‌گرائی"، تمام نمودهای این درک در اساسنامه رانیز تغییر دهیم. درک مقابل "نخبه‌گرائی" اعتقاد به جمع و کار جمعی در قالب تشکیلات است. لازمه این درک اعتقاد به دموکراسی درون سازمانی است. باید در جریان اصلاح اساسنامه، بیش از پیش موارد و بندهائی را که ناظر بر مقابله با درک "نخبه‌گرائی" و دادن امکان به اجرای دموکراسی درونی و کار جمعی است، را در نظر بگیریم.

در جمع‌بندی این بخش می‌توان گفت که در تنظیم اساسنامه جدید باید:

۱- درک کلیشه‌ای و سنتی از سبک کار تشکیلاتی را که در شکل "نخبه‌گرائی" متجلی می‌شود، کنار گذاشت

۲- گسترش دموکراسی درونی را برای رشد و شکوفائی خلاقیتها و توانمندیها تأمین کرد.

۳- سبک‌گارتروینی را، که ناظر بر تحول جدی در مناسبات درونی و تحرک و رشد فعالیتها باشد، ممکن ساخت.

۴- انضباط واقعی مبتنی بر اصول و ضوابط مشخص و روشن، را تحکیم و نظم نوینی را تأمین کرد.

براین اساس، اساسنامه باید بدور از انشانگاری و جمله‌پردازی، روشن و مشخص تنظیم گردد. خود باید ضامن اجرای خود باشد و نباید برای اجرای اساسنامه نیاز به مفسر داشت. باید بگونه‌ای تنظیم شود که همه روزه و در هر شرایطی توسط تمامی واحدهای سازمانی قابل کنترل و اجرا باشد.

مقایسه دو اساسنامه

با توجه به نکاتی که در بخش قبل اشاره کردم، اساسنامه پیشنهادی مشترک نسبت به اساسنامه فعلی به نتیجه‌گیریهای فوق، نزدیک‌تر است. بطور عمومی بدون آنکه بخواهیم بند بند به مقایسه بپردازیم، اساسنامه جدید تا حد قابل توجهی در جهت غلبه بر درک "نخبه‌گرایانه" سابق قدم برداشته است. یعنی با اصلاح و اضافه کردن برخی بندها، امکان اجرای دموکراسی درونی را بوجود آورده است. مهمترین شاخص، شناختن حق بیان نظرات و ایده‌های اعضای سازمان، جداز موقعیت سازمانی، از طریق نشریات علنی است. بدین ترتیب اقلیت می‌تواند با استفاده از امکان موجود، در یک شرایط دموکراتیک در درون سازمان، بکوشد تا نظرات خود را به اکثریت تبدیل کند. دومین شاخص مسئله کنترل رهبری از طریق ایجاد نظام گزارش چگونگی انجام است. این نظام، مسئولین و انتخاب‌شدگان را وامی‌دارد تا گزارش چگونگی انجام و پیشرفت کارها را بطور منظم و سیستماتیک به اطلاع انتخاب‌کنندگان برسانند.

برخی شاخص‌های دیگر مثل انتخابی بودن مسئولین، طرح مسئله اختیار و مسئولیت و شناخت حق استقلال تصمیم‌گیری برای سازمانهای محلی، همگی اصولی هستند که به گسترش دموکراسی در سطح سازمان و گسترش فعالیتها و رشد و بارآوری توانمندیها کمک جدی می‌کنند.

همچنین در اساسنامه جدید، بندها، مشخص‌تر و ساده‌تر تنظیم شده و انشانگاری تا حد زیادی حذف گشته است. این مسئله بویژه در مقایسه فصل وظائف اعضا در دو اساسنامه، بخوبی دیده می‌شود.

اساسنامه جدید تغییر کیفی نسبت به اساسنامه قبلی کرده است. ولی این تغییرات کافی نیستند. این تغییرات همه جنبه‌های منفی درک سنتی مادر اساسنامه قبلی را دربر نمی‌گیرند. در اساسنامه جدید هنوز ردپای درک نخبه‌گرائی دیده می‌شود.

درک نخبه‌گرائی و اساسنامه پیشنهادی مشترک

زمانی که می‌خواهیم تحول کیفی در کار سازمانی ایجاد کنیم و به همین منظور دست به تغییر و اصلاح اساسنامه می‌زنیم، باید تغییرات را در تمامی سطوح به‌اجرا درآوریم. اگر از مقابله با درک "نخبه‌گرائی" صحبت می‌کنیم و می‌خواهیم اساسنامه را به‌گونه‌ای تنظیم کنیم که در تقابل با این درک، کار جمعی و اراده جمعی را بر حیات سازمان حاکم گردانند، باید تمامی بندهائی که جلوه درک سنتی هستند اصلاح شوند.

در اساسنامه جدید هنوز روح "نخبه‌گرائی" وجود دارد. گفتیم که اساسنامه

برای مردمان است اساسنامه را تنظیم نمی‌کنیم. کمیته ایالتی اصفهان با کمیته استان اصفهان چه تفاوتی در عمل دارد؟ تقسیم‌بندی موجود کشوری عبارت است از: روستا، بخش، شهر، شهرستان، استان (- بخش مجموعه چند روستا است و شهرستان مجموعه یک شهر و چند بخش).

در وضعیت فعلی سازمان با حذف روستا و بخش می‌توان منطقه شهری یا بخش شهری، شهر، استان را واحد تقسیمات در نظر گرفت. (باتوجه به شرایط ویژه خلق کرد و جنبش موجود این خلق، استان کردستان شامل مناطق زندگی و مبارزه خلق کرد است)

۴- در مورد انضباط سازمانی، باید با اضافه کردن بندی تاکید کرد که در کنار اساسنامه، کمیته مرکزی یک آئین‌نامه انضباطی تنظیم خواهد کرد که پس از تصویب در اختیار حوزه‌ها قرار گرفته و ملاک قضاوت انضباطی خواهد بود. اهمیت وجود این آئین‌نامه در این است که در خود اساسنامه نمی‌توان بطور مشخص تخلفات را تنظیم کرد. مشکل اصلی در جریان کار روزمره ناشخص بودن چگونگی برخورد در مقابل عدم شرکت یا شرکت نامرتب در جلسات حوزه، پرداخت نامرتب حق عضویت یا عدم پذیرش مسئولیت ضمن حضور در حوزه و امثالهم می‌باشد. یعنی اینکه بطور مثال، مشخص باید باشد که چندماه پیاپی عدم پرداخت حق عضویت منجر به اخطار و سپس تنبیه سازمانی خواهد شد. در این موارد غالباً مسئول یا مسئله را نادیده می‌گیرد و در نتیجه بتدریج به رشد برخوردهای لیبرالی می‌افزاید و یا طرح مسئله نهایتاً به درگیری و ایجاد جو ناسالم می‌انجامد. برای خاتمه دادن به مشکل و در عین حال اجرای واقعی این اصل مهم، لازم است ضوابط عمومی مشخص برای تمام اعضای سازمان در تمام سطوح تنظیم شود. و هر حوزه بتواند، جدا از سلیقه شخصی افراد مختلف بر اساس این ضوابط، در مورد یک عضو خاطی قضاوت کند.

۵- در اساسنامه جدید ایجاد کمیسیون کنترل و نظارت مرکز پیش‌بینی شده است. این کمیسیون چگونه کار می‌کند؟ چگونه بر اجرای صحیح امور نظارت می‌کند؟ آیا ناگهانی و اتفاقی به حوزه‌ها می‌رود؟ آیا گزارشات حوزه‌ها و سازمانها برای وی ارسال می‌شود؟ آیا صرفاً مرجع ارسال شکایات است؟

سؤالات از این دست بسیار است. باید روشن شود که این کمیسیون مرکزی که جدا از ک.م. کار می‌کند، چگونه امور خویش را پیش خواهد برد که اولاً بطور واقعی و نه فرمایشی صحت اجرای تصمیمات را کنترل کند و ثانیاً به تقابل و دخالت در کار ارگانهای دیگر کشیده نشده و در عمل به مانع ترمز در کار سازمانی تبدیل نگردد؟

در اینباره لازم است، آئین‌نامه اجرایی فعالیت این کمیسیون تنظیم و به نظرخواهی اعضا گذاشته شود تا در کنگره ضمن تصویب آن، در انتخاب اعضای این کمیسیون نیز دقت کافی صورت گیرد.

اصلاحات پیشنهادی

اکنون باتوجه به نکات ارائه شده، اصلاحات پیشنهادی برای اساسنامه ارائه می‌شود

فصل اول - عضویت در سازمان

بند ۳- ماده ب: متقاضیان باید از سوی دو عضو سازمان معرفی گردند. تبصره ۱: در شرایط مبارزه مخفی در داخل کشور، معرفی یک عضو واحد پایه که حداقل مدت عمامه با متقاضی در رابطه هواداری فعالیت کرده است کافی است.

بند ۳- ماده ه: درخواست عضویت در حوزه‌ایکه آنرا دریافت کرده است مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. حوزه با ارسال گزارش خواستار نظر مشورتی ارگان بالاتر می‌شود. با موافقت حداقل دو سوم اعضای حوزه متقاضی به عنوان آزمایشی پذیرفته می‌شود.

ماده و بند ۳: کاملاً حذف گردد.

بند ۴- ماده الف: حوزه در پایان دوره آزمایشی موظف است تا نظر قطعی خود را در مورد تقاضای عضویت اعلام کند. در این مورد حوزه باید قبلاً نظر مشورتی ارگان بالاتر را دریافت کند. دوره آزمایشی برای یک نوبت قابل تجدید است.

ماده ب بند ۴: کاملاً حذف گردد.

فصل دوم - وظائف و حقوق اعضا

بند ۵- ماده ج: شرکت منظم و فعال در جلسات حوزه و در تصمیم‌گیری جمعی و کوشش در اجرای هر چه بهتر وظائفی که برعهده می‌گیرد.

بند ۶- ماده و: نظرات خود در زمینه تئوریک - سیاسی و تشکیلاتی را که خصلت امنیتی ندارند، جهت درج در نشریات علنی ارسال کند.

فصل سوم - انضباط سازمانی

بند ۹- تبصره ۱: کمیته مرکزی سازمان موظف است بلافاصله پس از تصویب

نمونه‌های چنین اتفاقاتی کم نیستند. من حداقل می‌توانم چندین مثال مشخص ارائه کنم، رفیقی در یک حوزه سازمانی مورد نقد و انتقاد جدی هم‌حوزه‌ای‌های خود قرار می‌گیرد. در جلسه بررسی انتقادی، برخوردهای ناشایست می‌کند، رفقا به اخراج وی از حوزه رای داده و پیشنهاد تنبیه تشکیلاتی وی را می‌کنند. چندی بعد رفیق به همت روابط در مسئولیتی مهمتر سازماندهی می‌شود. تنها کاری که اعضای حوزه قدیمی، پس از اطلاع از جریان می‌توانند بکنند، تکان دادن سر به نشان تاسف بود و بس. یا در مورد دیگر، در یک حوزه سازمانی (متأسفانه یک حوزه مسئولین) بنا به درخواست حوزه پائین پیرامون وضعیت یک عضو حوزه صحبت شده و اخراج وی از سازمان بدلائل مختلف تصویب می‌شود. مسئله به ارگان بالاتر ارجاع می‌گردد. فرد مورد بحث نه تنها اخراج نگردد (تنها حوزه سازمانی وی تغییر می‌کند) بلکه بدلیل داشتن امکانات (خانه و اتومبیل) در موقعیت حساسی سازماندهی شده و چندی بعد یکی از عوامل اصلی ضربه سازمان می‌شود.

این دو مثال و مثالهای متعدد دیگر نشان می‌دهد که برخلاف درک "نخه‌گرایانه"، قضاوت جمعی که مداوم و روزانه با رفیقی در کار و مبارزه است، صحیح‌تر و قابل اتکاتر از ارگانی است که تنها از لابه‌لای گزارشات در جریان امور قرار می‌گیرد. درک "نخه‌گرایانه" و عدم اعتقاد به توان تصمیم‌گیری در "پائین" چنین خود را به نمایش می‌گذارد. کار وقتی بدتر می‌شود که در اساسنامه مشترک حتی برای واحدهای داخل کشور، که پیوند بسیار ضعیف با رهبری دارند، نیز حق رای نهایی داده نشده است. یعنی آنکه واحدهای داخل ایران نمی‌توانند در مورد عضویت یا تنبیه یک عضو رای نهایی صادر کنند. ولی رهبری در خارج از کشور که معلوم نیست چگونه از کانال رابطه ضعیف و بسیار کند داخل و خارج توان تشخیص یافته است، می‌تواند در این مورد تصمیم‌گیری کند. این جدا از اینکه اوج درک "نخه‌گرایانه" را به نمایش می‌گذارد، به لحاظ اجرایی نیز مشکلات بسیار جدی را بوجود می‌آورد، که امکان بحث آن در اینجا نیست.

خلاصه کنم، کلیه موارد این چنینی در اساسنامه باید اصلاح شود. اصلاح این مواد باتوجه به نکات زیر است

۱- حوزه محل حضور دائمی اعضا بوده و جلسات حوزه محل تصمیم‌گیری جمعی است.

۲- حوزه مسئولیت پیشبرد وظائف سازمانی را دارد و بهین دلیل این حق حوزه است که در مورد چگونگی پیشبرد آن تصمیم‌گیری کند.

۳- حوزه برنامه خود را تنظیم کرده و بر اساس آن تقسیم وظیفه می‌کند.

۴- حوزه مسئولیت کنترل جمعی را بر عهده داشته و این حوزه است که چگونگی کارکرد اعضا و حوزه خود را کنترل کرده و در مورد تنبیه و تشویق تصمیم‌گیری می‌کند

پاره‌ای اصلاحات جزئی

علاوه بر موارد کلی که در بالا آمد، برخی اصلاحات جزئی نیز در زیر پیشنهاد می‌شود.

۱- در معرفی عضو آزمایشی در داخل کشور، امکان تهیه معرفی‌نامه از جانب دو نفر در شرایط مبارزه مخفی، باتوجه به لزوم حفظ امنیت و جلوگیری از گسترش اطلاعات، کار مشکلی است. لازم است در این مورد بصورت تبصره ویژه، معرفی یک نفر و نظر حوزه را قرار دهیم.

۲- در بخش حقوق اعضا باید حق عضو در ارائه نظرات خود پیرامون مسائل مختلف در نشریات علنی قید شود.

۳- در بخش ساختمان تشکیلات، همچنان اصطلاحات تقسیم‌بندی کشوری زمان قاجاریه را مبنای عناوین تقسیمات سازمانی قرار داده‌ایم. از زمان اولین مرانامه حزب کمونیست ایران در زمان قاجاریه تا کنون، تقسیمات بر اساس "ایالتی و ولایتی" صورت می‌گیرد.

به چه علت این تقسیم‌بندی دنبال می‌شود، ناروشن است. نکته جالب اینجاست که عللاً تقسیم‌بندی جغرافیایی تشکیلات بر اساس تقسیم‌بندی موجود کشوری صورت گرفته است. پس از انقلاب طرف مدت کوتاهی، سازمان فدائی، به یک سازمان سراسری، که در دورافتاده‌ترین نقاط ایران نیز تشکیلات داشت، تبدیل شد. کمیته‌های ایالتی اصفهان یا خوزستان، در حقیقت همان کمیته‌های استان اصفهان یا خوزستان بودند. چرا که بر اساس همان تقسیم‌بندی موجود کشوری شکل گرفته و غیر از این نیز چاره‌ای نبود. در تمام این سالها نیز یک کمیته ولایتی تشکیل نشد، چرا که معلوم نیست ولایت کجا است؟ اکنون

سالهاست که ایران منطبق بر نیازهای ساخت سرمایه‌داری تقسیم‌بندی شده است. در این تقسیم‌بندی از "ولایت" خبری نیست. اصرار ما بر تکرار این کلمه در اساسنامه برای چیست؟ و چرا اساسنامه را بر اساس تقسیم‌بندی موجود که آشنا

نکاتی پیرامون ضرورت تغییرات جدی در اساسنامه

اساسنامه، آئین نامه انضباطی ملحق به این اساسنامه را تنظیم نماید این آئین نامه بدقت و بطور مشخص مواردی را که ناقض اساسنامه بوده و مجازات متناسب با آن و همچنین موارد تشویق را تعیین می کند این آئین نامه در اختیار کلیه واحدهای سازمانی قرار خواهد گرفت.

بند ۱۱: اخراج شدیدترین مجازات سازمانی است و برای آن موافقت حداقل دو سوم اعضای حوزه یا کمیته مربوطه برای مشورتنی ارگان بالاتر لازم است.

تبصره ۱ بند ۱۱: ارگانهای بالاتر می توانند خواستار تنبیه اعضای تحت مسئولیتشان باشند. در این صورت باید دلائل خود را برای حوزه مربوطه ارسال کرده و خواستار تنبیه فرد مورد نظر شوند. حوزه پس از بررسی رای نهائی را صادر خواهد کرد.

تبصره ۲- بند ۱۱: در صورت اخراج هر فرد باید نام، مسئولیت سازمانی و دلائل اخراج وی به اطلاع تشکیلات مربوطه برسد.

تبصره بند ۱۱ (تبصره موجود در اساسنامه پیشنهادی) گملا حذف گردد.

ماده ۱۲: کلیه کمیته های سازمانی، کمیته بخش شهری، کمیته شهری، کمیته استانی، کمیته مرکزی می توانند در صورتیکه واحدهای تابعه انضباط سازمانی را نقض نمایند، تصمیمات تنبیهی اتخاذ یا آنرا منحل نمایند.

فصل ششم- ساختمان تشکیلاتی سازمان.

بند ۲۳ مکرر: حقوق حوزه ها به شرح زیر است:

الف: حوزه بمنظور پیشبرد وظائف محوله، اختیارات لازم داشته و بر اساس

مسئولیت تعیین شده، برنامه عمل خود را تنظیم و مرحله اجرا می گذارد.

ب: حوزه تصمیمات و سیاستهای اتخاذ شده از سوی ارگان بالاتر را مورد نقد و بررسی قرار داده و نظرات، انتقادات یا پیشنهادات خود را به ارگانهای مافوق ارسال و تا حصول نتیجه پیگیری می نماید.

تبصره: در صورتیکه تصمیمات ارگان بالاتر ناقض اختیارات و برنامه حوزه باشد، حوزه حق دارد، اعتراض خود را برای ارگانهای مافوق ارسال نماید. ارگانهای مافوق می بایست ظرف سه هفته از زمان وصول اعتراض حوزه، نظر خود را کتبا به حوزه وارگان بالاتر حوزه ابلاغ نمایند.

ج: حوزه در جلسات جاری خود، تصمیمات و سیاستهای عمومی اتخاذ شده از سوی رهبری را مورد نقد و بررسی قرار داده و نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را به ارگانهای مربوطه ارسال و تا گرفتن پاسخ (در صورت نیاز) پیگیری می نماید.

بند ۲۵: سازمانهای شهر در مناطق مختلف کشور، سازمانهای استانی را که مستقیماً توسط کمیته مرکزی هدایت می شوند، ایجاد می کنند.

بند ۲۶: سازمانهای محلی (سازمان بخش شهری، شهر، استان) فعالیت تمامی ارگانهای تحت قلمرو فعالیت خود را رهبری می کنند.

فصل هفتم: ارگانهای رهبری.

بند ۲۸: تبصره: آئین نامه اجرایی کمیسیون کنترل و بازرسی مرکزی توسط کمیته مرکزی تنظیم و به تصویب کنگره سازمانی می رسد. چگونگی کار کمیسیون کنترل مرکزی مطابق آئین نامه اجرایی خواهد بود. این آئین نامه ملحق به اساسنامه خواهد بود.

مهمی که با سایر طرحهای موجود در میان کمیته های انقلابی و نیروهای دموکرات و ترقیخواه دارد، می تواند مورد بررسی و برخورد دقیق تر قرار گرفته و از جوانب اصولی و درست آن استقبال کرد.

کمیته های انقلابی باید بتوانند اختلاف ایدئولوژیک خود را که مانع وحدت ماست در جای خود قرار دهند و بدون ذره ای سازش اصولی روی آنها و البته با احساس مسئولیت نسبت به مصالح کل جنبش و اجتناب از گروه ستائی و نکته گیریهای بی انتها به مبارزه حول آنها ادامه دهند، لیکن آینده این جنبش را نه تنها مبارزات ایدئولوژیک آن، بلکه نتایج مبارزات سیاسی اش نیز می سازد. اگر این واقعیتی است که روند هژمونی و وحدت انقلابیون کمیونست فراتر از محدوده های تشکیلاتی این گروه های جدا از هم پیش می رود، طبیعی است که چشم انداز جنبش کمیونستی و هسته انقلابی آن متعلق به شره این روند است. اراده این روند از امروز نیز هست که امکانات مربوط به خود را در خدمت توسعه فعالیت سیاسی اش قرار دهد. بنابراین ما مسؤلانه می دانیم که سازمانهایی که از دیدگاه استراتژیک نسبتاً واحدی برخوردارند، برای تقویت این دیدگاه و این خط استراتژیک در میان کارگران و زحمتکشان پلانفرمهای مشترکی را تنظیم کنند. پلانفرم "سرنگونی جمهوری اسلامی و تشکیل دولت انقلابی موقت" می تواند در این چهارچوب نیز مورد گفتگو قرار گیرد. "جبهه واحد کارگری" برای سازماندهی مبارزات کارگران نیز پیشنهادی است که می تواند در خدمت گسترش مبارزات توده های کارگر قرار گیرد و آن عرصه ای از مبارزات توده ایست که طرح جبهه صلح، کار، آزادی در راستای سرنگونی رژیم برای تشکل و ارتقا آن مبرم بنظر می رسد.

۳- ما در نوشته ی قبلی خود از آنجا که با این مقوله برخوردی تفصیلی و مشخص نداشتیم، بطور عمومی شرکت کمیونستها در جبهه های برای سرنگونی و استقرار "دموکراسی" و همچنین دولت حاصل از مبارزات این جبهه را در شرایطی ویژه - شرایطی که سرنگونی رژیم و استقرار چنین حکومتی به حکم روز توده ها تبدیل شده است - نجاز دانستیم که بدین شکل تدقیق و تصحیح می شود.

استراتژی و تاکتیک انقلابی در فعالیت جبهه ای

مبارزات کارگران و زحمتکشان در شرایط کنونی نیاز به کار نظری، سیاسی و سازمانی مستماری دارد. ما ترجیح داده ایم که خود را محدود به تعاریف غیردقیقی که در جنبش ما وجود دارد نکنیم و البته در جنبش جهانی کمیونستی خوشبختانه چنین محدودیتهائی در زمینه تعاریف کمتر است. فعالیت در سازمانی جبهه ای حول صلح، کار آزادی برای نیروهای انقلابی و متری در شرایط کنونی نه تنها در خدمت فعالیت بهتر و سازمان یافته تر آن در جهت اهداف جبهه ای، بلکه از نقطه نظر رشد و آمادگی و هماهنگی و درک متقابل آنها از شرایط آتی که باید جبهه انقلاب مردم را سازمان دهند نیز منشا فوایدیست. اگر ما به این امر پای بند هستیم که باید تلاش کنیم همین ائتلاف در موضع رهبری جنبش متحد سرنگونی قرار گیرد بنابراین موظفیم بیشترین حساسیت ممکن را راجع به هماهنگی و آمادگی این جبهه از نیروها برای انجام وظایف خطیری که فراخواهد رسید بخرج دهیم. این امری فنی و صرفاً اجرایی نیست. بوده اند سازمانهایی که در نتیجه بی اطلاعاتی به ناهماهنگی رسیده و از انجام وظایف تاریخی خود بازمانده اند. بنا بر توضیحات فوق این مضمون ائتلاف و اتحاد عمل است که از اهمیت درجه اول برخوردار می باشد، نه نامی که بر آن گذاشته خواهد شد.

۲- راه کارگر علاوه بر طرحی که برای جبهه ضدامپریالیستی - دموکراتیک ارائه کرده، پیشنهاد دیگری نیز، درباره "جبهه کارگری" مطرح کرده است که از نظر توجه به سیاست مستقل پرولتری و همزمان لزوم پرداختن به سازمانگری مبارزات صنفی و سیاسی کارگران قابل تامل و بررسی است. بحثهای راه کارگر حول جبهه واحد کارگری طی مدتی که درباره آن توضیح داده شده است تفاوتی را نشان می دهد لیکن در دو نکته اساسی آن که درک راه کارگر را از این جبهه روشن می کند مساله نسبتاً روشن است. جبهه واحد کارگری برای ایجاد جمهوری دموکراتیک خلق میان کارگران و جبهه واحد کارگری برای تشکل مبارزات جاری کارگران این طرح با توجه به فصل مشترکهای

نکاتی پیرامون دموکراسی در برنامه و تاکتیک انقلابی

بقیه از صفحه ۲۲

۱ - لنین یک نام به پیش دوام به	۱۳ - "	۲۸ "
۲ - "درازه کنگره" شماره ۱	۱۴ - "	۲۹ "
۳ - " " " شماره ۲	۱۵ - لنین منتخب آثار ص ۵۲۷	
۴ - طرح برنامه سازمان مصوب	۱۶ - همان	۵۴۸ "
پلنوم آبان ماه ۶۲ ص ۲۵	۱۷ - "	۵۴۸ "
۵ - همان ص ۲۴	۱۸ - "	۵۴۸ "
۶ - " " " شماره ۳	۱۹ - "	۵۹۶ "
۷ - " " " شماره ۱۷	۲۰ - پرستویکا ترجمه بهرام	
۸ - "درازه کنگره" شماره ۱ ص ۹	آذرخش ص ۹۰ و ۹۱	
۹ - " " " شماره ۲ ص ۲۶	۲۱ - "درازه کنگره" شماره ۲ ص ۲۷	
۱۰ - همان	۲۲ - همان	۲۹ ص
۱۱ - "	۲۳ - "درازه کنگره" شماره ۱ ص ۷	
۱۲ - "		۲۹ "

Mme MARYAM
BP 22.94320 THAIS
FRANCE فرانسه

H.FEDAI Pf.Nr 3431
1000 BERLIN 30
W.GERMANY آلمان غربی